



کمون پاریس

نوشتہ لنو تروسکی

www.iran-archive.com

ترجمہ
احمد بیرشک



۳

دوره آثار تروتسکی

«دوره آثار لئو تروتسکی» یکی دیگر از کوششهای شرکت سهامی انتشارات خوارزمی در نشر مجموعه آثار متفکران بزرگ به زبان فارسی است. از این مجموعه تاکنون «یادداشت‌های روزانه» و «زندگی من» منتشر شده است و «کمون پاریس» در دست انتشار است. بزودی دو کتاب معروف «انقلاب مداوم» و «نتیجه‌ها و چشم‌اندازها» که زیر چاپ است منتشر می‌شود، و نیز کتاب «لنین جوان». «انقلاب ۱۹۰۵» و «تاریخ انقلاب روسیه» و «انقلاب اسپانیا ۱۹۳۱ تا ۳۹» در دست ترجمه است که امیدواریم بزودی منتشر شود.

پس از اینکه تمام آثار این نویسنده به فارسی برگردانده شد، این مجموعه به ترتیب تاریخ انتشار اولین چاپ هر کتاب، تنظیم و در چند مجلد پی در پی تقدیم خوانندگان می‌گردد.

كمون پاریس

نوشتہ لئو تروتسکی

ترجمہ احمد بیرشک



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

www.iran-archive.com

لئو تروتسکی

L. Trotsky

گمون پاریس

The Paris Commune

چاپ اول فروردین ۱۳۵۹ ه. ش - تهران

چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام»

تعداد ۵۵۰۰ نسخه

حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

فهرست

۵	پیشگفتار
۲۳	کمون پاریس
۲۵	مقدمه
۴۱	سی و پنج سال بعد
۷۷	کمون پاریس
۸۵	کمون پاریس و روسیه شوروی
۱۲۳	مارکس و کائوتسکی
۱۳۷	درسهای کمون پاریس

پیشگفتار^۱

ملت ما اکنون در ادامهٔ انقلابی بزرگ گام می‌زند، انقلابی که ریشه‌های آن را باید در دوردستها و در ژرفناها جست. پس از انقلابی که در ۷۳ سال پیش ملت ایران را از نوع حکومت مطلق و سلطنت استبدادی رها کنید عاملهای بسیار موجب گردیدند که نتیجه‌ای که از آن انقلاب چشم داشتیم به جامعهٔ گرامی ما نرسد: ضعف حکومت مشروطه، اوضاع سهمگین جهان که به فاصلهٔ ربع قرن آن را دو بار در جهنم جنگهای جهانی فرو برد، سیاستهای استعماری کهنه و نو کشورهای قدرتمند، که هر یک به مصلحت خود سازی می‌زد، و بالاتر از همه بی-اطلاعی اکثریت نزدیک به اتفاق مردم ما از واقعیات جهان و بازیمهای پشت پردهٔ قدرتمندان.

وضع نابسامانی که در نتیجهٔ جنگ جهانی اول در کشور عزیز ما بوجود آمده بود؛ هرج و مرجی که بر هر

۱. ناشر کتاب به انگلیسی در مورد برخی نامها یا اصطلاحها توضیحاتی لازم می‌دانسته و در آخر کتاب آورده است. این توضیحات، در ترجمه به فارسی در پای صفحات آورده شد و با حرف «ن» متمایز گردید. سایر توضیحات، که برای آشنائی بیشتر خوانندگان است، از مترجم می‌باشد. برای آسان کردن درک تاریخ رویدادها، در مواردی تاریخ ایرانی (هجری شمسی) پس از تاریخ میلادی آورده شده است.

گوشه و کنار میهن ما، حتی بر خیابانهای پایتخت، حکومت می‌کرد؛ کوس «لمن الملکی» زدن گروهها و مقامهای مختلف؛ اجرای سیاست تفرقه انداختن و حکومت کردن که شیوه دیرین کشورگشایان تازه است به دست هم میهنان ناآگاه یا آگاه و آلت دست ما؛ زبونی دولتهای مسؤول در مقابل عاملهای پیدا و پنهان خارجی و داخلی؛ و دیگر از این گونه موجبات، راه را برای توفیق حکومت خود کامه‌ای که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ روی کار آمد هموار ساخته بود. آنان که لقمه نانی برای سیر کردن شکم و سرپناهی برای به روز آوردن شب غایت مطلوبشان است و به رزق مقدر راضی و به سرنوشت محتوم قانعند نعمتی را که «سایه خدا» برایشان فراهم آورده بود سپاس می‌گفتند و به راه خود می‌رفتند. اما اندیشه‌های آزاد بودن و آزاد زیستن؛ بر خود حکومت کردن و از فشار کشورهای سرمایه‌دار و جهانخوار مصون ماندن؛ در محدوده کشور ایران با برادران و خواهران ایرانی، از هر کیش و هر زبان، برادروار زیستن؛ از حقوق مردمی برخوردار بودن و ملیت ایرانی را تا پهنه ابد ادامه دادن؛ حتی يك لحظه از میان نرفتند. ستیز با قدرت حاکم در نهان، و گاه و بیگاه آشکارا، ادامه داشت. اگر زبانها را به جبر در کام و شمشیرهای قلم را به عنف در نیام نگاه داشتن میسر بود هیچ قدرتی نمی‌توانست جریان فکر را در مغزها از حرکت باز دارد. سرانجام قطره‌ها فرایکدیگر آمدند و سیلی خروشان ساختند که کاخ ستم را فرو شست و برد، و جرقه‌ها ادامه یافتند تا آتشی خروشان افروختند که در

خرمن بیداد درگرفت و آن را دود کرد و به آسمان فرستاد. این گام اول بود. اینک باید هوشیار باشیم که آنچه با خون دل، و خونی که از نوک قلمها چکیده است، و خونی که در رگهای ما جاری است، بدست آورده‌ایم از دست ندهیم و بار دیگر نقشه‌های رقیب بازیگر حاصل تلاش ما را نقش بر آب نکند.

برای این کار باید همه هوشیار باشیم و از آنچه در گذشته بر ما و اقوام دیگر گذشته است درس بگیریم و بکار بندیم.

بزرگترین آموزگار ما تاریخ است که بانهایت تأسف از طرف افرادی، حتی از بزرگان و نام‌آوران، لقب بسیار ناپسند و نامناسب «زباله‌دان» به آن داده شده است. رودکی می‌گوید:

«هرکه نامخت از گذشت روزگار

خود نیاموزد ز هیچ آموزگار»

و سعدی می‌فرماید:

«مرد باید که گیرد اندر گوش

ور نوشته است پند بر دیوار»

آگاهی بر تاریخ انقلابهائی که پیش از انقلاب ما رخ داده‌اند چراغهایی فرا راه ما خواهد گذاشت. و در پیشاپیش همه انقلاب بزرگ فرانسه و ادامه آن در قرن نوزدهم.

تردیدی نیست که این کتاب کوچک، و مقدمه‌ای ناچیز که از قلمی ضعیف بر آن نقش می‌بندد، داعیه آن ندارند که در این راه عاملی مؤثر باشند، اما، باری،

قطره‌ای به‌شمار می‌آیند و همه دانند که «قطره قطره جمع گردد، عاقبت دریا شود.»

انقلاب بزرگ فرانسه که در ۱۷۸۹/۱۱۶۸ آغاز شد، هرچند بعد از دو انقلاب بود که اولی در سالهای ۱۶۴۲ تا ۱۶۴۹ و دومی در سالهای ۱۶۸۸ و ۸۹ در انگلستان روی دادند و نیز بعد از جنگهای استقلال‌امریکا که از ۱۷۷۵ تا ۱۸۸۳ وقوع یافتند، و بیگمان از هر دو تا حدی متأثر شده است، در حقیقت پدیده تاریخی جدا و پدر انقلابهای دنیا شمرده می‌شود. زیرا که انقلابهای انگلیسی، که اولی به تأسیس حکومت جمهوری زودگذری منجر شد و دومی به انتقال سلطنت از جک استوارت دوم به ویلیام سوم انجامید، تأثیری محلی داشتند؛ و جنگهای استقلال‌امریکا به جای انقلاب، قیام ملتی بود بر جهانخواری که بر آن تسلط یافته بود و بیرون راندن آن از خانه‌ای که به غصب و عدوان تصرف کرده بود. حال آن که انقلاب فرانسه زنگ خوش‌آهنگ ساعتی بود که ملتهای جهان را بیدار کرد و سپیده صبح آزادی بود که بر همه اقوام جهان دمید. اعلامیه حقوق بشر، که در ۱۷۸۹ م. به تصویب مجلس مؤسسان فرانسه رسید و در ۱۷۹۱ سرلوحه قانون اساسی آن کشور قرار گرفت، هم‌از آغاز انقلاب فرانسه را از صورت ملی خارج کرد و به رنگ بین‌المللی درآورد. از مدتی پیش نویسندگان وفیلسوفان مردم را بیدار، و راه را برای انقلاب هموار می‌کردند. دهقان فرانسوی که از شیوه ارباب‌رعیتی ستم بسیار دیده و کشیده بود گوش به‌زنگ ساعت حرکت بود، اما چون

حکومت سلطنتی به‌رها شدن دهقان از یوغ ارباب کمک کرده بود ملت فرانسه مخالف حکومت سلطنتی مشروطه نبود و آنچه آتش به‌خرمن هستی دستگاه پادشاهی زد نادانی لوئی شانزدهم پادشاه جوان فرانسه بود که زمام عقل خود را به‌دست همسر جاه‌طلب خودکامه‌اش ماری آنتوانت و معدودی از اشراف و درباریانی داده بود که برای از دست ندادن قدرت از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند. مجلس طبقاتی، یا اتاژنرو^۲، که در ۱۷۸۹ تشکیل شده بود پیشنهاد اصلاحاتی در جهت آزادی مردم و مراعات اصول حکومت مردمی داد. پادشاه مقاومت کرد و مجلس اصرار ورزید.

در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ (۲۳ تیر ۱۱۶۸) مردم قیام کردند و قدرت ملت را نشان دادند. پادشاه که از ایوان کاخ خود ناظر قسمتی از جریان بود به‌اطرافیان خودگفت «عجب شورش! ^۳». یکی از حاضران گفت: «اعلیحضرتا، شورش نیست، انقلاب است ^۴». پادشاه تسلیم انقلاب شد و حکومت سلطنتی به‌صورت مشروطه ادامه یافت. اما دسیسه‌های ملکه و اطرافیان، او را به‌ضد انقلاب کشانید تا جایی که از پادشاهان دیگر برای سرکوبی ملت خودیاری خواست. آنان به‌او پاسخ مثبت دادند، نه از آن روی که براستی به‌او دل‌بستگی داشتند بلکه از بیم آن که آتشی که ملت فرانسه افروخته بود به‌سراپرده‌ آنان هم سرایت کند. لاجرم مجلس فرانسه در ۲۱ سپتامبر ۳۰ شهریور

2. Etats-généraux

3. revolte

4. revolution

رژیم پادشاهی را لغو کرد و سرهای پادشاه و ملکه را به تیغه گیوتین سپرد. اما رهبران انقلاب به جای آن که به سرنوشت ملت بیندیشند و، دست کم در مقابل خطر خارجی، اختلاف نظر و قدرت طلبی و انحصار خواهی را کنار بگذارند با یکدیگر در افتادند و هر چهار صباح قدرت در دست گروهی بود که مخالفان خود، و چه بسا بیگناهان را هم، به قربانگاه می فرستادند. حتی دانشمندان از این ماجرا برکنار نماندند. در این میان سربازان، جان برکف، بزرگترین نقش را در حفظ میهن و ملت خود ایفا کردند. نه تنها دشمنان را که به درون فرانسه قدم نهاده بودند بیرون راندند بلکه جنگ را به بیرون مرزها کشاندند و مردانه خصم را به جای خود نشانند. از این رو در دل مردم منزلتی بزرگ یافتند. تا جایی که ژنرال هش^۵ به خیال اصلاح حکومت افتاد. اما رقیب او ژنرال ناپلئون بناپارت، یا بوئوپارته، بر او پیشی گرفت. این افسر جوان که با پیروزیهایش در ایتالیا بت مردم فرانسه شده بود در بازگشت از مصر چنان مورد استقبال مردمی که از وضع کشور به جان آمده بودند قرار گرفت که بی هیچ زحمتی در ۹ نوامبر ۱۷۹۹ (۱۸ آبان ۱۱۷۸) حکومت دیرکتوار را تعطیل کرد و حکومت کنسولی را به جای آن قرار داد، و در ۲۸ مه ۱۸۰۴ (۷ خرداد ۱۱۸۳) امپراتور فرانسه شد و کسی دم برنیاورد. این نبود جز نتیجه اشتباههای رهبران انقلاب. اما انقلاب فرانسه را

۵. هنر لازار Lazarre Hoche (۱۷۶۸-۱۷۹۷)، ژنرال فرانسوی زمان انقلاب بزرگ فرانسه. مصدر خدمات مهم.

نباید در ۹ نوامبر ۱۷۹۹ که پایان جمهوری اول است پایان یافته انگاشت. به عقیده برخی مورخان حکومت‌های کنسولی و امپراتوری اول دو مرحله از انقلاب شمرده می‌شوند. در ۱۸۱۴ قدرتهای اروپائی بساط حکومت امپراتوری ناپلئون را درهم پیچیدند و سلسله بوربن را، با به تخت نشاندن لوئی هجدهم، بار دیگر مستقر ساختند. پس از او شارل دهم و بعد لوئی فیلیپ پادشاهی کردند. در ژوئیه ۱۸۳۰ انقلابی شد که به نتیجه نرسید. اما انقلاب ۲۵ فوریه ۱۸۴۸ جمهوری دوم را مستقر کرد. این یکی هم يك سال بعد از کودتای لوئی ناپلئون، در ۱۸۵۲، با اعلام امپراتوری ناپلئون سوم خاتمه یافت.

در ۱۸۷۰ در پی مقدماتی که بیسمارک^۶ ماهرانه فراهم آورده بود، فرانسه به پروس اعلان جنگ داد. این جنگ برای فرانسه سخت نکبت‌بار بود و شکست در پی شکست نصیب آن شد و واحدهائی که به وسیله خود امپراتور رهبری می‌شدند در سدان^۷ شکست خوردند. در پاریس انقلابی برپا شد و در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ امپراتور خلع، و جمهوری سوم اعلام شد. حکومت دفاع ملی به ریاست گامبتا^۸ به جنگ ادامه داد و با وجود پیروزیهای

۶. بیسمارک، اتوفن، Otto von Bismark (۱۸۱۵-۱۸۹۸) در ۱۸۶۲/۱۲۴۱ وزیر ویلهلم اول پادشاه مقتدر پروس بود. بنیادگذار وحدت آلمان. با پیروزی در جنگ ۱۸۷۰-۱۲۴۹/۷۱-۵۰ با فرانسه امپراتوری آلمان را تأسیس کرد و خود صدراعظم آن شد. بعد با ایتالیا و اتریش اتحاد مثلث را بوجود آورد.

7. Sedan

۸. گامبتا، لئون Léon Gambetta (۱۸۳۸-۱۸۸۲)، وکیل دعاوی و سیاستمدار فرانسوی. وزیر کشور و وزیر جنگ حکومت ملی در سپتامبر ۱۸۷۰. رهبر اتحاد جمهوریخواه. رئیس مجلس در ۱۸۷۹. نخست‌وزیر در ۱۸۸۱-۱۸۸۲.

گهگاهی که نصیب آن شد سرانجام پاریس به محاصرهٔ پروسیان درآمد. دولت برای دفاع از شهر کارگران را مسلح کرد و گارد ملی را تشکیل داد. پاریس در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ سقوط کرد و سرانجام کاستن تی‌یر^۹، که رئیس قوهٔ مجریه بود، در ۱۰ مه ۱۸۷۱ عهدنامهٔ فرانکفورت را با آلمان وحدت یافته امضا کرد.

در این برهه از زمان حکومتی در پاریس بر سر کار آمد که چون کتاب حاضر دربارهٔ آن است آشنائی قبلی مختصری با آن مفید است. این حکومت «کمون پاریس» بود که از ۱۸ مارس ۱۸۷۱ (۲۸ اسفند ۱۲۴۹ ه. ش.) تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ (۷ خرداد ۱۲۵۰ ه. ش.) دوام داشت. تعیین اهمیت عللی که کمون را بوجود آوردند در حوصلهٔ این مقدمه نیست. همین قدر بس که گفته شود انتخاباتی که در فوریهٔ ۱۸۷۱ انجام شد مجلسی بر سر کار آورد که تعداد نمایندگان طرفدار سلطنت در آن زیاد بود و مردم که از ستم گذشته و از رنج محاصرهٔ طولانی پاریس به جان آمده بودند بیم آن داشتند که بار دیگر سایهٔ شوم سلطنت بر آنان گسترده شود. در این میان کاستن تی‌یر بر آن شد که برای حفظ نظم گارد ملی را خلع سلاح کند. اما گارد، که در واقع سازمانی کارگری بود و خود را به صورت یک فدراسیون جمهوری سازمان داده بود، و به

۹. تی‌یر، آدلف Adolphe Thiers (۱۷۹۷-۱۸۷۷)، مورخ و سیاستمدار فرانسوی. «تاریخ انقلاب»، «تاریخ حکومت کنسولی و امپراتوری»، روزنامهٔ «ناسیون». وزیر کشور (۱۸۳۲-۳۴)، رئیس قوهٔ اجرائی در ۱۸۷۱، رئیس جمهوری (۱۸۷۱-۷۳)، رهبر اقلیت مخالف جمهوریخواه.

همین مناسبت سربازانش فدره^{۱۰} نامیده می‌شدند، از تسلیم سلاح امتناع کرد. در روز ۱۸ مارس ژنرال ژزف وینوا^{۱۱} در صدد برآمد که توپهای گارد ملی را که در من‌مارتر^{۱۲} و بلویل^{۱۳} قرار داشتند به‌جای دیگر منتقل کند. گروهی از سربازان او به‌گارد پیوستند و دو ژنرال را که دستگیر کرده بودند به‌جوخه آتش سپردند. تی‌یر حکومت را به‌ورسای منتقل کرد. مذاکرات مغشوش و بی‌ثمری بین کمیته مرکزی و شهرداران پاریس از یک طرف، و بین شهرداران پاریس و دولت از سوی دیگر، انجام شد اما بر اثر غلیان احساسات به‌جائی نرسید. در ۲۲ مارس انتخابات بلدی صورت پذیرفت و برگزیدگان که زیرسلطه تندروها بودند کمون پاریس را تشکیل دادند و حکومت را برعهده گرفتند و میانه‌روها از میان آنان رفتند. چون خبر طغیان پراکنده شد در شهرهای لیون^{۱۴}، سنت‌اتین^{۱۵}، مارسسی^{۱۶}، تولوز^{۱۷}، لیموژ^{۱۸} و لوکروزه^{۱۹} کمون‌هایی بوجود آمدند که بیدرنگ سرکوب شدند.

کمون پاریس، پس از بیرون رفتن میانه‌روها، تشکیل شده بود از ۱۷ عضو از گروه بین‌الملل که خواستار

10. fédérés

۱۱. وینوا، ژزف Joseph Vinoy (۱۸۰۵-۱۸۸۰)، ژنرال فرانسوی. ترك مخصوصه باآلمان را امضا کرد و به محاصره پاریس خاتمه داد.

12. Montmartre

13. Belleville

14. Lyons

15. Saint-Etienne

16. Marseilles

17. Toulouse

18. Limoges

19. Le-Cruset

اصلاحات اجتماعی از راههای قانونی بودند، ۸ طرفدار آدلف بلانکی^{۲۰} که اصلاحات را به وسیله شورش و دیکتاتوری میخواستند، ۸ نفر اصرار داشتند که علیه ورسای به عملیات نظامی دست زده شود، و ۳۰ تن خود را وارثان اصول انقلابی ۱۷۹۳ میدانستند و از طبقه متوسط و روزنامه نویس و دانشجو و کارمند بودند، و ۶ تن که جزء هیچ طبقه‌ای شمرده نمی‌شدند. بدیهی است که با چنین ترکیبی اعمالی را که نویسنده کتاب حاضر خواهان آن بوده است انتظار نمی‌توان داشت. این اشخاص در کمون به دو دسته شدند: یک دسته خواهان آن بودند که پاریس به صورت دیکتاتوری بفرانسه حکومت کند و دسته دیگر خواستار حکومت جمعی همه کمونها بودند. هیچ‌گاه کمون نتوانست یک هیأت رهبری یکدست داشته باشد. بلانکی که ممکن بود این مشکل را حل کند در جنوب در زندان دولت بود. کمون چندین کمیسیون داشت: اجرائی، نظامی، رفاه عامه، دارائی، دادگستری، بازرگانی و پیشه و هنر، خدمات عمومی، آموزش و پرورش، و روابط خارجی. اما هیچگاه توفیق نیافت که دست به اصلاحات بزند. کمیته مرکزی و گارد ملی میخواستند قدرت نظامی را در دست خود نگاه دارند و با رهبرانی که از طرف کمون معرفی شده بودند به نزاع برخاستند. تعداد مردان جنگی نزدیک

۲۰. بلانکی، لوئی اگوست Louis Auguste Blanqui (۱۸۰۵-۱۸۸۱)، روزنامه‌نویس و جامعه‌گرا و اقتصاددان و انقلابی فرانسوی. به سبب افکار انقلابی سالها در زندان بود. عضو کمون شد و به دو سال حبس محکوم گردید. افکار شبیه به کمونیستی داشت و طرفدار حکومت دیکتاتوری تودم‌ای بود. در اواخر روزنامه‌ای به نام «نه‌خدا، نه‌ارباب» ni Dieu, ni maitre منتشر کرد.

به ۳۰،۰۰۰ بود اما هیچ‌گاه سازمان مرتبی نداشت. تی‌پیر ۱۳۰،۰۰۰ سرباز زیر فرمان مارشال پاتریس ماک‌ماهون^{۲۱} گرد آورده بود. ماک‌ماهون در ۲ آوریل عملیات نظامی را آغاز کرد. روز بعد گارد ملی در صدد خروج از محاصره و حمله برآمد اما مسلم شد که کاری از آن ساخته نیست. نیروی ورسای دژهای بیرون پاریس را یکی پس از دیگری گرفت و در ۲۱ مه از قسمتی بی‌دفاع به پاریس نفوذ کرد. گارد ملی خیابانها را سنگربندی کرد و ساختمانهای عمومی را به آتش کشید و نومیدانه دفاع کرد. آخرین نبردها در ۲۸ مه در گورستان پرلاشز^{۲۲} صورت پذیرفتند و کمون را به خاک سپردند.

کمونیان در هفته‌های آخر جنگ ۴۰ گروه‌گان را کشته بودند که یکی از آنان اسقف بزرگ پاریس بود. تعداد کشته شدگان این ماجرا را از هفده هزار تا سی و شش هزار نوشته‌اند. پس از پیروزی دادگاههای نظامی به کار تنبیه کمونیان و هواخواهانشان پرداختند. ۲۷۰ تن را به مرگ محکوم کردند که فقط ۲۶ تن آنان اعدام شدند، چند هزار نفر را هم به حبس مجرد یا حبس با کار و توقف اجباری در نقاط معین و تبعید در داخل یا خارج فرانسه و زندان در مستعمرات محکوم کردند. ۵۶ نوجوان را به ندامتگاه فرستادند.

۲۱. ماری ادمه پاتریس موریس ماک‌ماهون Marie Edmé Patrice Maurice Mac Mahon (۱۸۰۸ تا ۱۸۹۳): سیاستمدار و نظامی‌گرا و مرتجع فرانسوی؛ یکی از درهم‌کوبندگان کمون پاریس. در اینجا مراد از «دارودسته» اشاره به دسته‌های سازمان یافته آدمکشان اوست. چنین سازمانی هم به نام جامعه دهم دسامبر، 10 Society of December در ۱۸۴۹ به وسیله ژنرال‌های طرفدار بناپارت تشکیل شد. [ن]

بعد دوبار فرمان عفو عمومی داده شد، یکی در ۱۷ ژانویه ۱۸۷۹ و دومی در ۱۹ ژوئیه ۱۸۸۰ (۱۲۵۹ ه. ش.)

*

نویسنده مقالات کتاب حاضر برای بسیاری چهره‌های آشناست، او را در چند سطر به کسانی که نمی‌شناسندش معرفی می‌کنیم.

لو داویدویچ تروتسکی^{۲۳}، که نام اصلی خانوادگی او برنشتاین^{۲۴} بود (و گاهی لئون تروتسکی نامیده می‌شود) در ۲۶ اکتبر ۱۸۷۹ (۴ آبان ۱۲۵۸ ه. ش.) در یانوفکا^{۲۵} (اوکرائین) چشم به جهان گشود و در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ (۲۹ مرداد ۱۳۱۹ ه. ش.) در حومه شهر مکزیکو به دست عمال استالین مجروح شد و روز بعد درگذشت. وی که نظریه پرداز مارکس‌گرائی قابل، و نویسنده و سخنرانی زبردست، و نخستین سازمان‌دهنده ارتش سرخ بود، فرزند دهقانی یهودی بود؛ در ۱۸۹۷ برای تحصیل در رشته ریاضی به دانشگاه ادسا رفت، اما خیلی زود تحصیل را رها کرد و در محافل سوسیال‌دموکرات ادسا و نیکلایف^{۲۶} انقلابی حرفه‌ای شد. در ۱۸۹۸ بازداشت شد و در ۱۹۰۰ به سیبری تبعید گردید. در ۱۹۰۲ به خارج از کشور گریخت و به سازمان ایسکرای^{۲۷} لنین پیوست، و به صورت یکی از بهترین تبلیغ‌کنندگان و روزنامه‌نویسان آن سازمان درآمد.

23. Lev Davydovich Trotski

24. Bronstein

25. Yanovka

26. Nikolaiev

۲۷. ایسکرا Iskra ، روزنامه روسی پیش از انقلاب که به وسیله جمعیت «آزادی کارگر» منتشر می‌شد.

تماسهایش با لنین او را متقاعد کرد که خط‌مشیها و روشهای لنین سرانجام به‌دیکتاتوری فرد منتهی خواهد شد. وقتی که حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه در دومین کنگره خود در ۱۹۰۳ (۱۲۸۲ ه. ش.) انشعاب پیدا کرد تروتسکی به‌صورت منشویکی^{۲۸} برجسته ظاهر گردید و رقیب عمده لنین شد. در ۱۹۰۵ (۱۲۸۴ ه. ش.) درباره نظریه «انقلاب مداوم» کار کرد.

در انقلاب ۱۹۰۵ به‌روسیه بازگشت و از سران عمده شورای نمایندگان کارگران سن‌پترزبورگ شد. هم در آن سال به‌سیبری تبعید گردید اما در بین راه گریخت و به خارج از کشور رفت و در وین مستقر شد.

در آن موقع حزب به‌تعدادی اجزا تقسیم شده بود که خصم یکدیگر بودند. تروتسکی بر آن شد که همه قسمت‌های حزب سوسیال‌دموکرات را گرد هم آورد و متحد سازد؛ اما نتیجه تلاشش دسته دیگری شد که با وی موافق بودند و روزنامه‌ای به‌نام پراودا در وین منتشر کردند. در ۱۹۱۲ کنفرانسی بزرگ برای تجدید علاقه به‌اتحاد سوسیال‌دموکراتها در وین تشکیل شد، اما عده‌ای کنفرانس را تحریم کردند و در نتیجه فقط اکثریت گروه‌های منشویک با هم متحد شدند و تروتسکی بار دیگر رهبر منشویکها شد. در شروع جنگ جهانی اول به‌سویس و بعد به‌فرانسه رفت. در ۱۹۱۶ از فرانسه تبعید شد. پس از چندی اقامت در امریکا بعد از انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷ (۱۲۹۵)

۲۸. «منشویکها» عضوهای جناح اقلیت حزب سوسیال‌دموکرات روس، مقابل بلشویکها.

ه.ش.) به روسیه بازگشت و رهبری جناح راست بلشویکها^{۲۹} و منشویکهای هواخواه خود را بدست گرفت. اما طرح لنین مبنی بر قبضه کردن قدرت به وسیله بلشویکها با نظر وی در مورد «انقلاب مداوم» سازگار بود، پس با جمعیت خود به آن پیوست.

در کنگره ششم حزب (ژویه - اوت) تروتسکی، با اینکه زندانی و غایب بود، به عضویت کمیته مرکزی برگزیده شد. پس از آزاد شدن از زندان به ریاست شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد انتخاب گردید و کمیته انقلابی نظامی شوروی را، که سازمان دهنده و رهبر بی‌منازع در قبضه کردن قدرت بود، تشکیل داد.

در دولت شوروی ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ ه.ش.) وزیر خارجه شد و مذاکرات صلح با آلمان را آغاز کرد اما معتقد به حالت «نه صلح و نه جنگ» بود و عقد پیمان با آلمان جهانخوار را روا نمی‌دانست. ولیکن سرانجام، بر اثر فشار حمله آلمانها، به اتفاق لنین قرارداد ترک مخاصمه را امضا کرد. در مارس ۱۹۱۸ وزیر جنگ و دریاداری شد و برای تأسیس ارتش سرخ، که وی در حقیقت معمار آن است، تلاش کرد. پیروزی انقلاب بلشویکها در جنگ داخلی بیشتر مدیون اوست.

تروتسکی که کم‌حوصله و بی‌نرمی و دشمن بسیاری از خشک مغزان بود طی جنگ داخلی تعداد زیادی دشمن برای خود فراهم آورد. چون دیر به حزب کمونیست، که

۲۹. «بلشویک»، یا «بالشویک»، عضوهای جناح تندرو اکثریت حزب موسیالدمکرات روسیه که در ۱۹۱۷ (۱۲۹۶ ه.ش) به رهبری لنین حکومت را بدست گرفتند.

استالین رهبر آن بود، آمده بود نسبت به بسیاری از کارهای آن بیگانگی نشان می‌داد. از این رو بعد از لنین مورد بیرحمیهای استالین قرار گرفت.

وقتی که لنین درگذشت (۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ / اول بهمن ۱۳۰۳) تروتسکی آشکارا نامزد جانشینی او بود، اما زینوویف^{۳۰} و کامنیف^{۳۱} و استالین متحد شدند و از پیروزی او جلوگیری کردند (مدتی بعد زینوویف و کامنیف نیز به جرم خیانت مورد تصفیه استالین قرار گرفتند). اما وی همچنان در عضویت دفتر سیاسی حزب (پولیت بورو) باقی ماند ولی مشاغل خود را در دستگاه حکومت از دست داد. در ۱۳۰۷/۱۹۲۸ از دفتر سیاسی نیز اخراج و به آلمان^{۳۲} تبعید شد. در سال بعد از سرزمینهای جمهوریهای شوروی سوسیالیستی بیرون رانده شد و در ۱۳۱۰/۱۹۳۱ از تابعیت شوروی محروم گردید. در ۱۹۳۲-۳۳ در ترکیه و ۱۹۳۳-۳۵ در فرانسه و در ۱۹۳۵-۳۶ در نروژ زیست و از ۱۹۳۷ در مکزیك مقیم شد. پیوسته علیه استالین تبلیغ می‌کرد و رهبری هواخواهان خود در خارج از قلمرو شوروی را داشت. در تصفیه بزرگ استالینی به فعالیت علیه مصالح شوروی متهم گردید و عاقبت به دست عاملان

۳۰. زینوویف، گریگوری اوسویچ Grigor Evseevich Zinoviev (۱۸۸۳-۱۹۳۶)، سیاستمدار روس، از خدمتگزاران و منتقدان حزب کمونیست از ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۷. به علت مخالفت با استالین اعدام شد.

۳۱. کامنیف، لوروزنفیلد Lev Rosenfeld Kamenev (۱۸۸۳-۱۹۳۶) سیاستمدار روس. نخست با استالین و زینوویف در مخالفت با تروتسکی متحد استالین شد اما بعد جانب تروتسکی را گرفت. به اتهام خیانت اعدام گردید.

۳۲. «آلمان»، پایتخت جمهوری سوسیالیستی شوروی قزاقستان، سابقاً Viernyi نام داشت.

استالین به قتل رسید.

آثار وی متعدد است. در ۱۹۲۵ چاپ روسی آنها در مسکو شروع شد و در ۱۹۲۷ متوقف گردید. بعضی از آثار او با اقتباس از دایرةالمعارف بریتانیکا (که توأم با لاروس بزرگ قرن بیستم در تهیه این مقدمه طرف رجوع بوده اند)، بدین شرح است: انقلاب ما^{۳۳}، دفاع از تروریسم^{۳۴}، میان سرخ و سفید^{۳۵}، درسهای اکتبر ۱۹۱۷^{۳۶}، مسأله‌های زندگی^{۳۷}، لنین جوان^{۳۸}، ادبیات و انقلاب^{۳۹}، بریتانیا به کجا می‌رود؟^{۴۰}، به سوی جامعه‌گرایی و سرمایه‌داری^{۴۱}، وضع حقیقی در روسیه^{۴۲}، زندگی من^{۴۳}، مسائل انقلاب چین^{۴۴}، دیگر چه؟^{۴۵}، تاریخ انقلاب روسیه^{۴۶} (در سه جلد)، وصیتنامه حذف شده لنین^{۴۷}، بین الملل سوم بعد از لنین^{۴۸}، انقلابی که به آن خیانت شده^{۴۹}، مکتب فریکاری استالین^{۵۰}، اخلاقیات آنان

33. *Our Revolution*
34. *The Defence of Terrorism*
35. *Between Red and White*
36. *The Lessons of October 1917*
37. *Problems of Life*
38. *Young Lenin*
39. *Literature and Revolution*
40. *Where is Britain Going?*
41. *Towards Socialism and Capitalism*
42. *The Real Situation in Russia*
43. *My Life*
44. *Problems of the China Revolution*
45. *What Next?*
46. *The History of the Russian Revolution*
47. *The Suppressed Testament of Lenin*
48. *The Third International After Lenin*
49. *The Revolution Betrayed*
50. *The Stalin School of Falsification*

واخلاقیات ما^{۵۱}، استالین^{۵۲}، انقلاب مداوم^{۵۳}، نتیجه‌ها و چشم‌اندازها^{۵۴}، یادداشتهای روزانه در تبعید^{۵۵}.

و کتاب حاضر.

احمد بیرشک

-
51. *Their Morals and Ours*
 52. *Stalin*
 53. *Permanent Revolution*
 54. *Results and Prospects*
 55. *Diary in Exile*

www.iran-archive.com

کمون پاریس

مقدمه

در ماههای مه و ژوئن ۱۹۶۸ پرچمهای سرخ در سراسر کشور فرانسه به اهتزاز درآمدند. این پرچمها بر فراز ساختمانهای دولتی و دانشگاهها و کارخانهها، حتی بر فراز کشتیها در لنگرگاهها، افراشته شدند. این کار مظهری بود از خوی انقلابی و خواستهای میلیونها کارگر و دانشجوی فرانسوی که در آن زمان دست به بزرگترین اعتصاب جهان زده بودند.

برای نسل انقلابی امروز این شورش عظیم الهامبخشترین نمونه از نیرو و آفرینندگی توده‌های دانشجوی و کارگر بود. بعد از دو سال که برماجرا گذشته است^۱ انقلابیان سراسر جهان، که انقلابیان امریکا هم کم از دیگران نیستند، هنوز به مطالعه و دریافت درسهای این رویداد بزرگ مشغولند.

این نخستین بار نیست که کشور فرانسه سرمشقی برای جنبش انقلابی جهان فراهم آورده است. در فرصتهای متعدد دیگری نیز چشمان سوسیالیستها (جامعه‌گرایان) به فرانسه دوخته شده بوده است تا از تاریخ غنی قیامها و

۱. این کتاب در ۱۹۷۵ نوشته شده است.

شورشهای طبقه کارگر فرانسوی مطلبها بیاموزند. باشکوه-ترین نمونه را باید در کمون سال ۱۸۷۱ (۱۲۵۰ ه. ش.) پاریس جست که در آن طبقه کارگر برای نخستین بار اعلام کرد که مصمم است، و می تواند، قدرت سیاسی را خود در دست گیرد.

کمون پاریس، مانند بسیاری از قیامهای انقلابی، از جنگ برخاسته بود. پروس، به رهبری بیسمارک، و امپراتوری دوم فرانسه، که لوئی ناپلئون بناپارت^۲ بر آن سلطنت می کرد، در ۱۵ ژوئیه ۱۸۷۰ در جنگی بایکدیگر دست به گریبان شدند. ارتش فرانسه نبردها را یکی پس از دیگری باخت تا سرانجام در اوایل سپتامبر امپراتور فرانسه در شکست بزرگی که در سدان خورد، در چهارم سپتامبر بساط امپراتوری در هم پیچیده شد و در میان قیام بزرگی حکومت جمهوری اعلام گردید. دولت دفاع ملی، که به وسیله هیأت مؤتلفی از سیاستمدان سرمایه دار اداره می شد، زمام کار را بدست گرفت و به جنگ با پروس ادامه داد. کوتاه مدتی پس از روی کار آمدن این دولت پاریس در حلقه محاصره ارتش پروس قرار گرفت. در محاصره ای ۱۳۵ روزه وضع قحطی زده کارگران پیوسته رو به وخامت می رفت. حکومت دفاع ملی جنگ را بی شور و هیجان ادامه می داد، زیرا که رهبران آن هر روز بیش از روز پیش از ناخشنودی

۲. ناپلئون سوم، شارل لوئی ناپلئون بناپارت Charles Louis Napoléon Bonaparte (۱۸۰۸-۱۸۷۳). مدتی داعیه امپراتوری داشت و مدتها در تبعید بود. در ۱۸۴۸ به فرانسه آمد و هواخواه آزادی شد. به ریاست جمهور انتخاب گردید. کمی بعد، در ۱۸۵۲، مجلس را منحل کرد و با مراجعه به آرای عمومی امپراتور شد و تا ۱۸۷۰ امپراتور بود.

طبقه کارگر پاریس هراسان شده بودند. برای دفاع از پاریس کارگران مسلح گردیده و در گارد ملی پذیرفته شده بودند. آنان برای پاسداری از مصالحی که در گارد برای خود می‌اندیشیدند کمیته‌های مراقبت خاص خود تأسیس کرده و یک کمیته مرکزی بوجود آورده بودند که نمایندگان هر بیست بخش پاریس در آن شرکت داشتند. پس از آن، وقتی که کمون برقرار شد کمیته مرکزی و گارد ملی نیروی نظامی انقلاب را تشکیل داد. سرانجام در اواخر ژانویه پیمان ترك مخاصمه میان فرانسه و پروس امضا شد و بیسمارک بزور امتیازهای سختی از فرانسه گرفت.

وقتی که در ماه مارس طبقه سرمایه‌دار در پی خلع سلاح کارگران برآمد کارگران از خلع سلاح سر باز زدند؛ و مجمع ملی^۳ به ریاست آدلف تی‌یر در برابر آنان عقب‌نشینی کرد و در ورسای، که نزدیک پاریس است، منعقد شد. اکنون کارگران قدرت را در دست داشتند و در ۲۶ مارس انتخابات کمون پایان یافت و این اولین نمونه حکومت کارگری در جهان بود. چنان‌که مارکس^۴ در کتاب جنگ داخلی فرانسه^۵ می‌نویسد، «کمون تشکیل شده بود از مشاوران بلدی^۶ که با آرای عمومی در بخش‌های مختلف پاریس انتخاب شده و مسؤول و - در مدتی کوتاه - قابل عزل بودند. طبیعی است که اکثر اعضاها از

3. Assemblée nationale

۴. مارکس، کارل Karl Marx (۱۸۱۸-۱۸۸۳) فیلسوف و اقتصاددان و جامعه‌گرای آلمانی. با همکاری انگلس «بیانیه حزب کمونیست» را در ۱۸۴۸ نوشت. مؤسس بین‌الملل اول. مؤلف «سرمایه» (کاپیتال). بنیانگذار مارکسگرایی.

5. The Civil War in France

6. Conseillers municipaux

طبقه کارگر یا نمایندگان سرسپرده آن طبقه بوده باشند. کمون هیأتی فعال بود نه هیأتی پارلمانی، درعین حال هم نیروی اجرائی بود و هم نیروی قانونگذار.»

این حکومت تازه فرصتی کم برای تنظیم برنامه خود و اجرای آن داشت، زیرا که مجبور به درگیری نظامی با ضدانقلاب سرمایه‌داران گردید. تی‌یر توانست پروسیان را، که هنوز دو دژ در بیرون پاریس را در تصرف داشتند، متقاعد سازد که صدهاتن از اسیران جنگی فرانسوی را آزاد سازند تا با حکومت کارگری نبرد کنند.

سرانجام، کمون در اواخر ماه مه، پس از مقاومت دلیرانه کارگران پاریس، از پا درآمد. مردان و زنان و بچگان هشت روز پس از ورود لشکریان تی‌یر به پاریس نیز جنگیدند. در کشتار وحشیانه‌ای که حکومت وحشت طبقه متوسط (بورژوا) بعمل آورد ده‌ها هزار تن به خاک و خون غلتیدند و هزاران تن به مستعمرات دوردست فرانسه تبعید شدند.

با این‌که کمون پیش از در خون تپیدن فقط هفتاد و دو روز زیست، یکی از بزرگترین سرمشقها برای آموزش درباره پویندگی انقلابهای طبقه کارگر شد.

مارکس که جریان کمون پاریس را روزبه‌روز دنبال می‌کرد سه بیانیه برای مجمع عمومی بین‌الملل اول تهیه کرد که در آنها به تجزیه و تحلیل رویدادهای کشور فرانسه در اواخر ۱۸۷۰ و اوایل ۱۸۷۱ پرداخت. این بیانیه‌ها که به تعداد زیاد به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی توزیع گردید کتاب معروف جنگ داخلی در فرانسه او را تشکیل

می‌دهند.

تنها اصلاح بزرگی که به وسیلهٔ مارکس و انگلس^۷ برای بیانیهٔ کمونیست پیشنهاد شد براساس تجربهٔ کمون پاریس بود. مارکس و انگلس فرض کرده بودند که وقتی طبقهٔ کارگر قدرت را بدست گیرد ابزار حکومت سرمایه‌داری را در راه هدفهای خود، یعنی طبقهٔ کارگر، بکار خواهد برد. اما بعد از کمون نظر خود را تغییر دادند و در مقدمه‌ای که برچاپ سال ۱۸۷۲ بیانیه (مانیفست) نوشتند چنین گفتند: «یک مطلب، بخصوص، به وسیلهٔ کمون ثابت شد و آن این که طبقهٔ کارگر نمی‌تواند دستگاه حاضر و آمادهٔ دولتی را باسانی قبضه کند و در راه مصالح خود بکار گیرد.»

همانطور که مارکس و انگلس در سه‌های کمون را تلخیص کرده بودند نسل بعدی انقلابیان مارکسگرا، و بالاتر از همه لنین و تروتسکی، همان کار را کردند. لنین در نوشته‌های خود دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و انقلابهای فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ تجربه‌های کمون را بکار برد تا با وضوح بیشتری مفهوم مارکس‌گرایانهٔ حکومت را شرح و بسط دهد و خاصه اختلاف صوری بین کشور کارگری و کشور طبقهٔ متوسط (بورژوا) را روشن سازد. مشروح‌ترین بررسی او از کمون در کتاب کشور و انقلاب^۸ آمده است که در اوت و سپتامبر ۱۹۱۷ نوشته شده است

۷. انگلس، فریدریش Friedrich Engels (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵)، نظریه پرداز و جامعه‌گرای آلمانی، دوست کارل مارکس، نویسندهٔ «خانهٔ مقدس و بیانیهٔ حزب کمونیست». کتاب سرمایه، بعد از مرگ مؤلف به همت انگلس چاپ شد.

8. *State and Revolution*

تروتسکی، مانند لنین، تداوم تجربه بین کمون و انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه را پذیرفت. وی که ریاست شورای پتروگرا در ۱۹۰۵ عهده‌دار بود و از رهبران عمده قیام اکتبر ۱۹۱۷ و سازمان‌دهنده ارتش سرخ و پیروزی بخش آن بر ضد انقلاب نظامی بود، مجال بسیار داشت تا اختلاف میان پیشامدهای روسیه انقلابی و فرانسه انقلابی سال ۱۸۷۱ را تعیین کند.

مجموعه حاضر کاملترین گردآورده نوشته‌های تروتسکی درباره کمون پاریس است که تاکنون منتشر شده است. اولین گزیده، سی و پنج سال بعد: ۱۸۷۱ تا ۱۹۰۶، در دسامبر ۱۹۰۵ به وسیله تروتسکی نوشته شد، و آن وقتی بود که در زندان تزاری انتظار محاکمه خویش را برای نقش خود در انقلاب ۱۹۰۵ می‌کشید.

این نوشته دارای اهمیتی خاص است، از آن روی که نشان می‌دهد پژوهش تروتسکی در کمون پاریس نقشی مهم در تنظیم نظریه انقلاب مداوم او داشته است. این نظریه نخستین بار به طور کامل در ۱۹۰۶، در جزوه‌ای با عنوان نتیجه‌ها و چشم‌اندازها^۹ ضمن کتاب وی به نام انقلاب ما^{۱۰} در ۱۹۰۷ منتشر گردید.

تروتسکی در نتیجه‌ها و چشم‌اندازها این مفهوم را پرورانده است که انقلاب روسیه با برقراری جمهوری طبقه متوسط (بورژوا) پایان نمی‌رسد، هرچند وظایف سنتی انقلاب طبقه متوسط، یعنی اصلاحات ارضی و

9. *Thirty-Five Years After: 1871-1906*

10. *Results and Prospects*

11. *Our Revolution*

استقلال ملی و گسترش اقتصادی ملی و مانند اینها، باید صورت پذیرد. به عقیده او این انقلاب به تشکیل دولتی کارگری، یعنی دیکتاتوری زحمتکشان (پرولترها) به رهبری طبقه کارگر و با پشتیبانی طبقه دهقان، کشانیده خواهد شد. به نظر تروتسکی طبقه سرمایه دار عقب مانده روسیه ضعیف تر از آن بود که بتواند مبارزه ای آشتی ناپذیر با حکومت تزاری و سیاست امپریالیسم خارجی بر عهده گیرد. مبارزه کامیاب فقط با رهبری طبقه کارگر می تواند صورت پذیرد؛ و مبارزه به رهبری طبقه کارگر در حالی که وظایف انقلاب طبقه متوسط را اجرا خواهد کرد خود را به برقراری جمهوری طبقه متوسط محدود نخواهد ساخت. بدین ترتیب تروتسکی می دید که مبارزه برای دموکراسی طبقه متوسط پیش خواهد رفت و به انقلاب کارگری رهنمون خواهد شد. این پیش بینی دوازده سال بعد، در انقلاب پیروز بلشویکها، به تحقق پیوست.

هر چند نتیجه ها و چشم اندازها جامع ترین بیان تروتسکی از نظریه انقلاب مداوم است ولی او در ۱۹۰۴ این فکر اساسی را در چند مقاله و جزوه دیگر نیز حلاجی کرده است. از جمله مقاله «تانهم ژانویه ۱۲» که در ژانویه ۱۹۰۵ منتشر شد؛ و مقدمه ای بر سخنی با هیأت منصفه ۱۲ لاسال ۱۴ که در ژانویه ۱۹۰۵ نوشته شد؛ و چند مقاله در ناچالو ۱۵ که

12. Up to the Ninth of January

13. *Speech to the Jury*

۱۴. لاسال، فردیناند Ferdinand Lasalle (۱۸۲۵ - ۱۸۶۴/۱۲۰۴ - ۱۲۴۳)، از بنیانگذاران جامعه گرائی (سوسیالیسم) آلمانی.

15. Nachalo

روزنامه معتبر سوسیال دمکراتهای آن زمان بود. سی و پنج سال بعد از نوشته‌های آن دوره شکل‌دهنده بود. تروتسکی در نتیجه‌ها و چشم‌اندازها به این مقاله اشاره می‌کند و مستقیماً قسمتی دراز از آن را نقل می‌نماید. و نیز تعداد زیادی از بندهای آن مقاله را که مستقیماً اشاره‌ای به آنها نمی‌شود عیناً کلمه به کلمه در نتیجه‌ها و چشم‌اندازها آورده است. با وجود این جز يك يا دو مراجعه کوچک هیچ يك از مآخذی که برای تنظیم سی و پنج سال بعد مورد توجه بوده در نتیجه‌ها و چشم‌اندازها مورد استفاده قرار نگرفته است. به این دلیل، برای نشان دادن اینکه چگونه تجربه فرانسه ۱۸۷۱ در بهتر درک کردن روسیه ۱۹۰۵ به تروتسکی کمک کرده است سی و پنج سال بعد سندی است منحصر به فرد.

آزادخواهان (لیبرالها) و اصلاح‌گرایان (رفورمیستها) روسیه برحسب معمول معتقد بودند که انقلابی کارگری که منجر به روی کار آمدن دولت کارگری شود فقط براساس نیروهای تولیدکننده بسیار پیشرفته امکانپذیر است. به عقیده آنان يك دوره گسترش اقتصاد سرمایه‌داری زیر فرمان يك حکومت طبقه متوسط لازم بود تا وقتی که سطح فنی و توسعه طبقه کارگر راه را برای انقلاب سوسیالیستی بگشاید. تروتسکی کمون پاریس را مثال می‌زند تا نشان دهد که عامل قطعی عبارت است از ارتباط نیروها بین طبقات و هشیاری طبقه کارگر، و هیچ يك از این دو، ماشینوار، بستگی به سطح نیروهای تولیدکننده ندارد.

فرنك جلينگ در كتاب كمون پاریس سال ۱۸۷۱^{۱۶} خاطر نشان می‌سازد که در سال ۱۸۷۰ بیشتر از ۶۰ درصد جمعیت فرانسه هنوز به کار کشاورزی مشغول بود. حتی در پاریس ۱۸۶۶ فقط ۴۰ درصد ساکنان کارگر مزدور بودند. تعداد متوسط کارگران کارگاهها و کارخانه‌ها ۷ر۷ بود که نشانه بارزی از تولید گسترده صنعتی نیست. با این‌همه، همچنان که تروتسکی اشاره کرده است، طبقه کارگر «نمی‌توانست از قبضه کردن قدرت سرباز زند؛ يك سلسله رویدادهای سیاسی آن را به این کار وامی‌داشت.» در مقابل انتقادکنندگانی که می‌گفتند، پیشنهاد تروتسکی این است که پیش از آنکه سرمایه‌داری زمینه مادی مساعدی فراهم آورد يك دگرگونی سوسیالیستی صورت گیرد، وی توضیح می‌داد که دیکتاتوری طبقه کارگر در دم سوسیالیسم را مستقر نمی‌سازد بلکه مقدمات آن را تهیه می‌بیند. در اینجا باز هم مثال کمون را می‌آورد که کارگران قدرت را بدست گرفتند اما «البته حکومت جدید يك کمون سوسیالیست نبود.»

کمون مردم این گامها را برداشت: کلیسا و دولت را از هم جدا ساخت؛ مجازات اعدام را لغو کرد؛ به جای ارتش دائمی نیروئی چریکی از مردم مسلح پدید آورد؛ همه شهروندان را با عطف به ماسبق تا اکتبر ۱۸۷۰ از پرداخت کرایه معوق معاف ساخت؛ از کارخانه‌هایی که به وسیله مالکان آنها بسته شده بود آماری تهیه کرد و طرحی ریخت که کار در این کارخانه‌ها به یاری تعاونیهای کارگران صورت

16. Frank Jellinek, *The Paris Commune of 1871*

پذیرد؛ برای مقابله با دیوانسالاری مقرر داشت که کارمندان دولت فوراً احضار شوند و حق گرفتن حقوقی بیشتر از دستمزد متوسط کارگران نداشته باشند. این اقدام زمینه‌ای بود برای کارهایی که حکومت کارگری پس از احراز قدرت می‌بایست انجام دهد. تروتسکی که این تجربه را برای چشم‌انداز آینده روسیه نقل می‌کند، می‌گوید:

«پرولتاریا^{۱۷} (طبقه زحمتکش) کار را با آن اصلاحاتی که به اصطلاح برنامه حداقل نامیده می‌شود آغاز می‌کند و، درست به حکم منطق وضع خود، مجبور خواهد شد که از آن اصلاحات به‌طور مستقیم به اقدامات جمع‌گرایانه^{۱۸} نقل کند.» اینجا، در ۱۹۰۵، آغازهای رویانی مفهوم برنامه انتقالی بچشم می‌خورد که با جدائی تصنعی که بسیاری از سوسیالیستهای (جامعه‌گرایان) آن زمان بین «برنامه حداقل»، نیازهای فوری و «برنامه حداکثر» و مقتضیات سوسیالیستی، قائل بودند، تفریغ حساب می‌کند.

با اینکه لنین در مجموع با این تحلیل تروتسکی موافق بود که طبقه سرمایه‌دار نمی‌تواند انقلاب روسیه را رهبری کند، ولی پیش از ۱۹۱۷ معتقد بود که انقلاب باید به‌جای سوسیالیستی بودن دموکراتی باشد، یعنی از حدود يك

۱۷. «پرولتاریا»، طبقه زحمتکش (پرولترها). پرولتر، کسی که مورد آمدی جزئیروی کار خود ندارد، و آن را در اختیار صاحبان وسایل تولید و مبادله قرار می‌دهد.
 ۱۸. «جمع‌گرائی» یا «کلکتیویسم» collectivism، نظامی که حل مسائل اجتماع را منوط به مشترك شدن وسایل تولید به نفع عامه می‌داند.

دموکراسی^{۱۹} طبقه متوسط (بورژوازی^{۲۰}) فراتر نرود. به علاوه تأکید موجه او بر اهمیت طبقه دهقان در انقلاب روسیه موجب گردید که در توصیف نیروهای انقلاب راه حل میانه‌ای پیشنهاد کند که به دهقان متحد کارگر که قادر به رهبری نبود نقش رهبری مشترک داده شود. لنین خواستار «دیکتاتوری دموکراتمنش کارگران و کشاورزان» بود، نه مطابق فصول صریح تروتسکی، دیکتاتوری طبقه کارگر که طبقه دهقان پشتیبان آن باشد. تروتسکی در اشاره به این نکته خاطر نشان می‌سازد که «دیکتاتوری کارگری بی شک همه مصالح مترقیانه و معتبر کشاورزان را تأمین خواهد کرد، نه تنها مصالح کشاورزان بلکه مصالح طبقه متوسط خرده‌پا و طبقه روشنفکر را هم.» مارکس می‌گوید: «... پس کمون نماینده واقعی همه عنصرهای سالم جامعه فرانسوی، و در نتیجه حکومت ملی واقعی، بود، اما در هر حال دیکتاتوری طبقه زحمتکش بود.» (تأکید از تروتسکی است.)

گزیده دوم، یعنی کمون پاریس، در ۱۷ مارس ۱۹۱۷، در مجله هفتگی روسی زبان نوی میر^{۲۱} در نیویورک انتشار یافت. چون تروتسکی این مقاله را اندکی پس از رسیدن خبرهای انقلاب فوریه نوشت، پرواضح است که مقاله

۱۹. «دموکراسی»، نظام حکومتی که در آن حاکمیت باملت است. حکومت مردم بر مردم. حکومت مردمسالاری.

۲۰. «بورژوازی» - طبقه متوسط اجتماع مقابل طبقه کارگر و دهقان. طبقه اجتماعی که در نظام سرمایه‌داری در نتیجه دست داشتن وسایل دارای سلطه است. نقطه مقابل طبقه کارگر و دهقان.

«خرده بورژوازی»، عضوهای کمتر مرفه و با فکر محدودتر طبقه بورژوا.

21. Novy Mir

بازتاب هیجانی است که از این پیشامد به او دست داده بود. در حقیقت این نوشته هم بیانیه‌ای است خطاب به کارگران انقلابی روسیه و هم تجدید خاطره‌ای است به مناسبت چهل و ششمین سالگرد کمون. بخصوص شایان توجه است که او بر بین‌المللی بودن کمون تأکید می‌کند. («کمون کار خود را با تأیید انتخاب همهٔ خارجی‌ان در حکومت کارگران آغاز کرد»). کارگران روسیه حتی بعد از انقلاب فوریه توهمات میهن‌پرستانه عمیقی داشتند که تروتسکی سعی کرد با یاری خواستن از بهترین سنت‌های همبستگی بین‌المللی با آن مبارزه کند.

«کمون پاریس و روسیه شوروی» و «مارکس و کائوتسکی» دو فصل از تروریسم و کمونیسم^{۲۲} تروتسکی هستند که در ۱۹۲۰ نوشته شده‌اند. این کتاب برای اولین بار در ۱۹۲۲ به زبان انگلیسی و به وسیلهٔ کمونیست‌های امریکائی (حزب کارگران) منتشر شد. خود تروتسکی در مقدمه‌ای بر چاپ دوم انگلیسی آن کتاب نوشت: «این کتاب... در واکن قطار نظامی و در میان شعله‌های جنگ داخلی نوشته شده است. اگر خواننده بخواهد بدرستی نه تنها مطالب اساسی کتاب بلکه کنایات تند و تیز و بخصوص لحن نگارش آن را دریابد باید آن اوضاع را پیش چشم داشته باشد.»

سراسر کتاب جدالی است با کتابی با همین عنوان از کارل کائوتسکی^{۲۳}. کارل کائوتسکی که زمانی در میان همهٔ مارکس‌گرایان جهان نفوذی پیدا کرده بود پس از

22. *Terrorism and Cummunism*

۲۳. کائوتسکی، کارل یوهان Karl Johnn Kautsky (۱۸۵۴-۱۹۳۸)، جامعه‌گرا و سیاستمدار آلمانی. وزیر خارجه بعد از نوامبر ۱۹۱۸.

انقلاب روسیه به آن حمله کرد. کتاب دیکتاتوری زحمتکشان^{۲۴} او در تابستان ۱۹۱۸ منتشر شد. لنین در انقلاب زحمتکشان و کائوتسکی مرتد^{۲۵} به آن جواب داد. کائوتسکی يك سال بعد حمله را با کمونیسم و تروریسم تجدید کرد و تروتسکی در ۱۹۲۰ به آن جواب داد.

کائوتسکی، در وضعی که به عمل سیاسی نومیدانه‌ای می‌ماند، سعی می‌کند تا سرمشق هواخواهان کمون پاریس و شهرت مارکس را، وسیله‌ای برای حمله به رفتار کارگران روسی قرار دهد. جزئی به یاری مطالب نیم‌راست با حذف قسمت‌هایی، و جزئی با عرضه کردن خود به عنوان نظریه-پرداز تزلزل و بی‌تصمیمی، سعی می‌کند نشان دهد که کمون بیشتر از روسیه شوروی دموکراتمنش و خودجوش و کمتر از آن خشن و تشنه خونریزی بود. تروتسکی در حمله متقابل به کائوتسکی بنحوی مؤثر از دو گواه عینی کمون پاریس استفاده می‌کند، یکی پی‌یر لاورف^{۲۶} (در کمون پاریس^{۲۷}، ۱۸۷۸) و دیگری پرسپرالویو یه‌لیساگاری^{۲۸} (در تاریخ کمون^{۲۹} ۱۸۷۱، ۱۸۷۶). وی در عین حال بین جمهوری شوروی جدید و کمون پاریس مقایسه‌ای مستدل می‌کند و به درك بهتر و کاملتری از هر دو پدیده یاری می‌دهد.

آخرین گزیده، درسهائی از کمون پاریس^{۳۰}، در ۱۹۲۱

24. *The Dictatorship of the Proletariat*

25. *The Proletarian Revolution and Renegade Kautsky*

۲۶. لاورف، پیتر لاورویچ Pierre Larrovich Lavrov (۱۷۲۳-۱۹۰۰)، انقلابی و دانشمند روس مؤلف «فلسفه هکلی و تلاش در راه تاریخ اندیشه جدید».

27. *Parizhskaia Kommuna*

28. Prosper Olivier Lissagray

29. *History of the Commune of 1871*

30. *Lessons of the Paris Commune*

نوشته شد ولی در ۲۴ مارس ۱۹۲۴ در زندگی کارگری^{۳۱} منتشر گردید. در همان سال به صورت مقدمه کتاب کمون پاریس^{۳۲}، نوشته تیلز^{۳۳}، چاپ شد. این مقاله اولین بار به زبان انگلیسی در بین الملل نو^{۳۴}، شماره مارس ۱۹۲۵، چاپ شده بود.

تروتسکی که در همان زمان برای جنبش کمونیستی جوان فرانسه مطالبی می نوشت، بیشتر از هر مارکس-گرای عالی قدری که پیش از او گفته باشد، با تأکید می گوید: «ما می توانیم همه تاریخ کمون را با انگشت ورق به ورق برگردانیم، ولی تنها در آن یک درس می بینیم: رهبری حزبی نیرومندی لازم است.» تروتسکی بر اساس درس‌هایی که از انقلاب موفق روسیه و از شکست انقلاب آلمان (۱۹۱۸) و انقلاب مجارستان (۱۹۱۹) گرفته بود کمون را از دیدگاه رهبری انقلابی مورد بررسی مجدد قرار داد و نتیجه گرفت که اگر حزب انقلابی هوشیار و مصممی در کار بود کارگران را در روز چهارم سپتامبر^{۳۵} به قبضه کردن قدرت رهبری کرده بود نه شش ماه دیرتر.

برآورد تروتسکی تا حدی مغایر پندی است که مارکس در بیانیه‌ای، چند روزی پس از اعلام جمهوری در چهارم سپتامبر، خطاب به کارگران فرانسوی، نوشته است. مارکس پس از بیان قدرت مقاومت حزبهای طبقه متوسط

31. *La Vie Ouvrière*

32. *Commune de Paris*

33. *C. Tales*

34. *The New International*

۳۵. روز سقوط امپراتوری دوم فرانسه.

و نزدیکی لشکریان پروسی به پاریس چنین نوشته بود: «بدین ترتیب طبقه کارگر فرانسوی در شرایط فوق العاده دشواری حرکت می کند. هرتلاشی برای واژگون کردن حکومت جدید، در حالت بحرانی کنونی که دشمن بر دروازه های پاریس می کوبد، در حکم دیوانگی نومیدانه ای خواهد بود.»

رشته سازگاری کشیده شده است بین نظری که تروتسکی در ۱۹۰۵ درباره کمون داشت، حاکی از این که سطح به نسبت پائین گسترش تولیدی مانع آن نشد که قدرت را در کمون قبضه کنند، و عقیده وی در ۱۹۲۱، مبنی بر این که وجود حزبی انقلابی در آن زمان انقلاب موفق را میسر می ساخت. وی با جسارت معتقد بود که «اگر حزبی وجود می داشت. . . همه تاریخ فرانسه، و با آن همه تاریخ بشر، در مدار دیگری قرار می گرفت.»

این درس کمون پاریس سال ۱۸۷۱/۱۲۵۰ امروز هم ضرورت خود را حفظ کرده است، زیرا که مسأله اصلی برای جنبش انقلابی جهان و مسؤولیت عمده همه مارکس-گرایان انقلابی ساختن حزبی انقلابی است.

دکلس جنس ۳۶

سپتامبر ۱۹۷۰

www.iran-archive.com

سی و پنج سال بعد:
۱۸۷۱ تا ۱۹۰۶

زحمتکشان پاریس در میان شکستها و خیانت‌های طبقه‌های حاکم دریافتند که برایشان ساعت آن فرا رسیده است که با دردست گرفتن کارهای عمومی وضع را نجات بخشند... آنان پی‌برده‌اند که وظیفه حتمی و قطعیشان این است که با دردست گرفتن قدرت و حکومت مالک سرنوشت خویش شوند.

اعلامیه کمیته مرکزی سمارد ملی پاریس، ۱۸ مارس ۱۸۷۱

خواننده روسی می‌تواند به وسیله کتاب لیساگاری، که اگر اشتباه نکنیم بزودی در چند چاپ متنوع انتشار خواهد یافت، با تاریخ کمون ۱۸۷۱ (۱۲۵۰ ه. ش.) پاریس آشنا شود. و با جزوه جاویدان مارکس، که به مقدمه ارزشمند انگلس مزین است، با فلسفه آن تاریخ آشنائی حاصل کند. تا آنجا که ما می‌دانیم در سی و پنج سال گذشته مارکس‌گرایان مطلب مهمی به آنچه مارکس درباره کمون گفته بود نیفزوده‌اند. نوشته‌های غیرمارکس‌گرایان حتی قابل ذکر نیست، و بنا بر ماهیتی که دارد قادر نیست که در این باره چیزی بر زبان آورد. آنچه به زبان روسی در دسترس است، با در نظر گرفتن تازه‌ترین ترجمه‌های چاپ شده‌مشتی مطالب کهنه نامفهوم از واکنش بین‌المللی است با چاشنی داوریه‌های فلسفی و اخلاقی میمرتسفا^۱ پلیس.

1. Mymretsov

تنها پلیس و سانسور نبوده‌اند که ما را از دل‌بستن به کمون باز داشته‌اند. سرشت مسلکی که بر محافل پیشرو ما - یعنی آزادیخواهان و آزادیخواهان ملی و ملی‌گرایان جامعه‌گرا (ناسیونال سوسیالیست) - حاکم بود بکلی با نهاد رابطه‌ها و دل‌بستگی‌ها و هیجان‌هایی که در آن دوره مبارزه فراموش‌نشده‌نی کارگری تجلی کرده بودند بیگانه است.

اما اگر تا چند سال پیش ما بیش از هر ملت اروپائی از سنت‌های کمون پاریس دور بودیم، اکنون با گذشتن از نخستین مرحله انقلاب خودمان، که مبارزه طبقه کارگران را به صورت انقلابی در حال تداوم، انقلابی بی‌انقطاع، درآورده است، پیش از هر ملت اروپائی به‌طور مستقیم با میراث کمون ۱۸۷۱ روبرو هستیم.

حالا، تاریخ کمون برای ما در حکم لحظه‌ای هیجان‌انگیز در مبارزه بین‌المللی برای آزادی است، نه فقط به صورت نوعی وضع تاکتیکی، بلکه درسی است مستقیم و بی‌واسطه.

۱. دولت و مبارزه بر سر قدرت

انقلاب عبارت است از آزمون آشکار استقامت میان نیروهای اجتماعی در مبارزه بر سر رسیدن به قدرت. توده‌های خلق، که به وسیله انگیزه‌ها و علاقه‌های اصلی حیاتی، و غالباً بی‌هیچ درکی از راه‌ها و مقصدهای جنبش، به حرکت درمی‌آیند، شورش می‌کنند. این حزب بر پرچم خود «قانون و عدالت» نقش می‌کند، و آن يك «نظم»؛ راهنمای

«قهرمانان» انقلاب، وجدان «وظیفه» است یا صرف جاه-طلبی؛ تعیین کننده رفتار ارتش یا انضباط است که دلیل و برهان نمی جوید، یا ترس است که انضباط را به تحلیل می برد، یا درون بینی انقلابی است که بر ترس و انضباط، هردو، چیره می شود؛ شور، غرض شخصی، عادت، بلند-پروازی فکر، خرافه، فداکاری... هزارها احساس و اندیشه و خلق و خوی و استعداد و هیجان، خود را در این گرداب قدرتمند می افکنند، گرفتار آن می شوند و نابود می گردند یا به سطح بالا می آیند؛ اما جهت عینی انقلاب عبارت است از مبارزه برای بدست گرفتن قدرت حکومت به نام نوساختن رابطه های اجتماعی کهن.

حکومت به خودی خود هدف نیست؛ بلکه فقط ماشینی است در دست نیروی اجتماعی حاکم. آن نیز، مانند هر ماشین دیگری، دستگاه محرك دارد و دستگاههای انتقال و کارکننده^۲. نیروی محرك عبارت است از مصلحت طبقه، و سازوکار آن، یعنی آشوب و مطبوعات و تبلیغات کلیسا و مدرسه و حزب و سخنرانیهای خیابانی و خواستها و قیام؛ دستگاه انتقال نیرو سازمان قانون ساز فرقه یا سلسله یا

۲. ترجمه لفظ به لفظ متن روسی چنین است: «... دولت سازوکارهای به حرکت درآورنده و انتقال دهنده و اجرا کننده خود را دارد.» از زمینه عبارت آشکار است که تروتسکی تعریفی را که مارکس از ماشین حکومت کرده بود در نظر داشته است. بنابراین عبارت تروتسکی مطابق با منظور ترجمه شده است. مارکس بین ابزار ساده ای که در کار دستی بکار می رود (مانند مثلاًاره دستی) و دستگاه ماشین جدیدی که ابزار کار یا «ماشین کار کننده» آن (مثلاً دنده های يك اړه مکانیکی) به وسیله يك ساز و کار محرك (منبع نیرو)، و به میانجیگری «سازوکار انتقال نیرو» (دنده ها، دوره ها، و مانند آنها) به حرکت درمی آید فرق قائل است. کاپیتال Capital جلدیکم، فصل پنجم، بخش یکم؛ چاپ 1697 International Publishers, ترجمه Moore-Aveling - مترجم از روسی به انگلیسی.

دولت یا طبقه ای است که زیر پوشش الهی (حکومت مطلقه) یا ملی (حکومت مشروطه) صورت می پذیرد؛ و ماشین کارکننده آن عبارت است از دستگاه اداری و پلیس و دادگاهها و زندانها و ارتش.

حکومت به خودی خود هدف نیست اما وسیله سهمگینی است برای سازمان دادن، سازمان را از هم پاشیدن و دوباره سازمان دادن روابط اجتماعی؛ و بسته به اینکه در دست چه کسانی باشد ممکن است اهرمی برای دگرگون کردن اجتماع یا وسیله ای برای رکود منظم آن گردد.

هر حزب سیاسی که شایسته نامی است که بر خود نهاده است می کوشد که قدرت حکومت را در دست گیرد و بدین وسیله دولت را در خدمت طبقه ای که خود مبین علایق آن است در آورد. دموکراسی جامعه گرای^۳ (سوسیال دموکراسی)، مانند حزب زحمتکشان، به طور طبیعی در جهت حکومت سیاسی طبقه کارگر سیر می کند.

طبقه کارگر دوشادوش رشد سرمایه داری رشد می کند و استقامت می یابد. بدین معنی بسط سرمایه داری پیشرفت طبقه کارگر است به سوی دیکتاتوری. اما روز و ساعتی که قدرت به دست طبقه کارگر بیفتد وابسته به سطح نیروهای تولیدکننده نیست بلکه بستگی دارد به روابط مبارزه طبقاتی و وضع بین المللی، و نیز به یک عده عاملهای

۳. در متن روسی به جای سوسیال دموکراسی، که در ترجمه آمده است «دموکراسی» چاپ شده است. احتمال می رود که اشتباه متن روسی غلط چاپی باشد. تروتسکی بازداشته شده بود و به احتمال خیلی زیاد نسخه های مطبعی را برای غلط گیری ندیده است. در پیامدها و چشم اندازهای تروتسکی در فصلی مشابه «سوسیال دموکراسی» آمده است. مترجم از روسی به انگلیسی.

ملموس مانند سنتها و ابتکار و آمادگی برای نبرد. در کشوری که از جنبه اقتصادی عقب مانده تر است طبقه کارگر ممکن است زودتر به قدرت برسد تا در کشوری پیشرفته و سرمایه داری. این طبقه در ۱۸۷۱، در پاریس خرده بورژوا «اداره امور کشور را به دست خود گرفت» (ر.ك. به سر فصل) - البته فقط برای دو ماه - اما در مراکز سرمایه داری بزرگ چون انگلستان و امریکا حتی برای يك ساعت نیز چنین موقعیتی نیافت. فکر اینکه دیکتاتوری کارگری به نحوی خود به خود وابسته است به نیروهای فنی و وسائل فنی کشور، نشان دهنده پیشداوری است زاده ماده گرائی (ماتریالیسم) «اقتصادی» فوق العاده ساده. این دیدگاه با مارکسیسم هیچ ربطی ندارد.

کارگران پاریس در ۲۶ مارس ۱۸۷۱ قدرت را نه به آن دلیل بدست گرفتند که رابطه های تولیدی برای دیکتاتوری زحمتکشان پخته و آماده شده بود، و نه حتی به دلیل آنکه این روابط به نظر کارگران «پخته» می رسیدند، بلکه به سبب خیانت طبقه متوسط در موضوع دفاع ملی بود. مارکس به این نقطه اشاره می کند. دفاع از پاریس، همراه با دفاع از فرانسه، فقط با مسلح کردن طبقه کارگر امکان پذیر بود. دولت تی پر که نگران برانگیخته شدن و قیام توده های فرانسوی در مقابل سربازان بیسمارک، که پاریس را در حصار داشتند، نبود بلکه در صدد آن بود که نیروهای ارتجاعی فرانسه را در مقابل پاریس کارگری برانگیزد، برای توطئه چینی رخت به ورسای کشید و پاریس را در دست کارگرانی که خواستار آزادی برای کشورشان و

نیکبختی برای خودشان و مردمشان بودند یله کرد. طبقه کارگر دریافت که ساعت آن فرارسیده است که کشور را رهائی بخشد و خداوند سرنوشت خویش شود. او نمی توانست از قبضه کردن قدرت ابا کند؛ و رشته حوادث سیاسی او را به این کار مجبور می کرد. قدرت ناگهان سر رسید. با وجود این وقتی قدرت را بدست گرفت، شاید بر اثر وزن طبقه خود - با اندکی تزلزل به این یا آن پهلو - شروع به حرکت در راه درست کرد. همان طور که مارکس و انگلس می گویند، طبقه اش او را مجبور کرد که قبل از هر کار دستگاه قدرت دولت را به نحوی مناسب اصلاح کند. و نیز در محیط اقتصادی خط مشی صحیح را به او القا کرد. فروریختن کمون نه بدان سبب بود که گسترش نیروهای تولیدی ناکافی بود، بلکه در نتیجه یک سلسله موجبات و دلایل با ماهیت سیاسی روی داد: در محاصره بودن پاریس و جدائی آن از شهرستانها، اوضاع فوق العاده نامساعد بین المللی، خطاهای خود کمون، و از این قبیل.

۲. جمهوری و دیکتاتوری زحمتکشان

کمون پاریس سال ۱۸۷۱، البته يك کمون جامعه گرا (سوسیالیستی) نبود؛ حتی رژیم آن رژیم يك انقلاب جامعه گرایانه گسترده نبود. آن «کمون» فقط مقدمه ای بود. دیکتاتوری طبقه زحمتکش را، که مقدمه ای لازم برای انقلاب جامعه گرایانه شمرده می شود، برقرار کرد. پاریس قدم به دیکتاتوری طبقه زحمتکش گذاشت، نه بدان سبب که جمهوری اعلام کرد، بلکه از آن روی که از نود نماینده

هفتاد و دو نماینده را از کارگران انتخاب کرد و خود زیر حمایت گارد کارگری قرار گرفت. درست تر آن است که گفته شود خود جمهوری تجلی طبیعی و گریزناپذیر «قدرت کارگری» بود که در واقع استقرار یافته بود.

الکساندر میلران^۴ که، به صورت چپیزی در ماهیت يك گروهان «جامعه گرا»، در هیأت وزیران طبقه متوسط والدك روسوی فقیده^۵، پهلوی به پهلوی ژنرال گالیفه^۶ جلاد فقید کمون، عضویت داشت، این جامعه گرای پیشین به عنوان شعار سیاسی خود می گفت: «جمهوری فرمول سیاسی جامعه گرائی است، و جامعه گرائی محتوای اقتصادی جمهوری.» لازم است اعتراف شود که این «فرمول سیاسی» از هر نوع «محتوای اقتصادی» محروم بود. جمهوریهایی معاصر، که به صورت سازمانهای دموکراتی هستند و تجلی اراده مردم، در ذات خود دولتهای «فرمولی» دیکتاتوری طبقات مسلط می باشند. زمانی که نیرو از سوئد جدا شد می توانست در همان هیأتی که پس از جدائی ظاهر گردید باقی بماند، یعنی دولتی جمهوری بماند بی آنکه به هیچ روی به «فرمول سیاسی جامعه گرائی» مبدل شود. می توان تأیید کرد که يك مو از سر شهردار اشتوکمان^۷ و سایر «ستونهای جامعه» کم نمی شد. اما

۴. میلران، الکساندر Alexandre Millerand (۱۸۵۹-۱۹۴۳)، مرد سیاسی

فرانسوی. رئیس جمهور از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۴.

۵. والدك روسو، رنه René Waldeck - Rousseau (۱۸۴۶-۱۹۰۴)، سیاستمدار

فرانسوی. نخستوزیر از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲.

۶. گالیفه، گاستون دو Gaston de Gallifet (۱۸۳۰-۱۹۰۹)، ژنرال فرانسوی.

وزیر جنگ در ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰. در ۱۸۷۰ کمون پاریس را بسختی سرکوب کرد.

7. Burgomaster Stockmann

نروژ ترجیح داد که پادشاه داشته باشد (ارتش ذخیره نامزدان عالیقدر بسیار عظیم است!) و بدین ترتیب آخرین دستکاریها را در جمهوری موقت مستقل خود کرد. آقائی به نام گریم^۸، که برحسب همه ظواهر استاد بود، و علاوه بر آن نویسنده‌ای آزاد، و بالاتر از آن همکار ستاره شمال^۹ اخیراً به ما «همه چیزدانهای باشور و شوق ادبی» می‌گفت که يك «جمهوری دموکراتی» نه «درمان همه دردها»ست و نه «مطلقاً بهترین و کاملترین سازمان سیاسی». اگر آقای گریم حتی اندکی با اصول و آئینی که «شور و شوق ادبی» ما بر آنها مبتنی است آشنا بودمی دانست که جامعه‌گرایان دموکرات (سوسیال‌دموکراتها) این فکر خام را در مغز نمی‌پرورند که «جمهوری دموکراتی» مدعی درمان همه دردها بودن است. به عنوان مثالی که خیلی از مرحله پرت نیست، انگلس در مقدمه بر جنگ داخلی در فرانسه خود مطلبی گفته بود که کلمه به کلمه آن چنین است: «و مردم خیال می‌کنند که وقتی خود را از اعتقاد به پادشاهی موروثی برهانند و برای جمهوری دموکراتی سوگند یادکنند قدمی فوق‌العاده استوار به پیش برداشته‌اند. اما واقعیت آن است که دولت ماشینی است برای ستم کردن طبقه‌ای بر طبقه دیگر، و راستی آن که جمهوری دموکراتی هم کم از حکومت پادشاهی نیست...» اما در حالی که آقای گریم این فکر پوسیده را عرضه می‌کند که لب مطلب در «رابطه‌های درست بین عضوهای مختلف قدرت دولت» است

8. Grimm

9. Poliarnaja Zvezda

و باچنین وضعی حکومت پادشاهی و حکومت جمهوری به يك اندازه خوب هستند، جامعه گرائی بین المللی عقیده دارد که جمهوری تنها صورت برای رهائی سوسیالیستی است - مشروط به آن که طبقه زحمتکش آن را از دستهای طبقه متوسط بیرون بکشد و از «ماشینی برای ستم کردن طبقه ای بر طبقه دیگر» به سلاحی برای رستگاری جامعه - گرایانه بشریت تبدیل کند.

۳. گسترش اقتصادی و دیکتاتوری طبقه زحمتکش

هنگامی که اندیشه انقلاب بی انقطاع^{۱۰} که تصفیة حکومت استبدادی و رژیم رعیتی با انقلاب جامعه گرا (سوسیالیستی) را به وسیله يك رشته درگیریهای فزاینده و سر برآوردن قشرهای تازه توده ها و حمله های روزافزون زحمتکشان به امتیازات سیاسی و اقتصادی طبقه های حاکم پیوند می دهد برای اولین بار در مطبوعات جامعه گرا (سوسیالیستی) مطرح گردید مطبوعات «پیشرو» ما يك صدا فریاد کینه و خشم برآوردند. مدتی متحمل آن شده بودند ولی دیگر از حد بدر شده بود! فریاد برمی آمد که انقلاب مسیری نیست که بتواند «مشروع» شمرده شود. اقدامات استثنائی فقط در موارد استثنائی مجاز توانند بود. هدف جنبش آزادیبخش این نیست که انقلاب تا ابد باقی بماند. بلکه باید آن را هرچه زودتر که میسر باشد به قالب قانون درآورد. و دیگر از این قبیل، و دیگر بدین قیاس. چنین است وضع اکثریت به اصطلاح خودشان

10. Uninterrupted revolution

«مشروطه خواه دموکرات^{۱۱}». و اشترووه^{۱۲}، گسن^{۱۳} و میلیوکف^{۱۴}، مبلغان این حزب، که بی احساس خستگی خود را با هر نقشه و پیشگوئی و هشدار آنان سازش می دهند، از مدتی پیش به نام «قانون»، قانونی که مغلوب شده بود، به مخالفت با انقلاب برخاستند. تا زمان اعتصاب اکتبر آنان کوشیدند که (با الحاح و زاری) انقلاب را در مسیر بولیگین دوما^{۱۵} قرار دهند و اعلام کردند که هر مبارزه مستقیم با این مجلس کار مرتجعان است. بعد از بیانیه^{۱۷} اکتبر از انقلاب يك بررسی بعد از وقت به مدت سه ماه و نیم دیگر (از ۶ اوت تا ۱۷ اکتبر) [کذا^{۱۶}] بعمل آوردند و با نهایت بزرگواری اعتصاب اکتبر را «افتخار آمیز» خواندند. اما برای اینکه کسی فکر نکند که آنان چیزی آموخته اند با کاردانی شگفت انگیزی خواستار آن شدند که انقلاب

۱۱. دموکراتهای مشروطه خواه (کادتها): حزبی از طبقه متوسط در روسیه، که در ۱۲۸۴/۱۹۰۵ تشکیل شد. نسبت به حکومت سلطنتی مشروطه متعهد بود. از فوریه ۱۹۱۷ بهمن ۱۲۹۶ مدت کوتاهی بر حکومت موقتی مسلط بود. [ن]

۱۲. اشترووه، گوستاو Gustav Struve (۱۸۰۵-۱۸۷۰)، آشوبگر سیاسی آلمانی، در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکتی مؤثر داشت در ۱۸۵۱ به آمریکا گریخت و در آنجا روزنامه «سوسیال رپوبلیک» را منتشر کرد. در ۱۸۶۳ به آلمان باز گشت.

13. Gessen

۱۴. میلیوکف، پاول Pavel Miliukov ، (۱۸۵۹-۱۹۵۳)، مورخ و سیاستمدار روس. طرفدار نوینسازی و غربیسازی روسیه. منتقد سخت قدرت دولت. همکار و ناشر روزنامه «آخرین خبرها» *Poseldnye novost* در خارج از کشور.

۱۵. بولیگین دوما Bulygin Duma از نام یکی از وزیران تزار؛ هیأتی شبه پارلمان که در ۱۹۰۵ تأسیس شد. دوما از قدرتی کم برخوردار بود. با آرای بسیار محدودی انتخاب می شد و در نظر تزار يك مجلس مشورتی بود، نه قانونگذاری. تزار حق تشکیل و انحلال آن را برای خود حفظ کرده بود. [ن]

۱۶. در تاریخ اشتباه است و فاصله ای که یاد شده است دوماه و نیم است نه سه ماه و نیم.

امکان دهد که در مجرای پروکروستی^{۱۷} مشروطه ویت^{۱۸} قراردادده شود و اعلام کردند که هرگونه مبارزه مستقیم با این نوع مشروطه بازی ارتجاع است. عجب نیست اگر این آقایان که فقط می توانستند مهلت انقلاب را سه ماه بعد-الوقوع^{۱۹} تمدید کنند در برابر فکر انقلابی بی هیچ گونه محدودیت زمانی با دندانهای کلید شده قدم پیش گذاشتند. تنها رژیم «قانونی» که می توانست پاداش ناسزاهائی را که این سیاستمداران تحمل کرده بودند بدهد و برای آنان صحنه ای فراهم سازد که در آن نقشهای «حاکم» را بازی کنند رژیم حکومت مشروطه استواری بود با انتخاباتی که بندرت انجام شود، و نیز در صورت امکان قانونهای استثنائی به مخالفت با سوسیال دموکراتها، و اعتراضات قراردادی آزادیخواهان (لیبرالها) به آن قوانین، و استیضاحهای خواب آلوده مخالفان، و با هم کنار آمدنهای جانانه در عقب صحنه - و همه اینها بر مبنای استثمار بی انقطاع از توده ها به وسیله طبقه سرمایه داری که با کمک حکومت پادشاهی و هیأت قانونگذاری دو مجلسی و ارتش امپراتوری بر آن توده ها پوزه بند مشروطه زده باشند. پیشامدها به اندازه کافی به ریش این رهبران خندیده، و چنان بیرحمانه کوری و ناتوانی آنان را برملا

۱۷. پروکروستس Procrustes، راهنم افسانه ای یونان که مسافران را لخت و شکنجه می کرد.

۱۸. مشروطه ویت. کنت سرگئی ویت Sergei Witte (۱۸۴۹-۱۹۱۵): نخست وزیر نیم آزادیخواه روسیه، در اعلامیه ای که نوشت وعده حکومت مشروطه و آزادیهای مدنی و حق رأی به مردم داد. تزار به سبب طغیان مردم آن اعلامیه را در اکتبر ۱۹۰۵ صادر کرد، اما هیچ گاه به آن جامه عمل نپوشاند. [ن]

ساخته‌اند که ما را از مدتی پیش از ضرورت عریضه‌نگاری به محضرشان و استدعای حق‌حیات برای انقلاب بی‌نیاز کرده‌اند.

نمایندگان از همین دموکراسی که کمتر فاسد هستند جرأت نمی‌کنند به نام «پیروزیهای» مشروطه‌ای که تاکنون دست داده‌است علیه انقلاب ظاهر شوند. حتی برای آنان هم يك بلاهت پارلمانی که پیش از ظهور يك حکومت پارلمانی به میدان آمده است در مبارزه با انقلاب زحمتکش‌شان سلاح برنده‌ای شمرده نمی‌شود. آنان مسیر دیگری در پیش گرفته‌اند: دیگر بر مبنای قانون سخن نمی‌گویند، بلکه بر مبنای آنچه در نظرشان واقعیات است - بر مبنای «امکانات تاریخی» - بر مبنای «واقعگرائی سیاسی» - بالاخره... بالاخره، حتی بر مبنای «مارکس‌گرائی». چرا نکنند؟ هر چه باشد آنتونیوس^{۲۰}، آن عضو متقی طبقه متوسط و نیزی، در نهایت زیرکی، خاطر نشان کرده است که:

باسانیو^{۲۱}، متوجه باش، شیطان هم می‌تواند برای پیشرفت منظورش انجیل بخواند.

از آنجا که این آقایان - که نه تعداد کمی از آنان «مارکس‌گرایان» سابق بوده‌اند - آزادی‌فکری دارند که فقط وقتی نمودار می‌شود که از هیچ‌گونه جهان‌بینی جامعه‌ی نشانی نباشد، به همان اندازه اشتیاق دارند که زیر سپر «انتقاد» از نتایج انقلابی پنهان شوند و خود مارکس‌گرائی را علیه فنون انقلابی دموکراسی جامعه‌گرا بکار ببرند.

۲۰. آنتونیوس، معروف به قدیس، امپراتور روم از ۱۳۸ تا ۱۶۱ م.

21. Bassanio

حتی بنحوی قاطع ما را متهم می‌سازند که برده‌وار به عقایدی کهنه چسبیده و در اساس به نظریه تکاملی مارکس-گرائی خیانت می‌کنیم.

انقلاب بی‌انقطاع؟ دگرگونی جامعه‌گرایانه؟ اما مگر نه آن است که مارکس‌گرائی تعلیم می‌دهد که هیچ‌صورت اجتماعی جای بصورتی دیگر نمی‌پردازد مگر وقتی که محتوای خود آن پایان برسد و تمایلات ذاتی آن به‌حد اکثر گسترش یابد؟ آیا محتوای سرمایه‌داری روسی به پایان رسیده است؟ یا دمکراتهای جامعه‌گرا، مانند ذهن‌گرایان^{۲۲} تصور می‌کنند که می‌توان با وسایل مسلکی^{۲۳} بر سرمایه‌داری غلبه کرد؟ و دیگر از این قبیل، و دیگر بدین قیاس. گاهی سرسخت‌ترین آزادیخواهان (لیبرالها) که حتی در نظرشان دموکراتهای مشروطه‌خواه به اندازه کافی میانه‌رو نیستند این استدلال را از «مارکس‌گرایان» سابق، که دوست دارند از «نتایج کتاب مقدس» شاهد بیاورند، به‌عاریت می‌گیرند. بدین ترتیب آقای الکساندر کافمن^{۲۴} با جد کامل در ستاره شمال می‌نویسد: «بسیاری از ما که به پیروزی نهائی آرمان جامعه‌گرائی (سوسیالیسم) اعتقاد داریم، مانند ردبرتوس^{۲۵} فکر می‌کنیم که بشریت معاصر (برای کی؟)

22. Subjectivist

23. Ideologie

24. Alexander Kauffman

۲۵. کارل یوهان ردبرتوس Karl Johnn Rodbertus (۱۸۰۵-۱۸۷۵): اقتصاددان آلمانی که نظریاتی سوسیالیستی، نه‌انقلابی، داشت؛ انگلس در مقدمه‌ای که بر «فقر فلسفه» *The Poverty of Philosophy* مارکس نوشت از نظریات او بتفصیل سخن گفته است. [ن]

هنوز به اندازه کافی برای «ارض موعود سوسیالیسم» پخته نیست، و مانند مارکس اعتقاد راسخ داریم که سوسیالیستی شدن وسائل تولید فقط می تواند از گسترش تدریجی نیرو-های تولیدکشور و ملت بیرون بجهد.» این آقای کاوفمن، که برای اثبات مدعای خود دست به دامن ردبرتوس و مارکس، و پاپ و لوتر^{۲۶}، می شود نمونه زنده نادانی بدخواهانهای است که منتقدان آزادیخواه مدام وارد مسائل سوسیالیسم می کنند.

سرمایه داری باید «محتوای خود را به پایان برساند» تا بعد طبقه زحمتکش بتواند قدرت را بدست گیرد. یعنی چه؟ نیروهای تولیدی به حداکثر گسترش یابند؟ تمرکز تولیدی به بالاترین حد برسد؟ خصیصه های عینی آن کدام است؟

گسترش اقتصادی دهه های اخیر نشان داده است که سرمایه داری نه فقط شاخه های اصلی تولید را در دستهای معدود متمرکز می کند بلکه سازواره (ارگانیزم) های عظیم اقتصادی را با رشد انگل وار تأسیسات کوچک صنعتی و تجارتی در میان می گیرد. در کشاورزی سرمایه داری گاهی تولیدهای کوچک را بیکباره نابود می کند و دهقان را به کارگر کشاورزی یا صنعتی، به کاسب کوچه و بازار، به ولگرد، تبدیل می نماید. گاهی اقتصاد روستائی را حفظ می کند اما آن را درگیره ای آهنین قرار می دهد؛ گاهی تأسیسات کوچک، بلکه کوچکتر از کوچک، زراعی می

۲۶. لوتر، مارتین Martin Luther ، (۱۴۸۳-۱۵۴۶)، کشیش آلمانی، مصلح آلمانی. مصلح دین مسیح. مخالف پاپ. پاپ او را تکفیر کرد.

آفریند و بدین وسیله انجام دهنده کار دهقانی برای مالکان بزرگ تأمین می‌کند. آنچه از انبوه عظیم این تجلیات و واقعیات درهم پیچیده گسترش سرمایه‌داری عاید می‌شود این است که ارزشی که به وسیله تأسیسات بزرگی که بر شاخه‌های عمده کار اجتماعی مسلط هستند آفریده می‌شود در مقایسه با ارزشی که تأسیسات کوچک خلق می‌کنند پیوسته رشد می‌کند و بدین طریق به نحو فزاینده‌ای سوسیالیستی کردن شاخه‌های عمده اقتصاد را آسان می‌سازد. اما نمی‌دانم که به عقیده انتقادکنندگان ما درصد رابطه بین این دو بخش تولید اجتماعی چقدر باید باشد تا بتوانند بگویند که سرمایه‌داری محتوای خود را پ پایان رسانیده است، تا طبقه زحمتکش حق داشته باشد که مصممانه بگوید: «اینک برای من زمان آن رسیده است که دست دراز کنم و میوه رسیده را بچینم؟»

حزب ما وقتی که قدرت را در دست گرفت انتظار آن را نمی‌کشد که جامعه‌گرائی (سوسیالیسم) را از اعماق اراده جامعه‌گرایانه خود بسازد؛ بلکه می‌تواند و می‌خواهد اساس ساخت جامعه‌گرایانه خود را فقط برگسترش اقتصادی عینی بنا کند که فرض این است که با روی کار آمدن طبقه زحمتکش قطع نمی‌گردد. اما نکته این است - و این سیمای فوق‌العاده مهم مسأله است - که، در وهله اول، گسترش اقتصادی از مدتی پیش سوسیالیسم را به صورت نظمی اجتماعی درآورده که از جنبه عینی دارای مزایائی است؛ و در وهله دوم گسترش اقتصادی به هیچ روی متضمن لحظه‌های معینی نیست که نشانه شروع زمانی

باشد که ممکن است دولت بر طبق نقشه در عنصر تکاملی مداخله کند که هدف آن از میدان بدر کردن تولید خصوصی به وسیله تولید عمومی باشد.

مطمئناً در صحت این مطلب تردیدی نیست که وقتی که طبقه زحمتکش قدرت را قبضه کند هر قدر صورت گسترش سرمایه داری را بالاتر ببیند بهتر می تواند از عهده تکالیف سوسیالیستی که بردوش او است برآید و زودتر می تواند سازمان تولید اجتماعی را به سامان رساند و به شرط دست نخورده ماندن عاملهای دیگر - دوره انقلاب سوسیالیستی کوتاهتر خواهد بود. اما نکته اینجاست - و این سیمای مهم دیگر مسأله است - که انتخاب لحظه ای که طبقه زحمتکش قدرت را بدست بگیرد مطلقاً بستگی به خود او ندارد. مبارزه طبقاتی که براساس تکامل سرمایه داری گسترش می یابد، با تمایلات داخلی که کاملاً اجتناب ناپذیرند، فرایندی است که به اندازه نفس تکامل اقتصادی عینی و ملموس است.

بدبختانه منطق مبارزه طبقاتی برای همه سیاستمداران طبقه متوسط نامفهوم است، از جمله برای آنان که با مارکس گرایی نظری، هر چه بتوانند مستقل تر، لاس می زنند تا با جنبه سیاسی آن، یعنی سوسیال دموکراسی، مبارزه کنند. هر دلیلی که از رابطه های مبارزه طبقاتی برخیزد چنان از برابر وجدان آنان می لغزد و دور می شود که گوئی بر سطح شیشه ای صیقلی می لغزد. فعالانه چند حکم مجزا از نظریه گسترش سرمایه داری مارکس را از بر کرده اند، اما وقتی که به چیزی درباره مبارزه

طبقاتی و منطق عینی آن می‌رسند عامی بحث می‌شوند. وقتی که در جواب اندیشه انقلاب بی‌انقطاع، که ما از رابطه‌های اجتماعی و سیاسی نتیجه گرفته‌ایم، به «گسترش اجتماعی عینی» توسل می‌جویند فراموش می‌کنند که این گسترش فقط متضمن تکامل اقتصادی، که آنان از آن درکی سطحی دارند، نیست بلکه منطق انقلابی روابط طبقاتی را هم، که آنان حتی تحمل اندیشیدن درباره آن را ندارند، در بر می‌گیرد.

سوسیال‌دموکراسی هم وظیفه دارد، و هم علاقه، که تجلی هشیارانه گسترش‌های عینی باشد. اما همین که گسترش عینی مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را مخیر می‌سازد که یا راه انقلابی عمده‌دار شدن حقوق و وظایف قدرت دولت را پیش گیرد یا وضع طبقاتی خویش را رها سازد. سوسیال‌دموکراسی پیروزی بر قدرت دولت را دومین دستور کار خود قرار می‌دهد. در عین حال از جریان‌های عینی گسترشی عمیق‌تر، یعنی جریان رشد و تمرکز تولید، به هیچ‌روی غافل نمی‌ماند، اما می‌گوید: اگر منطق مبارزه طبقاتی، که در تحلیل نهائی بر مبنای جریان گسترش اقتصادی استوار است، طبقه زحمتکش را پیش از آن که طبقه متوسط وظایف اقتصادی خود را «بپایان برد» (این طبقه وظایف سیاسی خود را حتی بزحمت آغاز کرده است) به سوی دیکتاتوری می‌راند، فقط بدین معنی است که تاریخ کوله‌باری از مسائل بغایت دشوار بر دوش طبقه کارگر نهاده است. شاید طبقه کارگر در این مبارزه به‌زانو درآید و در زیر این بار خرد شود، - شاید. اما

نمی‌تواند از رویارویی با آن شانه خالی کند، و گرنه طبقه‌اش متلاشی می‌شود و همه کشور به مفاک بربریت سقوط می‌کند.

۴. انقلاب، طبقه متوسط و طبقه زحمتکش

انقلاب فرفره نیست که نخ دور آن پیچیده شود. اما دریای سرخ مطیعی هم نیست که موسای آزادیخواهی به ضرب عصای معجزآسای خود، یا با صفیری، آن را دو پاره کند. وقتی که از انقلاب بی‌انقطاع دم می‌زنیم سخن ما از بیمیلی به هدایت جنبش کارگری به حدود «قانون» نشأت نمی‌گیرد (چه نوع قانونی؟ قانون حکومت استبدادی؟ قانون ویت؟ قانون دورنوو^{۲۷}؟ پیشنهادهای قانونی اشترووه؟ کدام قانون؟)، ما حرکت را از تحلیل خود درباره روابط طبقاتی در يك مبارزه طبقاتی در حال توسعه آغاز می‌کنیم. این تحلیل را دهها بار انجام داده‌ایم. از هر زاویه به این مسأله نگریسته‌ایم. هر بار واقعیات، صحت تحلیل ما را تأیید کرده‌اند. سیاستمداران طبقه متوسط و مقاله‌نویسان خیلی به ما غر زده‌اند، اما حتی يك بار هم سعی نکرده‌اند که به مفاد مطلب ما پاسخ بگویند. زیرا که سال گذشته، انقلاب مایه‌ای عظیم از نیرو و استقامت به معرض نمایش گذاشت، با وجود این از برپا ساختن دستگاہی دولتی و واحد، به عنوان پشتیبان راستین آزادیها و تضمین آنها، ناکام شد. دومای ششم اوت کشته شد. دومای ۱۷ اکتبر تا ۱۱ دسامبر محکوم به فاجعه است.

آزادخواهان که در تمام این مدت با کمال حوصله انتظار کشیدند تا کوه انقلاب موشی بزاید بادهشت در برابر «بی باری» انقلاب عقب کشیدند. اما در این میان انقلاب حق دارد که از «بی باری» خود بر خود ببالد. این بی باری تجلی خارجی استقامت داخلی آن است. هر بار که حکومت استبدادی تلاش می کند تا با نمایندگان نگران طبقات دارا سازشی کند، و چون با آنان کنار می آید شروع می کند به کشیدن طرحهای مشروطیت، موج انقلابی تازه ای که از حیث قدرت با موجهای قبلی قابل مقایسه نیست طرحها و نقشه ها را می شوید و طراحان دیوانسالار یا آزادخواه را به عقب می راند یا غرق می کند.

طبقه متوسط نمی تواند، با برانداختن حکومت استبدادی مردم را به پیروزی پارلمانی رهبری کند. اما مردم، در جلد طبقه زحمتکش طبقه متوسط را از بدست آوردن تضمینهایی برای حکومت مشروطه به وسیله سازش با استبداد باز می دارند. دموکراسی طبقه متوسط لایق رهبری طبقه زحمتکش نیست زیرا که این طبقه رسیده تر از آن است که در قفای او راه بیفتد، بلکه می خواهد او را به دنبال خود بکشد. و دموکراسی ثابت کرده است که از آزادخواهی ناتوانتر است. او هم مانند آزادیگرائی از مردم بریده است اما مزایای اجتماعی طبقه متوسط را ندارد. خلاصه آن که بی معنی است.

طبقه زحمتکش تنها نیروی رهبری و عمده ترین نیروی انقلاب است. فرمانده میدان جنگ است و به هیچ امتیازی اکتفا نمی کند و نخواهد کرد. با وقفه های کوچک

برای تازه کردن نفس و با عقب‌نشینیهای موقت، انقلاب را به پیروزی رهنمون خواهد شد که قدرت را به او منتقل سازد.

در حال حاضر سعی نمی‌کنیم که این گفته را بر اساس واقعیات سال گذشته اثبات کنیم؛ بلکه خواننده را به ادبیات سوسیال دموکراتی این دوره هدایت می‌کنیم.^{۲۸} در اینجا ایست کوتاهی می‌کنیم تا فقط یک تصویر از ناتوانی درونی طبقه متوسط در مبارزه برای نظام پارلمانی را نشان دهیم. هر زمان که نماینده مردم شدن، به قیمت سازش بین طبقه متوسط و دستگاه سلطنت، یا عرصه پیوسته‌ای برای این‌گونه سازشها، آماده تولد گردد به وسیله انقلاب کشته می‌شود. یکی از تأسیسات تاریخی دیگر انقلابهای طبقه متوسط در حالت جنینی نابود گردید، یا به‌طور دقیقتر در نطفه خفه شد، و آن چریک شهری بود.

چریک شهری (گارد ملی) اولین شعار و اولین پیروزی در هر انقلاب است در ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ در پاریس، و در همه ایالت‌های ایتالیا، در وین و در برلین. در ۱۸۴۸، گارد ملی، (یعنی افراد مسلح طبقه‌های دارا و «فرهیخته») شعار همه مخالفان عضو طبقه متوسط، حتی میانه‌روترین آنها، بود و وظیفه‌اش نه تنها حفظ پیروزیها، یا «عطیه»

۲۸. مثلا جزوه «انهم زانویه» ما، بخصوص مقدمه رفیق پارووس Parvus بر آن، و نیز خواننده رهبری می‌شود به بعضی مقالات که در روزنامه «ناچالو» (= آغاز) منتشر گردیده‌اند و همچنین مقدمه‌ای که من برسخنی «باهیات منصفه» لاسال نوشته‌ام. این مقدمه، که در ژوئیه ۱۹۰۵ نوشته شده است سرنوشتی بفرنج داشت و فقط حالا بچاپ رسیده است.

های» آزادی از آسیبی بود که از بالا متوجه آن بود، بلکه حمایت مایملک طبقه متوسط از دستبرد طبقه زحمتکش را هم برعهده داشت. بدین ترتیب نیروی چریک شهری تقاضای صریح طبقاتی طبقه متوسط بود. یکی از نویسندگان آزادیخواه انگلیسی که تاریخ وحدت ایتالیا را نوشته است، می‌گوید: «ایتالیائیان خوب می‌دانستند که مسلح کردن گاردی شهری از آن پس استبداد را ناممکن می‌ساخت. برای طبقه ملک‌دار هم تضمینی بود در برابر هرج و مرج و اغتشاشی که امکان‌پذیر و در زیر سطح در حال تکوین بود (بلتن کینگ، تاریخ وحدت ایتالیا ۲۹، ترجمه روسی، مسکو ۱۹۰۱، جلد یکم، ص ۲۲۰). و ارتجاع حاکم هم که در مراکز فعالیت آنقدر نیروی نظامی در اختیار نداشت که از پس «هرج و مرج»، یعنی از پس توده‌های انقلابی، برآید طبقه متوسط را مسلح می‌کرد. استبداد نخست به مردم شهر مجال می‌داد که کارگران را سرکوفته و آرام کنند، آنگاه خود به سرکوبی و آرام کردن آنان می‌پرداخت.

در کشور ما شعار چریک شهری در میان احزاب طبقه متوسط مطلقاً پشتیبان ندارد. ناممکن است که آزادی‌گرایان، در عمق مطلب، اهمیت مسلح بودن را درک نکنند: استبداد چند درس عینی درباره این موضوع به آنان داده است. اما آنان به ناممکن بودن مطلق وجود چریک شهری بی‌یاری طبقه زحمتکش و علیه این طبقه در وضع کنونی ما پی برده‌اند. کارگران روسی خیلی کم شباهت

دارند به کارگران سال ۱۸۴۸ که جیبهای خود را از سنگ و هرچه دیگر در دسترسشان قرار می‌گرفت پر می‌کردند، اما در همان حال دکانداران و دانشجویان و وکلای دعاوی تفنگهای همایونی بردوش و شمشیر بر پهلو داشتند.

در روسیه مسلح کردن انقلاب بالاتر از هر چیز به معنی مسلح کردن کارگران است. آزادی‌گرایان که این مطلب را می‌دانند، و از آن می‌ترسند، بیکباره چریک شهری را کنار می‌گذارند. آنان این موضع را بی‌نبرد به استبداد وامی‌گذارند همان طور که تی‌پر به‌جای مسلح کردن کارگران، پاریس و فرانسه را به بیسمارک وا گذاشت.

آقای ژولی و لگف^{۳۰}، که امکان برافتادن حکومت را در نظر می‌گیرد، در حکومت مشروطه^{۳۱}، که در حکم بیانیه ائتلاف آزادیخواهان و دمکراتهاست می‌گوید، و کاملاً درست می‌گوید، که «هروقت لازم باشد خود جامعه باید آمادگی خود را برای برپا خاستن و دفاع از مشروطه خود نشان دهد.» و چون تقاضای مسلح شدن مردم از اینجا سرچشمه می‌گیرد فیلسوفان آزادیخواه «لازم می‌دانند افزوده شود» که برای جلوگیری از کودتا «مطلقاً لازم نیست که هرکسی سلاحی در دسترس داشته باشد.» فقط لازم است که جامعه خودش آماده باشد که جلوگیری کند. با چه وسیله‌ای؟ معلوم نیست. اگر از این طفره رفتن چیزی روشن شود تنها این است که در دل‌های دموکراتهای

30. Dzhivelegov

31. Constitutional Government

ما ترس از طبقه زحمتکش مسلح بر هراس از سربازان حکومت خودکامه غلبه دارد.

به همین نحو، وظیفه مسلح کردن انقلاب با همه سنگینی خود بر دوش طبقه زحمتکش می افتد و چریک شهری، که خواست طبقه متوسط سال ۱۸۴۸ بود، در کشور ما، هم از آغاز، به مفهوم مسلح کردن مردم، خاصه طبقه زحمتکش ظاهر می شود. همه سرنوشت انقلاب روسیه بر این مسأله متکی است.

۵. طبقه کارگر و طبقه دهقان

نخستین وظایفی که طبقه زحمتکش، بی فاصله پس از چیرگی بر قدرت، با آنها روبروست وظایف سیاسی است: تحکیم موقعیت خود، مسلح کردن انقلاب، خلع سلاح کردن ارتجاع، وسعت بخشیدن به مبانی انقلاب، نوسازی دولت. در اجرای این وظایف، بخصوص وظیفه آخری، طبقه کارگر روسی تجربه کمون پاریس را فراموش نخواهد کرد. الغای ارتش منظم و پلیس، مسلح کردن مردم، برهم زدن دیوانسالاری بفرنج، برقراری اصل انتخابات برای همه مقامات، برابر کردن دستمزدها، جدا کردن مذهب از کلیسا، همه اینها اقداماتی است که، با سرمشق گرفتن از کمون، لازم است هم از آغاز اجرا شوند.

اما طبقه زحمتکش نمی تواند موقعیت خود را تحکیم کند مگر وقتی که مبانی خود انقلاب را وسعت بخشد. لایه های متعدد از توده های کارگر، بخصوص در روستاها، باید به درون انقلاب کشانیده شوند و سازمانهای سیاسی بیابند

اما پس از آن که پیشتازان انقلاب، یعنی زحمتکشان شهری، سکان کشتی دولت را در دست گرفتند تحرك و سازمان انقلابی با كمك منابع دولتی پخش خواهد شد. و سرانجام نیروی قانونگذار خود سلاح نیرومندی برای انقلابی کردن توده‌های مردم خواهد گردید.

علاوه بر این سرشت وضع اجتماعی - تاریخی ما، که تمام بار انقلاب طبقه متوسط را بردوش طبقه زحمتکش خواهد گذاشت، فقط دشواریهای بسیار برای حکومت کارگری به بار نخواهد آورد بلکه مزایای زیاد نیز برای آن حاصل خواهد کرد؛ و این در رابطه بین طبقه زحمتکشان و طبقه دهقان گفته می‌شود.

در انقلابهای ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۳ و ۱۸۴۸ قدرت نخست از دستگاه استبدادی به عنصرهای میانه‌رو طبقه متوسط انتقال یافت؛ سپس اینان طبقه دهقان را آزاد کردند (چگونه؟ مسأله‌ای است دیگر). اما پیش از آنکه دموکراسی انقلابی قدرت را در دست گیرد یا برای در دست گرفتن آن آماده باشد. دهقانان که از رعیتی آزاد شده بودند همه علاقه به اقدامات سیاسی شهرنشینان را از دست دادند، یعنی به جریان بعدی انقلاب بی‌اعتنا شدند، و چون در قشری بی-حرکت در پایه «نظام» قرار گرفتند انقلاب را به ارتجاع سلطنت خواه یا استبدادگرایان سنتی واگذاشتند.

انقلاب روسیه، همچنان که گفته شد، استقرار هیچ نوع نظام مشروطه طبقه متوسط را، که قادر به حل ابتدائی‌ترین وظایف دموکراسی نیست، اجازه نمی‌دهد. تا جایی که پای اصلاح‌طلبان دیوانسالار از قماش ویت در

میان است تلاشهای روشنفکرانه آنان به وسیله مبارزه برای حیات خودشان از میان می‌رود. در نتیجه این وضع سرنوشت مقدماتی‌ترین علایق انقلابی طبقه دهقان - حتی اگر مجموعه کامل دهقانان را به مثابه يك طبقه انگاریم - پیوسته است به سرنوشت کل انقلاب، یعنی سرنوشت طبقه زحمتکش.

طبقه زحمتکش بر مسند قدرت به چشم طبقه دهقان مانند طبقه آزادیبخش جلوه‌گر می‌شود.

این طبقه، مانند مورد کمون، حق تمام و کامل دارد که به دهقانان اعلام دارد که «پیروزی ما پیروزی شماست.» حکومت طبقه زحمتکش نه فقط به معنی مساوات عادلانه است، و حکومت آزاد خود مردم، و انتقال همه بار مالیات بر دوش طبقه‌های دارا، و انحلال ارتش منظم و تبدیل آن به مردم مسلح، و الغای کمک اجباری به کلیسا، بلکه همه تصرفهای انقلابی را که دهقانان در روابط ارضی کرده باشند خواهد شناخت. طبقه زحمتکش این تقسیم‌ها را مبنای کار دولت در محیط تقسیم زمین قرار خواهد داد. در چنین اوضاعی علاقه طبقه دهقان روسیه در هیچ مورد - از همان آغاز و در سخت‌ترین دوره - به پشتیبانی رژیم طبقه زحمتکش (یعنی دموکراسی کارگری) کمتر از علاقه دهقانان فرانسوی به پشتیبانی از رژیم نظامی ناپلئون بناپارت، که با زور سرنیزه نقض ناپذیر بودن قطعات زمین آنان را تأمین کرده بود، نخواهد بود. و این بدان معنی است که مجمع نمایندگان مردم، که به رهبری طبقه زحمتکش که پشتیبانی دهقانان را هم کسب کرده است، چیزی جز

صورت دموکراتی حکومت دموکراسی کارگری نخواهد بود. اما آیا امکان پذیر نیست که طبقه دهقان، طبقه زحمتکش را براند و خود جای آن را بگیرد؟ غیرممکن است. همه تجربه های تاریخی مخالف چنین حکمی است. این تجربه نشان می دهد که طبقه دهقان به هیچ روی قادر به ایفای نقش مستقل سیاسی نیست^{۳۲}.

تاریخ سرمایه داری تاریخ تابعیت روستا از شهر است. در زمان مناسب گسترش صنعتی شهرهای اروپائی ادامه وجود روابط ارباب رعیتی را در محیط تولید زراعی ناممکن ساخت. اما روستا خود نتوانست طبقه ای بوجود آورد که از پس وظیفه انقلابی برانداختن خانخانی برآید.

۳۲. آیا همه این ملاحظات و آنچه از آنها نتیجه می شود با واقعیت طلوع و گسترش «اتحادیه دهقانان» نفی نمی شود؟ به هیچ روی. «اتحادیه دهقانان چیست؟» یکی شدن تعدادی از عنصرهای دموکراسی تندرو، که به نام تغییر دموکراسی و اصلاحات ارضی در جستجوی توده ها، بخصوص عنصرهای آگاه طبقه دهقان - ظاهراً نه از پائین ترین تشرها - هستند.

هر قدر «اتحادیه دهقانان» سریع رشد کند کوچکترین تردید نیست که فوق العاده از تبدیل به سازمان سیاسی توده های دهقان فاصله دارد. انقلاب باچنان آهنگی به پیش می تازد که - صرف نظر از ملاحظات دیگر - ممکن نیست بتوان انتظار داشت که «اتحادیه دهقانان» بتواند به هنگام واژگون شدن نهائی حکومت استبدادی و انتقال قدرت به دست انقلاب رقیب جدی برای طبقه سازمان یافته زحمتکش باشد. وانگهی نباید از یاد برد که بیشتر درگیرها در شهرها روی داده است و فقط وظیفه واحدهای نظامی کمکی به «اتحادیه دهقانان» محول شده است که جای آن نیز در مقیاس نیروهای سیاسی قرار دارد.

در مورد برنامه ارضی «اتحادیه دهقانان» (برابری در استفاده از زمین) که دلیل وجودی اتحادیه است باید به این نکات توجه داشت. هر قدر گسترش جنبش ارضی ژرفتر و وسیعتر باشد و زودتر به ضبط و توزیع دوباره زمینها برسد «اتحادیه دهقانان»، به دلیل هزارها تضاد طبقه ای و محلی و فرهنگی و فنی، سریعتر تجزیه خواهد شد. عضوهای آن در نفوذ در کمیته های دهقانی، که عاملهای انقلاب زراعی در محلها هستند، سهمی خواهند داشت - اما البته کمیته های دهقانی، که تأسیساتی اقتصادی - اداری هستند نمی توانند بستگی سیاسی ده به شهر را ملغی کنند، زیرا که این بستگی یکی از خصوصیات اساسی جامعه معاصر است.

همان شهری که کشاورزی را به پایتخت وابسته ساخت نیروهای انقلابی را پرورد که رهبری را در روستا بدست گرفتند و انقلابی در روابط دولت و مالکیت پدید آوردند. با پیشرفت بیشتری روستا برده اقتصادی پایتخت شد و طبقه دهقان بنده سیاسی احزاب طبقه متوسط گردید. این احزاب خانخانی را به صورت سیاستمداری پارلمانی احیا کردند و طبقه دهقان را به ملک سیاسی و شکارگاه انتخاباتی خود بدل ساختند. دولت طبقه متوسط معاصر دهقان را از راه مالیاتها و نظامی گرائی (میلیتاریسم) به انبان شکم رباخواران پایتخت می فرستد و او را به کمک کشیشان دولتی و مدارس دولتی و سربازخانه های مشحون از هرزگی قربانی خط مشی رباخورانه می کند.

طبقه متوسط روسیه همه مواضع انقلابی خود را به طبقه زحمتکش و خواهد گذاشت. و نیز مجبور خواهد شد رهبری طبقه دهقان را ترك گوید. در وضعی که به وسیله انتقال قدرت به طبقه زحمتکش پیش خواهد آمد طبقه دهقان راه دیگری جز پیوستن به رژیم دموکراسی کارگران نخواهد داشت - حتی اگر این کار را با هشیارایی بیش از آن که معمولاً در الحاق به رژیم طبقه متوسط از خود نشان می دهد، اجرا نکند. اما در حالی که هر حزب طبقه متوسط پس از به دست آوردن آرای طبقه دهقان باشتاب به غارت آن، و به برباد دادن همه انتظاراتها و همه وعده ها، می پردازد و جای خود را به حزب دیگری می دهد - این کیفی است بدتر از همه کیفی هائی که انتظار می رفت - طبقه زحمتکش پس از برخوردار شدن از پشتیبانی طبقه دهقان هر نیروئی را

برای بالا بردن سطح فرهنگی در ده و بسط هشیاری سیاسی دهقان به کار خواهد گرفت.

مارکس، دربارهٔ تمایل دهقان فرانسوی می‌گوید: «... چگونه ممکن بود در برابر دعوت کمون به مصالح زنده و نیازهای فوری طبقهٔ دهقان مقاومت کند؟ کارشناسان روستا می‌دانستند - و در واقع این بزرگترین درک آنان بود - که سه ماه ارتباط آزاد میان پاریس زیر حکومت کمون و شهرستانها، موجب قیام عمومی دهقانان خواهد شد؛ این بود که پاریس را در محاصرهٔ پلیسی گرفتند تا انتشار «طاعون گاوی» را متوقف سازند.»

از آنچه گفته شد آشکار می‌شود که ما به موضوع «دیکتاتوری طبقهٔ زحمتکش و طبقهٔ دهقان» چگونه می‌نگریم. اصل مطلب این نیست که ما آن را در اساس مجاز می‌دانیم یا نمی‌دانیم، «یا خواستار این‌گونه همکاری سیاسی هستیم یا نیستیم.» اما ما آن را - دست‌کم به مفهوم مستقیم و عاجل - تحقق‌پذیر نمی‌شناسیم.

در حقیقت ائتلافی از این‌گونه براساس این پیش فرض است که یا یکی از احزاب طبقهٔ متوسط موجود تسلط بر طبقهٔ دهقان را بدست خواهد آورد یا این طبقه حزب نیرومند خود را خلق خواهد کرد. همچنان که سعی به نشان دادن مطلب کردیم، نه این ممکن است و نه آن میسر.

با این همه، بی‌تردید دیکتاتوری کارگری نمایندهٔ همهٔ علایق معتبر طبقهٔ دهقان - و نه فقط طبقهٔ متوسط خرده‌پا و طبقهٔ روشنفکر نیز - خواهد بود. مارکس می‌گوید. «... و بدین ترتیب کمون نمایندهٔ راستین همهٔ عنصر -

های سالم جامعه فرانسوی، و در نتیجه حکومت راستین ملی، بود.»
با اینهمه دیکتاتوری طبقه زحمتکش نیز بود

۶. روشها و هدفهای دیکتاتوری طبقه زحمتکش

دیکتاتوری زحمتکشان به هیچ‌روی به معنی دیکتاتوری سازمان انقلابی بر طبقه زحمتکش نیست بلکه دیکتاتوری بر کل جامعه است به وسیله طبقه زحمتکش. و این به بهترین صورت به وسیله کمون پاریس نشان داده شده است.
انقلاب مارس ۱۸۴۸ (۱۲۲۶ ه. ش) وین زیر سلطه دانشجویان بود که تنها قسمتی از جامعه طبقه متوسط بودند که هنوز قادر به داشتن خط مشی انقلابی محکمی بود. طبقه زحمتکش، که پیوستگی داخلی و تجربه سیاسی و رهبری مستقل نداشت، دنباله‌رو دانشجویان بود. در همه لحظات بحرانی کارگران، بنحوی بی‌تغییر، به «آقایانی که با مغزشان کار می‌کردند» کمک «کسانی را که بادستشان کار می‌کردند» عرضه می‌داشتند. دانشجویان گاهی کارگران را فرا می‌خواندند و گاهی راهشان را از حومه شهر سد می‌کردند؛ گاهی به پرکت قدرت سیاسی خود، که سلاحهای لژیون آکادمی پشتیبان آن بودند، کارگران را از مطرح کردن تقاضاهای مستقل خود باز می‌داشتند. این وضع بوضوح نوعی دیکتاتوری انقلابی خیراندیشانه بر فراز سر طبقه زحمتکش بود.

در کمون پاریس همه چیز بر پایه استقلال سیاسی کارگران قرار داشت. کمیته مرکزی گارد ملی حوزه

انتخابیه زحمتکشان، کمون را برحذر ساخت که فراموش نکنند تنها کسانی که از میان خود کارگران انتخاب شوند به آنان درست خدمت خواهند کرد. کمیته مرکزی نوشت «از انتخاب کردن مالکان برحذر باشید، زیرا که بسیار کم اتفاق می افتد که کسی که مرفه است کارگر را چون برادر خود بداند.» کمون کمیته اجرائی طبقه زحمتکش بود؛ و گارد ملی، ارتش آن؛ و کارمندان، خدمتگزاران مسؤولش. و این مظهر دیکتاتوری زحمتکشان بود.

طبقه کارگر ۱۹۰۶ روسیه کاملاً با طبقه کارگر ۱۸۴۸ وین فرق دارد. و بهترین دلیل این مدعا تجربه شوراهای نمایندگان کارگری بود در سراسر روسیه. اینها سازمانهایی نیستند که توطئه‌گرانه از پیش آماده شده باشند و در يك دوره ناآرامی قدرت را برای توده‌های زحمتکش قبضه کرده باشند. نه، اینها وسایلی هستند که در راه آفرینش آن توده‌ها طرح‌ریزی شده‌اند تا مبارزه انقلابی آنها را موزون سازند. و این شوراهای، که به وسیله توده‌ها انتخاب گردیده و در مقابل توده‌ها مسؤولند مصمم‌ترین خط مشی طبقه را با روح سوسیالیسم انقلابی عملی می سازند. اینها از حکومت موقتی فاصله زیادی دارند؛ در زمان حاضر حتی ممکن است نابود شوند. اما بی‌چون و چرا نقطه‌های اتکای محلی آینده حکومت موقتی خواهند بود؛ و همه فعالیت‌های شوراهای کارگری آشکارا نشان می‌دهد که وقتی طبقه زحمتکش روسیه برمسند قدرت بنشیند خط مشی آن، در مقایسه با کمون ۱۸۷۱، برداشتن گامی بزرگ به پیش خواهد بود.

مارکس می گوید که کارگران پاریس از کمون معجزه نمی خواستند. حالا هم نباید انتظار داشته باشیم که دیکتاتوری زحمتکشان در دم منشأ معجزه هائی شود. قدرت دولت قدرت مطلق نیست. فکر ابلهانه ای است که بیندیشیم همه کار طبقه زحمتکش این خواهد بود که با چند تصویبنامه سوسیالیسم را جانشین سرمایه داری کند. نهاد اقتصادی، حاصل فعالیت دولت نیست. طبقه زحمتکش فقط می تواند قدرت دولت را باکمال شدت بکار برد تا راه تکامل اقتصادی را در جهت جمع گرائی (کلکتیویسم) کوتاه و پیمودن آن را آسان کند.

طبقه زحمتکش با آن اصلاحاتی شروع خواهد کرد که مشمول، به اصطلاح، برنامه حداقل می شود و با منطق وضع خود ملزم خواهد بود که مستقیماً به سوی اقدامات «جمع-گرایانه» پیش رود.

پذیرفتن روزی هشت ساعت کار و برنامه ای سنگین و مترقی برای مالیات بر درآمد کاری به نسبت ساده است، هرچند در اینجا هم مرکز ثقل در انتشار متن «قانون» نیست بلکه در سازمان اجرایی آن است. اما اشکال عمده (و در اینجا ما به جمع گرائی (کلکتیویسم) میل می کنیم!) عبارت است از سازمان دادن به تولید از طرف دولت در آن کارخانه ها و کارگاههائی که از طرف صاحبان آنها در جواب انتشار این قانونها بسته خواهند شد.

باز هم کاری به نسبت ساده خواهد بود انتشار قانونی که حق ارث بردن را لغو کند و نیز عملی کردن این قانون. میراثهای چندی به شکل سرمایه پولی اشکالی برای طبقه

زحمتکش ایجاد نخواهد کرد مزاحم اقتصاد آن نخواهد شد. اما برای دولت کارگری مداخله در میراث به صورت زمین یا سرمایه صنعتی در حکم برعهده گرفتن سازمان تولید بر اساسی سوسیالیستی است.

همین حکم، اما با مقیاسی وسیعتر، بر سلب مالکیت، خواه با جبران خسارت و خواه بی آن، جاری است. سلب مالکیت با جبران خسارت مزایای سیاسی، اما مشکلات مالی دارد؛ و سلب مالکیت بی جبران خسارت توأم با مزایای مالی است و مشکلات سیاسی. اما بزرگتر از مشکلات مالی و سیاسی مشکلاتی سازمانی و اقتصادی.

باز می گوئیم: حکومت کارگری به معنی حکومت معجزه گر نیست.

عام کردن تولید با شاخه هائی شروع خواهد شد که کمترین اشکال را نشان دهد. در دوره اول بخش عمومی تولید به شکل واحدهائی جلوه خواهد کرد که با قوانین مبادلات کالا با تأسیسات اقتصادی خصوصی مربوط خواهند بود. هر قدر قلمروی که به وسیله اقتصاد عمومی شده اشغال می شود وسیعتر باشد مزایای آن زیادتر، احساس استواری از طرف رژیم سیاسی جدید بیشتر، و اقدامات اقتصادی بعدی طبقه کارگر استوارتر خواهد بود. در این اقدامات تکیه طبقه کارگر تنها بر نیروهای تولید ملی نخواهد بود بلکه بر شیوه بین المللی نیز متکی خواهد شد، درست همانطور که در خط مشی انقلابی خودنه فقط بر رابطه های بیواسطه طبقاتی ملی خویش، بلکه بر همه تجربیات تاریخی طبقه زحمتکش بین المللی متکی می شود.

طبقه زحمتکش روسی، که صاحب قدرتی است که انقلاب در کف آن قرار داده است، از این بالا هر اقدامی را که مقتضیات ایجاب کند خواهد کرد تا سرنوشت هدف ملی خود را باهدف سوسیالیسم جهانی پیوند دهد.^{۳۳} این امر نه تنها اقتضای اصول کلی بین‌المللی خط‌مشی زحمتکشان است، بلکه آوای نیرومند ضرورت بقای طبقاتی آن را به گام نهادن در این راه مجبور می‌کند.

طبقه زحمتکش روسیه به عقب‌رانده نخواهد شد؛ این طبقه خواهد توانست کار عظیمی را که آغاز کرده است به پایان برد، فقط به يك شرط - به شرطی که بداند چگونه چهارچوب ملی انقلاب بزرگ ما را بشکند و آن را سرلوحه پیروزی کارگر در جهان سازد.

سنت پترسبورگ، دسامبر ۱۹۰۵

۳۳. ما در مقدمه برسخرانی لاسال که ذکر آن گذشت، بطور کلی درباره چشم اندازهای بین‌المللی انقلاب سخن گفته‌ایم.

کمون پاریس

www.iran-archive.com

در تاریخ، بیشتر اوقات انقلاب پس از جنگ فرا می‌رسد.

در اوضاع عادی توده‌های کارگر خود را با تحمل رنج بسیار از روزی به روز دیگر می‌رسانند و کار برده‌وار خود را با بردباری انجام می‌دهند و در مقابل نیروی شگرف عادت پشت دوتا می‌کنند. اگر عادت نبود نه مراقبان و نه پلیس، نه زندانبانان و نه دژخیمان، نمی‌توانستند توده‌هائی را که چنین از جان و دل به سرمایه‌داری خدمت می‌کنند بدین گونه منقاد سازند.

جنگ، که توده‌ها را چنین شکنجه می‌کند و تباه می‌سازد، برای فرمانروایان هم خطرناک است — درست بدین دلیل که بایک ضربت مردم را از وضع عادی‌شان بیرون می‌کشد و با تندرخود عقب مانده‌ترین و غافلترین افراد را بیدار می‌سازد که از اعمال خود سیاه‌های تهیه کنند و به اطراف خویش بنگرند.

جنگ و انقلاب

فرمانروایان برای بزور راندن میلیون‌ها رنجبر به درون شعله‌های جنگ مجبور هستند که به جای عادت دست به دامن وعده و دروغ شوند. طبقه متوسط جنگ خود را با آنچه برای روح بزرگوار توده‌ها گرامی است بزرگ می‌کند:

جنگ در راه «آزادی» است، برای «دادگری» است، و با هدف «زندگی بهتر». جنگ که توده‌ها را از پست‌ترین بیفوله‌هایشان بیرون می‌کشد همیشه دست آخر آنها را گول می‌زند: و برایشان ارمغانی نمی‌آورد جز زخمها و زنجیر-های تازه. بدین دلیل وضع برانگیخته توده‌های فریب‌خورده که حاصل جنگ است گاهی به انفجاری علیه فرمانروایان کشانیده می‌شود؛ جنگ انقلاب می‌زاید.

دوازده سال پیش در طول جنگ روس و ژاپن چنین روی داد: جنگ نارضائی مردم را شدیدتر کرد و به انقلاب ۱۹۰۵ انجامید.

در فرانسه چهل و شش سال پیش چنین اتفاقی روی داد. کار جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱ فرانسه و پروس به قیام کارگران و آفرینش کمون پاریس کشید.

کمون

حکومت طبقه متوسط برای دفاع از پایتخت در مقابل سپاهیان آلمانی کارگران را مسلح کرده و گارد ملی را بوجود آورده بود. اما طبقه متوسط فرانسوی از کارگران خود بیشتر ترسید تا از لشکریان هوهن تزولرن^۱. پس از تسلیم پاریس حکومت جمهوری درصددخلع سلاح کارگران برآمد. اما جنگ در اینان روح طغیان را بیدار کرده بود. نمی‌خواستند به همان وضع کارگری برگردند که پیش از جنگ داشتند. کارگران پاریس از تسلیم سلاحهائی که

۱. هوهانزولرن Hohenzollern به (آلمانی هوهن تزولرن)، آخرین سلسله پادشاهان پروس و امپراتوران آلمان از ۱۷۰۱ تا ۱۹۱۸.

در دست داشتند امتناع کردند. میان کارگران مسلح و هنگهای دولت درگیری روی داد. این واقعه در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پیش آمد. کارگران پیروز شدند و پاریس به دست آنان افتاد، و در ۲۸ مارس در پایتخت حکومتی کارگری، به نام کمون، برقرار کردند. این حکومت دیر نپائید. آخرین مدافعان کمون بعد از يك پایداری دلیرانه در برابر حمله لشکریان طبقه متوسط به خاک و خون غلتیدند. آنگاه هفته ها و ماهها قصاص از شرکت کنندگان در انقلاب طبقه زحمتکش در جریان بود. اما کمون، با همه مستعجل بودن دولتش، بزرگترین رویداد در تاریخ مبارزه های کارگری شناخته شد. طبقه زحمتکش جهان توانست برای اولین بار بر اساس تجربه کارگران پاریسی ببیند که انقلاب زحمتکشان چیست، هدفهای آن کدام است، و چه راههایی را باید در پیش گیرد.

کارهای بزرگ کمون

کمون شروع کرد به تأیید برگزیده شدن بیگانگان در دولت کارگری؛ اعلام کرد که: «پرچم کمون پرچم جمهوری جهانی است.»

کمون دولت و مدرسه را از دین پاک کرد، کیفر مرگ را لغو نمود، ستون واندوم^۲ را (که نشانه میهن پرستی افراطی بود) به زیر کشید، همه وظیفه ها و مقامها را به خدمتگزاران اصیل مردم سپرد و دستمزد آنان را در

۲. ستون واندوم Vendome، ستونی که به یاد بودپروزیهای ناپلئون بناپارت ساخته شد. کمون آن را خراب کرد اما تیر آن را مجدداً برپاساخت. هنوز وجود دارد. [ن]

سطحی نه بالاتر از مزد کارگر قرار داد. شروع کرد به آماربرداری از کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که سرمایه‌داران هراسناک تعطیل کرده بودند، برای این که تولید را برپایه اجتماعی آغاز کند. و این گام اول بود به سوی سازمان جامعه‌گرایانه زندگی اقتصادی. کمون اقداماتی را که در نظر داشت تحقق نبخشید، زیرا که خود درهم شکست. طبقه متوسط فرانسوی با همکاری بیسمارک «دشمن ملی» خود که در دم متفق طبقاتی آن شد - قیام دشمن راستین خود، یعنی طبقه کارگر، را به خون کشانید. نقشه‌ها و وظیفه‌های کمون جامه عمل نپوشید اما در عوض به دل‌های بهترین فرزندان طبقه کارگر جهان راه یافت. آن نقشه‌ها و وظیفه‌ها میثاق‌های انقلابی مبارزه ما شده است.

و امروز، در ۱۸ مارس ۱۹۱۷ تصویر کمون آشکارتر از همیشه در برابر ما پدیدار می‌شود، زیرا که بعد از گذشت زمانی دراز، یک بار دیگر به دوره جنگ‌های انقلابی گام نهاده‌ایم.

جنگ جهانی

جنگ جهانی دهها رنجبر را از اوضاع عادی که در آنها کار می‌کردند و رویش داشتند، بیرون کشیده است. تاکنون این وضع فقط در اروپا بوده است؛ فردا همین را در امریکا هم خواهیم دید. هیچ‌گاه به طبقه کارگر نوید‌هایی بیشتر از این داده نشده بود. هیچ‌گاه چنین رنگین-کمان‌هایی برای آنان ترسیم نگردیده بود. هیچ‌گاه به اندازه

دوره این جنگ به آنان تملق نگفته بودند. هیچ‌گاه طبقات دارا جرات نکرده بودند که برای دفاع از دروغی که «دفاع از مام میهن» نام دارد این همه خون از مردم بخواهند. و هیچ‌گاه پیش از این رنجبران این قدر فریب نخورده و مورد خیانت واقع نگردیده و قربانی نشده بودند.

در سنگرهای خندقی پر از خون ولای و در شهرها و روستاهای قحطی‌زده میلیون‌ها دل با هیجان و نومی‌دی و خشم می‌تپند. و این تأثیرها دست‌به‌دست‌اندیشه‌های جامعه گرایانه داده و به حمیت انقلابی تبدیل شده است. فردا شعله‌ها به صورت قیام‌های نیرومند و آشکار توده‌های کارگری زبانه خواهند کشید.

طبقه زحمتکش روسیه هم‌اکنون از شاهراه انقلاب سر برآورده است و پایه‌های ناشرینفترین استبدادی که جهان به خود دیده است بر اثر برخورد با آن می‌لرزد و فرو می‌ریزد. با این همه انقلاب روسیه چیزی نیست جز منادی طغیان‌های زحمتکشان در همه اروپا و در سراسر جهان.

ما جامعه‌گرایان به توده‌های سرکش کارگری خواهیم گفت: کمون را بیاد بیاورید! طبقه متوسط شما را علیه دشمنی خارجی مسلح کرده است. از پس دادن سلاحها امتناع کنید، آن‌چنان که کارگران پاریسی در ۱۸۷۱ کردند! به دعوت کارل لیب‌کنشت^۳ توجه کنید و این سلاحها را به سوی

۳. لیب‌کنشت، کارل Karl Liebknecht انقلابی آلمانی و همکار روزا لوکزامبورگ مخالف حکومت Ebert. در ۲۵ دی ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ با روزا لوکزامبورگ دستگیر و کشته شد.

لوکزامبورگ، روزا Rosa Luxemburg، (۱۸۷۰-۱۹۱۹)، انقلابی و نظریه‌پرداز لهستانی. رهبر طغیان کارگران آلمانی که به جنگ جهانی انجامید. از پیروان و از شهیدان نهضت کمونیستی بین‌المللی.

دشمن راستین خود، به سوی سرمایه‌داری برگردانید! ماشین دولت را از چنگ آنان بیرون آورید! آن را از وسیلهٔ ستم طبقهٔ متوسط به ابزار حکومت طبقهٔ زحمتکش بر خود آن بدل کنید. امروز شما بسیار نیرومندتر از آن هستید که نیاگان شما در زمان کمون بودند. همهٔ انگلها را از تختهایشان بزیر آورید! زمینها، معدنها، کارخانه‌ها، همه را برای مصرف خودتان تصرف کنید. برادری در کار، و برابری در بهره‌مندی از نتیجهٔ کار! پرچم کمون پرچم جمهوری جهانی کارگر است.

نیویورک ۱۲ مارس ۱۹۱۷

www.iran-archive.com

کمون پاریس وروسیه شوروی

دوره کوتاه نخستین انقلاب زحمتکشان برای طبقه زحمتکش به
پیروزی دشمن انجامید. این دوره هفتاد و دو روز - از ۱۸ مارس
تا ۲۸ مه - طول کشید.

لاورف، دکمون ۱۸ مارس ۱۸۷۱ پاریس،

نارسی حزبهای جامعه‌گرا در کمون

کمون ۱۸۷۱ پاریس اولین تلاش، هرچند ضعیف،
تاریخی طبقه کارگر برای تحمیل کردن برتری خود بود.
ما یادبود کمون را گرامی می‌داریم، باوجود سرشت
فوق‌العاده محدود تجربه‌های آن، و نارسی شرکت‌کنندگان
در آن، و درهمی برنامه‌اش، و نبودن یگانگی در رهبران‌ش،
و قطعی نبودن نقشه‌های آنان، و هراس نومیدانه هیأت‌های
اجرائی آن، و شکست وحشتناک شومی که همه آن عوامل
در تسریع آن اثر داشتند. به گفته لاورف ما در کمون
«نخستین سپیده‌دم جمهوری کارگری را، هرچند رنگ
باخته» گرامی می‌داریم. با کائوتسکی موضوع بکلی فرق
می‌کند. وی که بخش قابل ملاحظه‌ای از کتاب خود را به
تباین خام مغرضانه‌ای بین کمون و قدرت‌شوروی اختصاص
داده است مزایای عمده کمون را در سیمائی از آن می‌بیند
که ما آن را مایه بدفرجامی و عیب کمون می‌دانیم.

کائوتسکی با تحمل رنج ثابت می‌کند که کمون ۱۸۷۱ پاریس به طور «تصنعی» آماده نشد بلکه بناگهان سر بر آورد و انقلابیان را غافلگیر کرد - حال آنکه انقلاب اکتبر دقیقاً به وسیله حزب ما آماده شده بود. بی‌تردید چنین است. چون جرأت نکرده است که همه اندیشه‌های سخت مرتجعانه خود را به زبان بیاورد راست و پوست‌کنده نمی‌گوید که آیا انقلابیان ۱۸۷۱ پاریس برای این که شورش طبقه زحمتکش را پیش‌بینی نکرده بودند و برای اینکه آنچه را اجتناب‌ناپذیر بود از پیش ندیده بودند تا هشیاران به استقبال آن روند در خورستایش هستند یا نه. با این همه، تصویری که کائوتسکی رسم کرده بصورتی ساخته شده است که در خواننده درست این تصور را برمی‌انگیزد. کمونیان پاریس بناگهان دچار بدبختی شدند (آن باواریائی مسکین، فولمار^۲، یک بار اظهار تأسف کرده بود که کمونیان چرا به جای اینکه قدرت را بدست بگیرند به بستر نرفته بودند) و از این روی باید بر آنان دل سوخت. بلشویکها آگاهانه به استقبال شوربختی (کسب قدرت) رفتند پس در این دنیا شایسته بخشایشی و در سرای دیگر درخور آمرزشی نیستند. چنین بیانی بر اثر ناسازگاری درونی خود آن باورکردنی نیست. با وجود این، این گفته بصورتی تردیدناپذیر از وضع «مستقلهائی^۳» کائوتسکی مآب برمی‌آید که سر را در لاک خود فرو بردند تا چیزی را نبینند و پیش‌بینی نکنند؛ و اگر به پیش می‌روند به سبب اردنگی است که علی‌الحساب

2. Vollmar

3. Independents

به قفایشان خورده است.

کائوتسکی می نویسد: «خوار ساختن پاریس، حکومت مختار ندادن به آن، محروم ساختنش از عنوان پایتخت، خلع سلاح آن برای آن که بعد با اطمینان خاطر بیشتری به کودتائی سلطنت گرایانه دست زده شود؛ اینها مهمترین رسالتهای مجلس ملی، و رئیس نیروی اجرائی که آن مجلس انتخاب کرده بود، یعنی تی یر، شمرده می شد؛ و اختلافی که به طغیان پاریس کشانیده شد از اینجا برخاست.

«واضح است که سرشت کودتای بلشویکها چقدر با آنچه گفتیم متفاوت بود، بلشویکهای که قدرت خود را از اشتیاق به صلح بیرون می کشیدند؛ و طبقه دهقان پشتیبان آنان بود، و مخالفانشان در مجمع ملی شاه پرست نبودند بلکه انقلابیان اجتماعی و منشویکهای سوسیال دمکرات بودند.

«بلشویکها با کودتائی حساب شده، که با يك حزب تمام دستگاه دولت را در اختیار آنان گذاشت به قدرت رسیدند - و در دم نیرومندترین و بیرحمانه ترین روشمارا برای حذف مخالفان خود، از جمله مخالفان زحمتکش خود، بکار بردند.

«از سوی دیگر هیچ کس بیشتر از خود انقلابیان از شورش کمون متعجب نشد و برای تعداد شایان توجهی از آنان درگیری در بالاترین درجه نامطلوب بود.»

برای آنکه بهتر متوجه معنی واقعی آنچه کائوتسکی در اینجا درباره کمونیان نوشته است بشویم چند قرینه می آوریم:

لاورف، در همان کتاب بسیار آموزنده دربارهٔ کمون می‌نویسد: «اول مارس ۱۸۷۱، شش ماه پس از سقوط امپراتوری و چند روزی پیش از انفجار کمون، کسانی که بین الملل پاریس را رهبری می‌کردند هنوز برنامهٔ سیاسی مشخصی نداشتند.»

و هم او می‌نویسد «بعد از ۱۸ مارس پاریس در دست طبقهٔ کارگر بود، اما رهبران آن که در زیر فشار قدرت غیرمنتظر خود خرد شده بودند دست به مقدماتی‌ترین اقدامها نزدند.»

لیساگاری، عضو کمون و تاریخ‌نویس آن می‌نویسد: «يك عضو کمیتهٔ مرکزی گارد ملی گفت «نقشی که بر عهدهٔ شماست آن قدر بزرگ است که از عهدهٔ ایفای آن بر نمی‌آئید. تنها هدف شما این است که شانه از زیر بارمسؤولیت خالی کنید»، و در این گفته حقیقت بسیاری نهفته بود. اما به‌هنگام عمل نبودن سازمان مقدماتی و آمادگی برای کار غالباً دلیلی است که نقشها به‌مردانی واگذار شود که از عهدهٔ آنها بر نیایند.»

از آنچه گفته شد می‌توان دریافت (و از این پس باز واضحتر خواهد شد) که توضیحی برای نبودن مبارزهٔ مستقیم برای کسب قدرت از طرف سوسیالیستها یا جامعه-گرایان پاریس بی‌شکلی نظری و بی‌یاوری سیاسی آنان بوده و بهیچ روی ملاحظات تاکتیکی دیگری در کار نبوده است.

ما تردیدی نداریم که به‌طور عمده بیانگر صداقت خود کائوتسکی به‌سنتهای کمون، تعجب فوق‌العاده‌ای است

که وی با آن از انقلاب آلمان استقبال می‌کند: «درگیری در بالاترین درجه نامطلوب.» تردید داریم که نسلهای بعد این گفته را به حساب آبرو و اعتبار او بگذارند. درحقیقت باید تمثیل تاریخی او را ترکیبی از اشتباه‌کاری و فرو-گذاری و القاهای فریبکارانه توصیف کنیم.

نیت‌هایی را که تی‌یر درباره پاریس داشت میلیوکف، که آشکارا از طرف تسرتلی و چرنف پشتیبانی می‌شد، درباره پتروگراد درمخيله می‌پرورد. همه آنان، از کرنیلف^۴ تا پترسلف^۵ روزبه‌روز تأیید می‌کردند که پترگراد نسبت به کشور بیگانه شده است هیچ‌چیز با آن وجه‌مشترک ندارد، کاملاً به فساد کشیده شده و می‌کوشد که اراده خود را بر جامعه تحمیل کند، درهم کوبیدن و خوار کردن پتروگراد اولین وظیفه میلیوکف و دستیارانش بود. و این کار در برهه‌ای از زمان صورت گرفت که پتروگراد مرکز راستین انقلاب بود، انقلابی که هنوز نتوانسته بود وضع خود را در بقیه کشور استوار سازد. روژیانکو^۶، رئیس پیشین دوما، آشکارا پیشنهاد می‌کرد که پتروگراد برای منظورهای

۴. کرنیلف، لاورگیور گیه‌ویچ Lavr Georgievich Kornilov (۱۸۷۰-۱۹۱۸)، ژنرال روسی دوره حکومت تزاری و بعد دوره انقلاب. وقتی که فرمانده کل قوای حکومت موقت بود در صدد کودتا برآمد.

۵. پترسلف A. I. Potressov ۱۸۶۹ تا ۱۹۳۴؛ میلیوکف P. N. Miliukov ۱۸۵۹ تا ۱۹۴۳؛ تسرتلی G. I. Tseretelli ۱۸۸۲ تا ۱۹۵۹؛ چرنف V. M. Chernov ۱۸۷۶ تا ۱۹۵۲؛ کرنیلف L. G. Kornilov ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۸؛ پترسلف منشویک جناح راست بود؛ میلیوکف رهبر کادتها بود؛ تسرتلی رهبر منشویکها و چرنف رهبر انقلابیان جامعه‌گرا، همه در دولت کرنسکی Kerensky وزیر بودند؛ ژنرال کرنیلف در اوت ۱۹۱۷ در صدد کودتائی برآمد ولی ناکام شد. [ن]

۶. روژیانکو، میخائیل Mikhail Rodzianko (۱۸۵۹-۱۹۲۴)، مورخ و سیاستمدار روس، عضو دومای دوم و سوم، رئیس دوما از ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۶. مؤلف دست‌نویس امپراتوری تزارها.

تربیتی تقدیم آلمانها شود، همانطور که ریگا^۷ شده بود. روزیانکو چیزی را بر زبان می آورد که میلیوکف می کوشید اجرا کند و کرنسکی^۸ با همه خط مشی خود به آن یاری داد. میلیوکف، مانند تی پر، آرزو داشت که کارگران را خلع سلاح کند. از این بالاتر از برکت وجود کرنسکی و چرنف^۹ و تسرتلی کارگران پتروگراد تا حد زیادی در ژوئیه ۱۹۱۷ خلع سلاح شدند. بعد وقتی که کرنیلف در مارس به عزم تصرف پتروگراد به سوی آن شهر پیش می رفت تعدادی از کارگران دوباره مسلح گردیدند و این تجدید تسلیح عنصر مهمی در تهیه قیام اکتبر شمرده می شود. بدین ترتیب درست در همان نکاتی که کائوتسکی انقلاب اکتبر را با شورش مارس پاریس مابین می داند این دو، تا حد زیاد، برهم منطبقند.

اما اختلاف در کجاست؟ نخست در این که نقشه های جنایتکارانه تی پر کامیاب شدند: پاریس به دست او خفه شد و هزاران کارگر نابود گردیدند. از این طرف میلیوکف به تمام معنی ناکام شد: پتروگراد دژ نفوذناپذیر کارگران باقی ماند و رهبر طبقه متوسط به او کرائین رفت تا تقاضا کند که سپاهیان قیصر روسیه را اشغال کنند. ما تا حد زیادی مسوول این اختلاف هستیم و آماده ایم که بار

7. Riga

۸. کرنسکی، الکساندر فنودوروویچ Alexandre Feodorovich Kerenski (۱۸۸۱ - ۱۹۲۰)، سیاستمدار روس، وزیر جنگ. رئیس حکومت موقت اوت ۱۹۱۷. به دست بلشویکها سرنگون شد.

۹. چرنف، ویکتور میخائیلوویچ Viktor Mikhailovich Chernov (۱۸۷۶-۱۹۵۲)، روزنامه نویس روس، مؤسس روزنامه «روسیه انقلابی». در ۱۸۹۳ به نهضت انقلابی پیوست. در ۱۹۱۹ در صف روسهای سفید با بلشویکها جنگید.

مسئولیت را بر دوش بگیریم. اختلاف مهم دیگری هم در کار است که بارها در جریان رویدادها گفته شده است: در حالی که کمونیان به طور عمده ملاحظات میهن پرستانه داشتند ما، بی اعتنا، از دیدگاه انقلاب بین المللی می نگریستیم. شکست کمون به فروریختگی کامل بین الملل اول انجامید؛ پیروزی نیروی شوراها بین الملل سوم را آفرید. اما مارکس - در شب پیش از قیام - به کمونیان اندرز داد که قیام نکنند، ولی سازمانی بیافرینند! نظر کائوتسکی، از استناد به این گواه برای اثبات اینکه مارکس حدت وضع در پاریس را به نحوی ناکامل سنجیده بود، قابل درک است. اما کائوتسکی می خواهد از اندرز مارکس برای محکوم کردن قیام بطور کلی بهره برداری کند. وی مانند همه سردمداران سوسیال دمکراسی آلمان سازمان نخستین و برجسته ترین روش برای عقب انداختن عمل انقلابی می بیند.

اما اگر بحث خود را به سازمان، به عنوان سازمان، محدود سازیم نباید فراموش کنیم که مقدم بر انقلاب اکتبر، نه ماه حکومت کرنسکی بر سر کار بود که در زمان آن حزب ما هم خود را تنها مصروف بلوا انگیزی نکرد، بلکه به سازمان دادن هم پرداخت و توفیقهائی هم یافت. انقلاب اکتبر وقتی صورت گرفت که اکثریت خردکننده ای در شوراها ی کارگران و سربازان پتروگراد و مسکو و همه مراکزهای صنعتی کشور بدست آورده بودیم و شوراها را به سازمانهای قدرتمندی تبدیل کرده بودیم که به وسیله حزب ما رهبری می شد. بالاخره کمون قهرمان پاریس را

پشت سر خود داشتیم که از آن این نتیجه را گرفته بودیم که انقلابیان باید رویدادها را پیش بینی کنند و خود را برای آنها آماده سازند. برای این کار هم درخور سرزنش هستیم! کائوتسکی مقایسهٔ موسع بین کمون و روسیه شوروی را برای آن انجام می‌دهد که یک دیکتاتوری زنده و پیروزمند طبقهٔ زحمتکش را در راه مصالح دیکتاتوری که در گذشته‌ای به نسبت دور نیت تحققش در میان بود، تخطئه کند و خوار سازد.

کائوتسکی، بارضای خاطر، قسمتی از بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی گارد ملی را که در روز ۱۹ مارس به مناسبت قتل دو ژنرال به وسیلهٔ سربازان منتشر شده بود، نقل می‌کند: «پلیدی خون‌آلودی که می‌خواهند شرف ما را با آن لکه‌دار کنند افترائی اسفانگیز است. ماهرگز ترتیب قتل کسی را نداده‌ایم و گارد ملی هیچ‌گاه در خیانت شرکت نمی‌کند.» طبیعی است که کمیتهٔ مرکزی دلیلی نداشت که مسؤولیت قتل‌هایی را که به آن ارتباطی نداشت بگردن بگیرد. اما لحن احساساتی و عاطفی بیانیه در نهایت روشنی بزدلی سیاسی آن مردان را در برابر افکار عامهٔ طبقهٔ متوسط آشکار می‌سازد. این هم مایهٔ شگفتی نیست. نمایندگان گارد ملی در بیشتر موارد مردانی بودند با سابقهٔ انقلابی بسیار محقر. لیساکاری می‌نویسد: «حتی یک نام مشهور در میان آنان نبود، همه طبقهٔ متوسط و خرده‌پای دکاندار بودند که در همه جا جز محافل بسیار محدود ناشناخته، و بیشتر آنان تا آن زمان نسبت به سیاست بیگانه، بودند.»

لاورف درباره همه آنان می نویسد «احساس فروتنانه و تاحدی سهمناک که از مسؤولیت مهیب تاریخی داشتند و اشتیاق به هرچه ممکن است زودتر رها شدن از آن، در همه اعلامیه‌های این کمیته مرکزی، که سرنوشت پاریس در دست آن افتاده بود، بوضوح دیده می‌شود.»

پس از آن که کائوتسکی، با شرمندگی ما، درباره خونریزی رجزخوانی می‌کند به پیروی از مارکس و انگلس بی‌تصمیمی کمون را به باد انتقاد می‌گیرد و می‌گوید «اگر پاریسیان (مقصودش کمونیان است) باثبات قدم تی‌یر را دنبال کرده بودند شاید به حفظ حکومت موفق می‌شدند. لشکریانی که از پاریس عقب‌رانده شدند کوچکترین مقاومتی نشان نمی‌دادند... اما بی‌هیچ مزاحمتی گذاشتند تی‌یر برود، و گذاشتند که لشکریان خود را ببرند و آنان را در ورسای از نو سازمان دهد، و روحی تازه در آنان بدمد، و استقامت بخشد.»

کائوتسکی نمی‌تواند بفهمد که همان مردانی که بیانیۀ نوزدهم مارس را منتشر کرده بودند، و به همان دلائل، که به تی‌یر مجال دادند که بی‌تحمل کیفر پاریس را ترک گوید، و نیروهای خود را جمع و جور کند - اگر کمونیان باکمک ذخایری از منشهای اخلاقی محض پیروز شده بودند بیانیۀ آنان وزنی بزرگ می‌یافت؛ اما چنین نشد، در واقع خوی مردمی احساساتی آنان مظهر بی‌ارادگی انقلابی آنان بود. کسانی که با بازی سرنوشت، در پاریس به قدرت رسیده بودند نمی‌توانستند بفهمند که لازم است در دم نیروی خود را تا آخر بکار اندازند و به دنبال تی‌یر بتازند و پیش

از آن که او بتواند وضع خود را سروسامان دهد او را درهم شکنند و نیروهای جنگی را در اختیار بگیرند و در میان طبقه افسران علفهای هرزه را ریشه کن کنند و شهرستانها را متصرف شوند. البته چنین مردمی تمایلی نداشتند که علیه عنصرهای ضدانقلابی اقدامهای جدی کنند. هر يك با دیگری پیوند نزدیک داشت. ممکن نبود بی توقیف عاملان تی‌یر و اعدام توطئه‌گران و جاسوسان تی‌یر را تعقیب کرد. وقتی که اعدام ژنرال‌های ضدانقلابی «جنایتی» نازدودنی تلقی می‌شد چگونه ممکن بود همتی کرد و لشکریان زیر فرمان ژنرال‌های ضد انقلابی را تعقیب کرد؟

در انقلاب بالاترین درجه مردمی در بالاترین درجه نیرومندی نهفته است. لاورف درست می‌گوید «مردانی که جان آدمی و خون آدمی را گرامی می‌داشتند می‌بایست در راه ترتیب دادن يك پیروزی سریع و قاطع بکوشند و آنگاه با بزرگترین سرعت و قدرت عمل کنند و دشمن را درهم شکنند. زیرا که فقط از این راه می‌شد قربانی دادن اجتناب‌ناپذیر را به حداقل، و خونریزی را به کمترین مقدار، رسانید.»

با وجود این اعلامیه ۱۹ مارس منصفانه‌تر نگریسته خواهد شد اگر به جای اینکه آن را اعتراف بی‌قید و شرط عقیده انگاریم، تجلی حالت زودگذری بدانیم که روز بعد از يك پیروزی نامنتظر و بی خونریزی، دست داده بوده است. از آنجا که کائوتسکی بادرک پویائیهای انقلاب و محدودیتهای داخلی احوال آن که بسرعت بسط می‌یابند

بکلی بیگانه است به طرح‌هایی بیروح می‌اندیشد و چشم-انداز رویدادها را با تمثیلهائی که بدلخواه انتخاب می‌کند آشفته می‌سازد. نمی‌فهمد که بی‌تصمیمیهای نرم‌دلانه از مشخصات کلی توده‌ها در مرحله اول انقلاب است. کارگران حمله را فقط زیر فشار ضرورتی پولادین دنبال می‌کنند، همان طور که فقط زیر تهدید نابودی به وسیله گاردهای سفید است که به ترور سرخ دست می‌زنند. آنچه کائوتسکی به صورت نتیجه یک احساس عالی اخلاقی زحمتکشان پاریس در ۱۸۷۱ جلوه می‌دهد در واقع چیزی جز سرشت نخستین مرحله جنگ داخلی نیست. چنین پدیده‌ای ممکن بود در مورد ما نیز دیده شود.

در پتروگراد ما در اکتبر ۱۹۱۷ تقریباً بی‌ریختن خون، حتی بی‌بازداشت افراد، پیروز شدیم. وزیران دولت کرنسکی بعد از انقلاب خیلی زود آزاد شدند. بالاتر از این، ژنرال قزاق کراسنف^{۱۰}، که پس از افتادن قدرت به دست شوراها در معیت کرنسکی به سوی پتروگراد پیشروی کرد و در گاتچینا^{۱۱} اسیر ما شد، روز بعد با دادن قول شرف آزاد گردید. این کار هم درست با همان روحیه کمون «جوانمردی» شمرده می‌شد، اما خطا بود. بعد، پس از آنکه کراسنف در حدود یک سال در جنوب با ما جنگید و چند هزار کمونیست را نابود کرد بار دیگر روانه پتروگراد

10. Krasnov

11. Gatchina

شد، اما این بار در صفوف ارتش یودنیچ^{۱۲}. انقلاب زحمتکشان، پس از قیام جوانان آلمانی (یونکرسها) در پتروگراد، و بخصوص چکوسلواکیها در کنار ولگا که به وسیله کادتها و انقلابیان جامعه گرا^{۱۳} و منشویکمها ترتیب داده شده بود، و بعد از اعدام جمعی کمونیستها، و سوء قصد به جان لنین، و قتل اوریتسکی^{۱۴}، و غیره، و غیره، روش سخت تری پیش گرفت.

همین تمایلات را، اما به صورت رؤیائی، در تاریخ کمون می بینیم.

کمون در اصل به سائقه منطبق مبارزه در مسیر ارباب قرار گرفت. بسیاری از پشتیبانان کمیته امنیت عمومی با اندیشه یک ترور سرخ به ایجاد آن پرداختند. کمیته تعیین شده بود «تا سرهای خائنان را از تن جدا سازد» (روزنامه رسمی)^{۱۵}، (شماره ۱۲۳)، «کیفر خیانتها را بدهد» (شماره ۱۲۴). فرمانهای مصادره اموال تی ییر و وزیرانش، ویران کردن خانه تی ییر، منهدم کردن ستون واندوم، و بخصوص فرمان مربوط به گروگانها را باید زیر عنوان: «تهدید» قرار دهیم. فرمان اخیر این بود که در

۱۲. یودنیچ، نیکلای نیکلایویچ Nikolai Nikolaievich Yudenich، (۱۸۶۲ - ۱۹۳۳)، ژنرال روس در جنگ جهانی اول. فرمانده نیروهای سفید در جنگ داخلی ۱۹۱۸ با همکاری کلچاک.

۱۳. انقلابیان جامعه گرا Social Revolutionaries، با اختصار SRs: تشکیلاتی ناهمگن از طبقه متوسط خرده پای روسیه که در ۱۹۰۱، که معمولاً مصلحان کشاورزی و نمایندگان منافع دهقانان فقیر از هر گوشه پیدا می شدند، تأسیس شد. در اکتبر ۱۹۱۷ این حزب به دو قسمت شد و جناح چپ آن با بلشویکها دولتی ائتلافی تشکیل دادند. ائتلاف وقتی درهم شکست که انقلابیان جامعه گرا برای امضای پیمان صلح برست لیتوفسک Brest - Litovsk با آلمان به مخالفت با شوراها برخاستند. [ن]

14. Uritsky

15. Journal Officiel

برابر هر فرد از عضوهای کمون یا طرفداران کمون که از طرف حکومت ورسای کشته شود سه تن از گروگانها اعدام خواهند شد. فعالیت شهربانی پاریس، که به وسیله رائل ریگو^{۱۶} اداره می شد هدفی کاملاً تروریستی داشت، هر چند همیشه مفید نبود.

تأثیر همه این اقدامات ترساننده بر اثر فرصت طلبی بیجای عناصر گرداننده کمون، و به سبب تلاش آنان برای آشتی دادن طبقه متوسط با عمل انجام شده به کمک گفته های قابل نکوهش، و وضع لرزان نشان بین مجاز دموکراسی و واقعیت دیکتاتوری، فلج می شد. زنده یاد، لاورف وضع اخیر را بسیار خوب، در کتابش که درباره کمون نوشته است، بیان می کند:

«پاریس طبقه متوسط دولتمند و طبقه کارگر فقیر، به عنوان جامعه ای سیاسی و مرکب از طبقه های مختلف، به نام اصول آزادیخواهی، خواستار آزادی کامل بیان و اجتماعات و انتقاد از دولت و غیره بود، پاریسی که انقلاب را در راه مصالح طبقه کارگر انجام داده بود و وظیفه تحقق بخشیدن به این انقلاب به وسیله ایجاد بنیانها را در پیش داشت، پاریس به عنوان جامعه ای از رنجبران طبقه کارگر آزاد شده، خواستار اقدامهای انقلابی علیه دشمنان نظام جدید، مثلاً خواستار دیکتاتوری بود.»

اگر کمون پاریس نیفتاده، و در میان تقلای بی-انقطاع به زندگی ادامه داده بود، تردیدی نیست که ناچار

۱۶. ریگو، رائل Raoul Rigault، (۱۸۴۶-۱۸۷۱)، روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی. عضو کمون. به دست مردم ورسای کشته شد.

می‌شد برای ریشه کن کردن ضد انقلاب دست به اقدام‌های شدید بزنند. حقیقت آنکه آن وقت دیگر کائوتسکی مجال نمی‌یافت تفاوت بین کمونیان و بلشویکهای غیر انسان را بسنجد. اما، در مقابل، شاید تی‌پِر فرصت نمی‌کرد که خونریزی ددمنشانۀ علیه کارگران پاریس را جامۀ عمل بپوشاند. شاید در آن صورت تاریخ بازنده نمی‌شد.

کمیته مرکزی نامسوول و کمون دموکراتمنش

کائوتسکی ما را آگاه می‌سازد که «در ۱۹ مارس، تعدادی از اعضای کمیته مرکزی گارد ملی پیشنهاد حمله به ورسای می‌کردند، عده‌ای دیگر خواستار انتخابات بودند و دستۀ سومی می‌خواستند که قبل از هر چیز اقدامات انقلابی شود» و بسیار عالمانه می‌افزاید: «چنان که گوئی هر سه اقدام لازم نبود و یکی از آنها نافی دوتای دیگر می‌شد.» کمی بعد، در ارتباط با این اختلافات در کمون، مطالب با هیجان و بیمزه‌ای در روابط متقابل اصلاح و انقلاب، بیان می‌کند. اما وضع در حقیقت چنین بود: اگر تصمیم گرفته می‌شد که به ورسای حمله شود لازم می‌آمد که فوراً گارد ملی تجدید سازمان یابد و بهترین عنصرهای جنگی کارگران پاریس در رأس آن قرار داده شوند؛ و در نتیجه پاریس از دیدگاه انقلابی موقتاً ضعیف‌تر شود. اما ترتیب انتخابات پاریس را دادن و مقارن آن گلهای سر سبد کارگران پاریسی را به بیرون شهر فرستادن از دیدگاه گروه انقلابی بی‌معنی بود. البته از جنبۀ نظری

حمله به ورسای و انجام انتخابات کمون کوچکترین مباحثی با هم نداشت و یکدیگر را نفی نمی‌کرد اما در عمل نافی یکدیگر بود. برای توفیق در انتخابات می‌بایست حمله را معوق گذاشت؛ برای این که حمله موفق شود از انتخابات بایستی چشم پوشید؛ بالاخره کارگران را از شهر بیرون بردن و به میدان جنگ فرستادن، و در نتیجه پاریس را موقتاً ضعیف کردن به‌طور قطع ملازمه داشت با تضمینی در مقابل امکان اقدامهای ضد انقلابی در پایتخت داشتن؛ زیرا که تی‌یر بی‌آنکه تردید به‌خود راه دهد شورشی سفید در پشت سر کمونیان علم می‌کرد. واجب بود که در پایتخت رژیم نظامی، یعنی سخت‌تر، برقرار شود. لاورف می‌نویسد «لازم بود که با دشمنان داخلی متعدد، که پاریس از آنان پر بود، بجنگند، با آنان که روز پیش در اطراف ساختمان بورس و میدان واندوم بلوا پیا کرده بودند، با آنان که نمایندگانشان در دستگاه دولت و در گارد ملی حضور داشتند، با آنان که مطبوعات و اجتماعات مخصوص خود را داشتند، با آنان که آشکارا با ورسای در تماس بودند و با هر نشانی از بی‌توجهی و هر قصوری از طرف کمون مصممتر و جریتر می‌شدند.»

دوشادوش این کارها نیاز به اقدامهای انقلابی مالی، و بطور کلی اقتصادی، بود: قبل از هر چیز و پیش از هر چیز برای تجهیزات ارتش انقلابی. همه این کارها که محتاج دیکتاتوری انقلابی بود به‌دشواری بامبارزه‌وسیع انتخاباتی سازگار می‌توانست بود. اما کائوتسکی کوچکترین تصویری از اینکه انقلاب عملاً چیست ندارد. او فکر

می‌کند که از جنبه نظری سازگار کردن با در عمل اجرا کردن یکی است.

کمیته مرکزی روز ۲۲ مارس را برای انتخابات کمون معین کرد؛ اما چون از خودش اطمینان نداشت، و از نامشروع بودن خود می‌ترسید، می‌کوشید که هماهنگی با بنیادهای مشروعتری کار کند، از این رو وارد مذاکره مسخره و بی‌پایانی با اجتماع بی‌یار و یاور شهرداران و نمایندگان پاریس شد، و نشان داد که در صورت رسیدن به توافق، آماده برای تقسیم کردن قدرت است. در این میان وقتی گرانبها از دست رفت.

مارکس، که کائوتسکی به عادت دیرین به او اعتماد دارد، در هیچ شرایطی پیشنهاد نکرده بود که در یک زمان و مقارن هم کمون انتخاب شود و کارگران به میدان جنگ اعزام گردند. در نامه‌ای که وی در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ به کوگلمان^{۱۷} نوشت گفت که گارد ملی زودتر از حد لازم از قدرت خود به نفع کمون صرف نظر کرده است. کائوتسکی می‌گوید که از این عقیده مارکس «چیزی نمی‌فهمد». مطلب خیلی ساده است. مارکس به هر تقدیر دریافته بود که مسأله‌ای که در میان بود احراز قانونی بودن نبود بلکه وارد ساختن ضربتی مرگبار به دشمن بود. لاورف، بحق، می‌گوید «اگر کمیته مرکزی از انقلابیان راستین تشکیل شده بود می‌بایست بنحوی دیگر عمل کند. برای آن خطائی کاملاً نابخشودنی بود که به دشمن ده روز

۱۷. کوگلمان لودویک، Ludwig Kügelmann، (۱۸۳۰ - ۱۹۰۲)، یزشک و جامعه‌گرای آلمانی. در ارتباط با کارل مارکس به «بین‌الملل دوم» پیوست.

فرجه داده شود، پیش از آن که انتخابات بعمل آید و مجمع کمون تشکیل شود در حالی که رهبران طبقه زحمتکش از ایفای وظیفه‌ای که برعهده داشتند سرپیچیدند و این حق را که فوراً طبقه زحمتکش را رهبری کنند برای خود نشناختند. و با وضعی که بود پختگی ضعیف احزاب مردم، کمیته‌ای بوجود آورد که آن ده روز نافع را بر خود فرض شمرد.

اشتیاق کمیته مرکزی به این که قدرت را هرچه زودتر ممکن شود به حکومتی «قانونی» تسلیم کند، آنقدر از عقیده خرافی به دموکراسی صوری، که جایش هم بر روی هم خالی نبود، سرچشمه نمی‌گرفت که از بیم مسئولیت. کمیته مرکزی به بهانه اینکه سازمانی موقتی است، به‌رغم آن که همه وسایل مادی قدرت را در دست داشت، از لازمترین و فوریترین اقدامها خودداری کرد. اما خود کمون قدرت را به‌طور کامل از کمیته مرکزی تحویل نگرفت و کمیته کاملاً بی‌رعایت تشریفات در همه کارها مداخله می‌کرد؛ و بدین ترتیب حکومتی دوگانه بوجود آمد که فوق‌العاده خطرناک بود، خاصه با توجه به اوضاع نظامی.

در سوم ماه مه کمیته مرکزی نمایندگان به کمون فرستاد و درخواست کرد که وزارت جنگ زیرمراقبت آن کمیته گذاشته شود. بار دیگر، چنان که لیساگاری می‌نویسد، این مسأله مطرح شد که «کمیته مرکزی را باید منحل کرد، یا توقیف، یا به آن اعتماد کرد و اداره وزارت جنگ را به آن محول ساخت؟»

اینجا دیگر موضوع اصول دموکراسی مطرح نبود بلکه این مسأله در میان بود که هیچ يك از دو طرف، یعنی سازمان غیر مسؤول انقلابی به شکل کمیته مرکزی و سازمان دموکراتی کمون، برنامه مشخصی نداشت و حاضر بود که بار مسؤولیت را بر دوش دیگری بگذارد، اما در عین حال بکلی از قدرت صرف نظر نکند.

روابطی سیاسی در میان بود که می توان گفت هیچ يك درخور تقلید نبود. اما کائوتسکی دل به این خوش دارد که «کمیته مرکزی هرگز نکوشید که این اصل را زیر پا گذارد که قدرت غائی متعلق است به نمایندگان که با آرای عمومی برگزیده شده اند.» از این حیث «کمون پاریس بزا بر نهاد جمهوری شوروی بود.»

وحدت حکومت نبود، تصمیم انقلابی وجود نداشت، قدرت تقسیم شده بود؛ و، در نتیجه، انهدام سریع و سهمگین سررسید. اما برای جبران این وضع «اصل دموکراسی» زیر پا گذاشته نمی شد (آیا مایه تسلای خاطر نیست؟).

کمون دموکراتی و دیکتاتوری انقلابی

رفیق لنین به کائوتسکی خاطر نشان کرده است: تلاش برای اینکه کمون پاریس تجلی دموکراسی صوری شناخته شود، فریب نظری مطلق است. کمون براساس سنت خود و نیز براساس درك نیرومندترین قسمت سیاسی خود، یعنی پیروان بلانکی تجلی دیکتاتوری شهر انقلابی برکشور بود، انقلاب بزرگ فرانسه نیز این صفت را

داشت. انقلاب ۱۸۷۱ هم، اگر در روزهای اول درهم شکسته نشده بود، این صفت را می‌داشت. این واقعیت که در پاریس دولت براساس آرای عمومی انتخاب شده بود واقعیت بسیار مهمتری را نفی نمی‌کند، و آن عملیات نظامی کمون، یعنی يك شهر، علیه فرانسه دهقانی، یعنی يك کشور، بود. انقلابیان کمون می‌بایست، برای راضی کردن دموکرات بزرگ کائوتسکی، به وسیله آرای عمومی از همه مردم فرانسه پرسیده باشند که آیا اجازه دارند با دسته‌های تی‌پیر بجنگ پیروزند؟

کلام آخر این که در خود پاریس انتخابات وقتی انجام شد که طبقه متوسط، یا دست کم فعالترین عنصرهای آن، فرار اختیار کرده، و سپاهیان تی‌پیر شهر را تخلیه کرده بودند. طبقه متوسطی که در پاریس مانده بود، با وجود همه بی‌حیائیش، از گردانهای انقلابی می‌ترسید و انتخابات پاریس در زیر سلطه ترس، که پیشاهنگ چیزی اجتناب‌ناپذیر، یعنی وحشت سرخ، بود صورت پذیرفت. اما با این اندیشه دل‌خوش داشتن که کمیته مرکزی گارد ملی، که انتخابات کمون در زیر سایه دیکتاتوری-متأسفانه صوری و ضعیف - آن انجام شد اصول انتخابات عمومی را زیر پا نگذاشته است، در حکم با سایه جارو روفتن است.

کائوتسکی، که خود را با تمثیلهای خشک سرگرم می‌کند، از این وضع استفاده می‌نماید که خواننده کتاب او با واقعیات آشنا نیست. در نوامبر ۱۹۱۷ ماهم در پتروگراد نوعی کمون (شورای شهر)، بر اساس دموکرات‌منش‌ترین نوع رأی‌گیری انتخاب کردیم و طبقه

متوسط را مطلقاً محروم نساختم. چون این انتخابات از طرف محافل طبقه متوسط تحریم شد، اکثریت خردکننده‌ای بدست آوردیم. شورائی که دموکراتمنشانه انتخاب شده بود تابع شورای (سویت) پتروگراد شد - یعنی دیکتاتوری طبقه زحمتکش را بر «اصل» آرای عمومی برتری نهاد و بعد از مدت کوتاهی خود را، با عمل خود، به نفع یکی از شاخه‌های شورای پتروگراد منحل کرد. بدین ترتیب شورای پتروگراد - که پدر حقیقی رژیم شوروی است - به مهر يك دموکراسی صوری مزین است که به هیچ‌روی از کمون پاریس^{۱۸} پای کمی ندارد.

کائوتسکی به ما می‌آموزد: «در انتخابات ۲۶ مارس، هجده عضو برای کمون انتخاب شدند که پانزده تن آنان از حزب دولتی (تی‌یر)، و شش تن از طبقه متوسط تندرو و مخالف دولت بودند اما قیام (کارگران پاریس) را محکوم می‌کردند.»

«جمهوری شوروی هرگز به‌چنین ضدانقلابیانی اجازه نامزدشدن برای انتخابات را نمی‌داد، چه رسد به انتخاب‌شدن آنان. از سوی دیگر کمون، به احترام دموکراسی، کوچکترین مانعی بر سر راه انتخاب مخالفان طبقه متوسط خود ایجاد نکرد.»

۱۸. بیفایده نیست دانستن اینکه در انتخابات کمون پاریس در ۱۸۷۱ تعداد ۲۳۰،۰۰۰ تن شرکت کردند و در انتخابات شورای شهر پتروگراد در نوامبر ۱۹۱۷، باوجود تحریم انتخابات از طرف همه احزاب غیر از حزب خود ما و جناح چپ انقلابیان سوسیالیست که در پایتخت نفوذی نداشتند، ۳۹۰،۰۰۰ رأی آوردند. در ۱۸۷۱ جمعیت پاریس به دومیلیون می‌رسید و در ۱۹۱۷ جمعیت پتروگراد از دومیلیون بیشتر نبود. باید خاطر نشان کرد که روش انتخاباتی مایخی دمکرات مآب‌تر از آنها بود، زیرا کمیته مرکزی گارد ملی انتخابات را بر اساس قانون انتخابات امپراتوری اجرا کرد.

در بالا دیدیم که کائوتسکی در این مورد سوراخ دعا را گم کرده است. نخست آن که در مرحله مشابه از گسترش انقلاب روسیه، انتخابات دموکراتی در کمون پتروگراد انجام شد که در آن حکومت شوروی سدی در برابر احزاب طبقه متوسط قرار نداد؛ و اگر کادتها و انقلابیان سوسیالیست و منشویکها، که مطبوعات خاصشان مردم را به برانداختن حکومت شوروی دعوت می کردند، انتخابات را تحریم کردند بدان سبب بود که در آن زمان هنوز فکر می کردند که بزودی به کمک نیروهای مسلح به کار ما پایان می بخشند. دوم آن که در کمون پاریس دموکراسی نبود که عملاً همه حزبهها را شامل شود. نمایندگان طبقه متوسط - محافظه کاران، آزادیخواهان، پیروان گامبتا - در آن راه نیافته بودند.

لاورف می گوید «تقریباً همه منفردان، دردم یا خیلی زود، شورای کمون را ترک گفتند. آنان می توانستند نمایندگان پاریس، به عنوان یک شهر آزاد و زیر فرمان طبقه متوسط، باشند، اما حضورشان در شورای کمون کاملاً بیجا بود، شورائی که خواه و ناخواه، بنحوی یکدست یا ناجور، به طور کامل یا ناقص، نماینده انقلاب زحمتکشانش بود و تلاشی، هرچند ضعیف، برای ساختن صورتی از جامعه که با انقلاب سازگار باشد، بجا می آورد.» اگر طبقه متوسط پتروگراد انتخابات شهری را تحریم نکرده بود نمایندگان آن به شورای پتروگراد راه می یافتند و تا اولین قیام انقلابیان سوسیالیست و کادتها در آن شورا می ماندند و پس از آن - با اجازه یا بی اجازه کائوتسکی - اگر

بموقع - همان طور که نمایندگان طبقه متوسط کمون پاریس از شورا بیرون رفتند - شورا را ترك نمی کردند احتمالاً توقیف می شدند. جریان حوادث یکی می بود، فقط در برخی مراحل موقت، و در سطح، نوع دیگر رفتار می شد.

کائوتسکی با پشتیبانی از دموکراسی کمون، و در همان حال با متهم کردن آن به نداشتن وضعی قاطع در برابر ورسای، درك نمی کند که انتخابات کمون که با کمک دو پهلوی شهرداران و نمایندگان قانونی صورت گرفت بازتاب امیدی بود به يك توافق مسالمت آمیز با ورسای. همه نکته در همین جاست. رهبران نگران سازش بودند، نه مبارزه. توده ها هنوز از دایره او هام خود پافرا تر نگذاشته، و مردان مشهور انقلابی بی لیاقت هنوز فرصت شناخته شدن نیافته بودند. همه چیزها که پهلوی هم قرار داده می شد نام دموکراسی به خود می گرفت.

ورمورل^{۱۹} پند می داد: «ما باید با نیروی اخلاق خود را از دشمنان برتر نشان دهیم... نباید به آزادی و جان افراد تجاوز کنیم...» او که می کوشید از جنگ برادرکش احتراز شود، دست به دامن طبقه متوسط آزادیخواه، که تا آن وقت بیرحمانه مورد حمله او بود، زد تا «يك حکومت قانونی که مورد تأیید و احترام همه مردم پاریس باشد» بر سر کار آید. روزنامه رسمی که به سردبیری لونگه^{۲۰}

۱۹. ورمورل، اگوستژان ماری Auguste Jean Marie Vermorel (۱۸۴۱-۱۸۷۱)،

نویسنده فرانسوی، عضو کمون. در سنجر مجروح شد و در زندان ورسای درگذشت.

۲۰. ژان لونگه Jean Longuet (۱۸۷۶ تا ۱۹۳۸) و امیل واندروولد Emile Vandervelde

۱۸۶۶ تا ۱۹۳۸ رهبران اصلاح طلبان جناح راست حزبهای سوسیالیست فرانسه و

بلژیک؛ در جنگ جهانی اول به اعتبارات جنگی رای موافق دادند. [ن]

انتر ناسیونالیست منتشر می شد نوشت: «سوء تفاهم غم انگیزی که در روزهای ژوئن (۱۸۴۸) دو طبقه جامعه را علیه یکدیگر مسلح کرد نمی تواند تجدید شود... خصومت طبقاتی دیگر وجود ندارد...» (۳۰ مارس) و در جای دیگر: «حالا همه نزاعها تخفیف می یابند زیرا که همه کس از احساس همبستگی الهام گرفته است، برای این که هرگز کینه اجتماعی و دشمنی اجتماعی به این کمی نبوده است» (۳ آوریل/۱۴ فروردین).

در جلسه ۲۵ آوریل کمون، ژورد^{۲۱} به خود تبریک گفت، و گفته اش هم بی پایه نبود، که کمون «هرگز اصل مالکیت خصوصی را زیر پا نگذاشته است.» آنان بدین وسیله ها امیدوار بودند که بر افکار عمومی طبقه متوسط چیره شوند و راه را برای سازش باز کنند.

لاورف، بحق می گوید «این راه و رسم به هیچ روی دشمنان طبقه کارگر را، که می دانستند پیروزی آن چه خطری برای آنان در بر دارد، خلع سلاح نمی کرد، و فقط نیروی کارگران را به هدر می داد، و بصورتی که بود عمداً آنان را در مقابل دشمنان آشتی ناپذیرشان کور کرده بود.»

اما این عقیده سستی را به نحوی پیچیده با مجازی که نامش دموکراسی بود، پیوند خورده بود. صورت قانونی مسخره ای بود که برای آنان موجب این فکر شده بود که مسأله را می توان بی مبارزه حل کرد. آرتور آرنو^{۲۲}، که

۲۱. ژورد، فرانسوا François Jourde ، (۱۸۴۳-۱۸۹۳)، عضو کمون. بعد از پیروزی تییر زندانی شد و به کالدونی جدید تبعید گردید. از آنجا گریخت و در خارج کشور بود، تا پس از عفو عمومی ۱۸۷۷/۱۲۵۶ که به فرانسه برگشت.
۲۲. آرنو، آرتور Arthur Arnould (۱۸۳۳-۱۸۹۵)، ادیب، نماینده نویسنده.

عضو کمون بود، می نویسد: «تا جایی که به توده جمعیت مربوط است تا حدی این اعتقاد توجیه شده است که دست کم توافقی محرمانه با حکومت وجود دارد.» سازش کنندگان چون قادر به جذب طبقه متوسط نبودند، مانند همیشه، طبقه کارگر را فریب دادند.

در شرایطی که جنگ داخلی احترازا ناپذیر و در شرف وقوع بود واضحترین دلیل بر این که حکومت دموکراتی پارلمانی فقط مبین بیچارگی سازشکارانه گروههای رهبری بود تشریفات بی معنی انتخابات مکمل کمون در ۶ آوریل بود. آرتور آرنو می نویسد «در این زمان دیگر مسأله رأی دادن مطرح نبود. وضع چنان بحرانی شده بود که نه وقت بود و نه آرامش لازم برای اجرای صحیح انتخابات... همه کسانی که به کمون سرسپرده بودند در بالای استحضکامات، یا در برجها با پیشرفته ترین واحدها همراه بودند... هیچ کس اهمیتی به این انتخابات مکمل نمی داد. انتخابات در واقع پارلمان بازی صرف بود. آنچه مورد تقاضا بود شمردن تعداد رأی دهندگان نبود بلکه سرباز بود؛ این نبود که کشف شود که ما در کمون پاریس برنده ایم یا بازنده، بلکه دفاع از پاریس بود در مقابل نیروهای ورسای.» از آنچه گفته شد ممکن بود کائوتسکی دریابد که چرا در عمل، ترکیب کردن جنگ طبقاتی بادموکراسی بین طبقاتی، کار خیلی ساده ای نیست.

میاستمدار فرانسوی. عضو کمون. پس از سقوط کمون به سوئیس پناهنده شد. بعد از عفو عمومی ۱۸۸۰ به فرانسه بازگشت.

میلی‌یر^{۲۳} که یکی از بهترین مغزهای کمون بود در کتاب خود می‌نویسد: «کمون مجلس مؤسسان نیست، بلکه يك شورای نظامی است. فقط باید يك هدف داشته باشد: پیروزی؛ و يك سلاح: نیرو؛ و يك قانون: قانون نجات اجتماعی.»

لیساگاری رهبران را متهم می‌سازد که «هرگز نتوانستند بفهمند که کمون سنگر است نه اداره.»
آخر سر شروع به فهمیدن کردند، اما دیگر دیر شده بود. کائوتسکی تا امروز نفهمیده است. و هیچ دلیلی هم در دست نیست که روزی آن را خواهد فهمید.

کمون، نفی زندهٔ دموکراسی صوری بود، زیرا تکاملی که یافت اعلان برتری دیکتاتوری طبقهٔ کارگر پاریس بود بر دهقانان سراسر کشور. و این واقعیت بر همهٔ واقعیت‌های دیگر تسلط داشت. با وجود این پیروان بسیاری از آئیننامه‌های سیاسی در دل کمون در ظاهر به جنبهٔ قانونی دموکراسی متشبث می‌شدند، و هر عمل کمون، هرچند برای پیروزی کافی نبود، برای آشکار ساختن جنبهٔ غیر قانونی آن کفایت می‌کرد.

کمون - یعنی شورای شهر پاریس - قانون ملی سر بازگیری را لغو کرد. روزنامهٔ ناشر افکار خود را روزنامهٔ رسمی جمهوری فرانسه نامید. هرچند با احتیاط اما به هر حال دست بر روی بانک دولتی گذاشت. جدائی دین از

۲۳. میلی‌یر، ژان باتیست Jean Baptiste Millière، (۱۸۱۷-۱۸۷۱) روزنامه‌نویس و سیاستمدار فرانسوی. مخالف امپراتوری ناپلئون سوم. عضو کمون. پس از سقوط کمون به دست مخالفان تیرباران شد.

سیاست را اعلام کرد و کمک هزینه‌های کلیساها را حذف نمود. با سفارت‌های مختلف ارتباط برقرار کرد. و دیگر از این گونه. همه این کارها را به برکت دیکتاتوری انقلابی انجام داد. اما کلمانسو^{۲۴} دموکرات جوان این مزیت را قبول نداشت.

در جلسه‌ای که کلمانسو با کمیته مرکزی داشت گفت: «قیام آغازی غیرقانونی داشت... طولی نخواهد کشید که کمیته مورد ریشخند واقع خواهد شد و تصویب‌نامه‌های آن بی ارزش شمرده خواهد شد. وانگهی پاریس حق ندارد علیه فرانسه قیام کند و باید بی چون و چرا به قدرت مجمع ملی گردن بنهد.»

مسئله‌ای که برای کمون مطرح بود منحل کردن مجمع ملی بود. متأسفانه به این کار توفیق نیافت. امروز کائوتسکی می‌کوشد که برای نیات تبه‌کارانه آن علل مخففه بجوید.

اشاره می‌کند که دشمنان کمونیان در مجمع ملی شاه طلبان بودند، حال که مخالفان ما در مجلس مؤسسان... سوسیالیست‌ها بودند و انقلابیان سوسیالیست و منشویک‌ها. بی‌نوا به خسوف مغزی مبتلا شده است! کائوتسکی از منشویک‌ها و انقلابیان سوسیالیست دم می‌زند و تنها دشمن جدی ما، کادتها را از یاد می‌برد. اینان بودند که حزب تی‌پرروسی را تشکیل می‌دادند، یعنی دسته‌ای از ملاکان را با نام حق مالکیت: و پرفسور میلیوکف هرچه می

۲۴. کلمانسو، ژرژبنژامن George Benjamin Clemenceau ، روزنامه‌نگار، طنزنویس، خطیب و از نامدارترین سیاستمداران فرانسوی. قیافه او و شجاعتش سبب شده بود که به او لقب ببر داده شود.

توانست کوشید تا از آن «مرد بزرگ کوچک اندام» تقلید کند. برآستی هم خیلی زود، مدتی پیش از انقلاب اکتبر، میلیوکف سعی کرد که گالیفۀ خود را به نوبت در میان چهار ژنرال کرنیلف، الکسه یف^{۲۵}، کالدین^{۲۶} و کراسنف جست و جو کند. و پس از آن که کلچاک^{۲۷} همه احزاب را کنار زد و مجلس مؤسسان را منحل کرد حزب کادتها، که تنها حزب جدی طبقۀ متوسط و از بیخ و بن شاه طلب بود، نه تنها از پشتیبانی او دریغ نورزید بلکه، بعکس، بیش از پیش نسبت به او احساسات صمیمانه و مساعد نشان داد.

منشویکها و انقلابیان سوسیالیست نقش مستقلى در میان ما ایفا نکردند؛ درست مانند حزب کائوتسکی در رویدادهای انقلابی آلمان، همه خط مشی آنان مبتنی بر ائتلاف با کادتها بود، و بدین ترتیب کادتها را در وضعی قرار دادند که بی اعتنا به توازن نیروهای سیاسی، دستور صادر کنند. انقلابیان سوسیالیست و منشویکها فقط وسائل بینابین بودند برای اینکه در اجتماعات و انتخابات اعتماد سیاسی توده هائی را که به سبب انقلاب بیدار شده بودند جلب کنند و در اختیار حزب شاه طلب ضد انقلابی کادتها بگذارند - بی آنکه به نتیجه انتخابات بستگی داشته باشند.

۲۵. آلکسه یف، میخائیل واسیلیویچ، Alexiev یا Alekseev (۱۸۵۷-۱۹۱۸). ژنرال روسی، در جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴-۱۹۰۵) و در جنگ جهانی اول شرکت کرد. و بعد از انقلاب به همکاری دیکین با بلشویکها جنگید.

۲۶. کالدین، الکسی ماکسیموویچ Aleksei Maksimovich Kaledin (۱۸۶۱-۱۹۱۸)، ژنرال روسی جنگ جهانی اول، فرمانده سوار نظام و لشکر ۱۲ م و لشکر ۸ م. بعد از انقلاب استعفا داد و به رهبری قزاقهای دن Don با بلشویکها جنگید.

۲۷. کلچاک، الکساندر Aleksandre Kolckak (۱۸۷۳-۱۹۲۰)، دریاسالار روس. فرمانده ارتش روسهای سفید در جنگ داخلی بعد از انقلاب.

تابعیت دست نشانده‌وار اکثریت انقلابیان سوسیالیست و منشویکها از اقلیت کادتها خود دشنامی بود که در زیر نقابی نازک به اندیشه «دموکراسی» داده می‌شد. اما این تمام داستان نیست.

در همه نواحی کشور که در آنها رژیم «دموکراسی» بیشتر از حد عمر کرده بود بناچار بایک کودتای آشکار ضدانقلاب پایان رسید. از جمله چنین بود در اوکراین که رادای^{۲۸} دموکراتی که حکومت شوروی را به امپریالیسم آلمان فروخته بود به وسیله اسکوروپادسکی^{۲۹} طرفدار سلطنت واژگون گردید. و چنین بود در کوبان^{۳۰} که رادای دموکراتی زیر پاشنه‌های دنیکین^{۳۱} افتاد. و چنین بود در سیبری - و این یکی مهمترین تجربه «دموکراسی» ما شمرده می‌شود - که مجلس مؤسسان که در نبودن بلشویکها زیر سیطره صوری انقلابیان سوسیالیست و منشویکها و رهبری عملی کادتها قرار داشت سرانجام به دیکتاتوری دریاسالار کلچاک هواخواه تزار منتهی شد. و، بالاخره، چنین بود در شمال، که مجلس مؤسسان دولت انقلابی

۲۸. رادا واژه‌ای اسلاوی است به معنی مجلس مشاورتی.

۲۹. اسکوروپادسکی، پاول پتروویچ، Pavel Petrovich Skoropadski (۱۸۷۳-۱۹۴۵)، ژنرال روس در جنگ جهانی اول. بعد از جنگ و انقلاب در رأس واحدهای اوکراین با بلشویکها جنگید و در اوکراین حکومتی تأسیس کرد که بر اثر ائتلافهای دموکراتی اوکراین ساقط شد و اسکوروپادسکی به آلمان گریخت.

30. Kuban

۳۱. دنیکین، انتن ایوانوویچ Anton Ivanovich Denikin (۱۸۷۲-۱۹۴۷) ژنرال روسی جنگ جهانی اول. بعد از انقلاب به قفقاز گریخت و با الکسیف و کرنیلف به جنگ با بلشویکها پرداخت. یک چند در جنوب حکومتی برپا کرد. در ۱۹۲۰ از بودینی شکست خورد و به قسطنطنیه، و بعد به پاریس رفت.

سوسیالیست چایکفسکی^{۳۲}، تبدیل به نشان پرزرق و برقی شد برای حکومت ضدانقلابی ژنرالهای انگلیسی و روسی. و چنین بود، یا هست، در ایالات کوچک ساحلی فنلاند، استونی، لاتویا، لیتوانی، لهستان، گرجستان، ارمنستان، که زیر پرچم ظاهری دموکراسی برتری زمینداران و سرمایه‌داران و میلیتاریستهای بیگانه تحکیم یافته بود.

کارگر پاریس در ۱۸۷۱ و زحمتکش پتروگراد در ۱۹۱۷

یکی از خشن‌ترین و بی‌اساسترین، و از جنبه سیاسی بی‌لطفترین، مقایسه‌هایی که کائوتسکی بین کمون و روسیه شوروی می‌کند مربوط می‌شود به منش کارگران پاریس در ۱۸۷۱ و زحمتکشان پتروگراد در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹. کائوتسکی اولی را دارای شور انقلابی و آماده برای بالاترین حد فداکاری معرفی می‌کند و دومی را خودخواه و بزدل و هرج و مرج طلب و بی‌احساس مسؤولیت می‌داند. کارگر پاریسی در پشت سر خود گذشته‌ای آنقدر مشخص داشت که نه محتاج به توصیه‌های انقلابی بود و نه نیازمند به محافظت از تمجیدهای کائوتسکی کنونی. با وجود این زحمتکش پتروگرادی دلیلی نمی‌دید که از مقایسه شدن با برادر بزرگتر قهرمانش دوری کند. سه سال مداوم مبارزه کارگران پتروگراد - نخست برای قبضه کردن قدرت و بعد برای حفظ و تثبیت آن - داستانی استثنائی

۳۲. چایکفسکی، نیکولای واسیلیویچ Nikolai Vasilievich Chaikovski، (۱۸۵۰-۱۹۲۶). انقلابی روس. در جوانی در نهضت‌های آزادیخواهی وارد شد. بعد از انقلاب به مخالفت با بلشویکها برخاست و رئیس حکومت شمالی ارخانگل شد. بعد در خارج از کشور عزلت گزید.

است از دلیری جمعی و فداکاری، در میان عذابهای بی سابقه‌ای به شکل گرسنگی و سرما و خطرهای دائمی. کائوتسکی، چنان که در ارتباط با موضوع دیگر کشف توانیم کرد، گل‌های کمونیان را با غم‌انگیزترین عنصرهای رنجبران روسی می‌سنجد. از این حیث بین او و چاپلوسان طبقه متوسطی که در نظرشان کمونیان مرده بسیار جذابتر از زندگان آنان هستند بهیچ‌روی فرقی نیست. زحمتکشان پتروگرادی قدرت را چهار دهه و نیم بعد از پاریسیان قبضه کردند. این دور از زمان بسیار به سود ما گشته است. منش طبقه متوسط خرده‌پای پاریس قدیم، و قسمتی هم پاریس جدید، برای پتروگراد، که مرکز متمرکزترین صنعت جهان است، کاملاً بیگانه است. وضع اخیر وظیفه ما را در تحریک کردن و سازمان‌دادن و نیز در به‌کرسی نشاندن دستگاه شوروی بسیار آسان کرد.

زحمتکشان ماکوچکترین اثری از سنتهای انقلابی غنی کارگران فرانسوی نداشتند. اما، در عوض، در آغاز انقلاب حاضر در حافظه نسل سالمندتر کارگران ما خاطره تجربه بزرگ انقلاب ۱۹۰۵ تازه بود، با شکست آن و وظیفه تقاصی که بر عهده ما گذاشته بود.

کارگران روسی مانند فرانسویان از یک مکتب طولانی دموکراسی و حکومت پارلمانی، که زمانی عاملی مهم در تربیت سیاسی طبقه زحمتکش شمرده می‌شد، نگذشته بودند. اما، از سوی دیگر، طبقه کارگر روسی شرنگک از هم پاشیدگی و زهر شکاک بودن را که از چندی پیش هنوز اراده انقلابی زحمتکش فرانسوی را باز می‌دارد و

امیدواریم زمان درازی نپاید - در روح خود نیازموده بود. کمون پاریس، پیش از آن که مشکلات اقتصادی باتمام عظمت خود در برابر آن ظاهر شوند، متحمل شکستی نظامی شده بود. و با وجود صفات عالی جنگجویی کارگران پاریسی در دم معلوم شد که به سرنوشت نظامی کمون امیدی نمی تواند بود. بی تصمیمی و مصالحه کاری بالا، موجب فرو ریختن پائین شد.

فهرست حقوق گارد ملی براساس ۱۶۲،۰۰۰ سرباز و درجه دار و ۶،۵۰۰ افسر تنظیم شده بود، تعداد کسانی که بواقع به میدان جنگ می رفتند، خاصه پس از حمله ناموفق سوم آوریل برای شکستن محاصره، بین بیست تا سی هزار نفر بود.

این واقعیتها به حیثیت کارگران پاریس لطمه نمی زند و به ما حق نمی دهد که آنان را بزدل و فراری بدانیم - هرچند چنان نبود که گریزی در میان نباشد. برای ارتشی که در حال جنگ است، پیش از هرچیز، یک دستگاه اداری دقیق و منظم لازم است؛ و در کمون از این دستگاه کوچکترین اثری نبود.

چنان که نویسنده ای حکایت می کند وزارت جنگ کمون اتاق تاریکی بود که در آن همه با هم تصادم می کردند. اتاق کار وزیر پر بود از افسران و گاردهای معمولی که وسائل نظامی و خوردنی مطالبه می کردند و شکایت از آن داشتند که به آنان استراحت داده نمی شود. آنان به سربازخانه ها گسیل می شدند.

«یک گردان بیست تا سی روز درسنگر می ماند درحالی

که گردانهای دیگر پیوسته جزو ذخیره بودند... دیری نکشید که این بی‌توجهی انضباط را بکلی از میان برد. دلیران خیلی زود تصمیم گرفتند که فقط برخورد متکی باشند. دیگران از خدمت شانه خالی کردند. افسران نیز همین‌گونه رفتار می‌کردند. یکی پست خود را ترك می‌کرد تا به یاری همسایه‌ای که زیر آتش بود بشتاید، دیگران روبه‌شهر می‌بردند و...»

چنین رژیم بی‌کیفر نمی‌ماند، و کمون به خون‌کشیده شد. اما کائوتسکی در این مورد راه‌حل حیرت‌انگیزی دارد، سر را عاقلانه می‌جنباند و می‌گوید: «هر چه باشد جنگ آزمائی جنبه قوی طبقه زحمتکش نیست.» این گفته کوتاه، که درخور پانگلس^{۳۳} است کاملاً در سطح گفته دیگری است از کائوتسکی: «بین‌الملل، که در جوهر خود «ابزار صلح» است حربه خوبی برای استخوان‌در زمان جنگ نیست.»

براستی می‌توان کائوتسکی را تمام و کامل، یعنی اندکی بالاتر از يك صفر گرد، در این کلمات قصار یافت. آیا می‌بینید که جنگ آزمائی جنبه قوی طبقه زحمتکش نیست، و بین‌الملل برای زمان جنگ آفریده نشده است؟ کشتی کائوتسکی برای دریاچه‌ها و لنگرگاه‌های آرام ساخته شده است نه برای دریا‌های پهناور، و نه هم برای زمان توفان. اگر این کشتی شکافی برداشته و آب در آن راه یافته

۳۳. پانگلس، دکتر Dr. Pangloss از اشخاص کتاب کاندید نوشته ولتر - وی که مرئی کاندید بود مردی بسیار خوشبین بود و در همه موارد، حتی سخت‌ترین، آنها هکیه کلامش این بود: «بهترین وضع در بهترین جهانی که ممکن است»

و آرام آرام به ته دریا فرو می‌رود تقصیر توفان است، و این مقدار غیر لازم آب، و عظمت فوق‌العاده موجها، و يك رشته حوادث پیش‌بینی نشده دیگر، که کائوتسکی وسیله حیرت‌انگیز خود را برای این‌گونه موارد نساخته است.

پرولتاریای بین‌المللی مسأله‌ای را که برای خود طرح کرد غلبه بر قدرت بود، بی‌آنکه موضوعی که می‌گوئیم با این مسأله که آیا جنگ داخلی «عموماً» از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر انقلاب هست یا نیست بستگی داشته باشد. «عموماً» در این واقعیت شبیه نیست که به هر تقدیر، در روسیه و آلمان و قسمتهایی از اتریش - هنگری سابق پیشرفت طبقه زحمتکش شکل جنگ داخلی به خود گرفت، و آن هم نه تنها در جبهه‌های داخلی بلکه حتی در جبهه‌های خارجی. اگر جنگ آزمائی جنبه قوی طبقه زحمتکش نباشد و بین‌الملل کارگران فقط برای دوره‌های صلح مناسب باشد، آنگاه می‌توانیم صلیبهای هم بر مزار انقلاب و سوسیالیسم برپا کنیم؛ زیرا که جنگ آزمائی کاملاً جنبه قوی هر کشور سرمایه‌داری است که بی‌جنگ برتری کارگران را نخواهد پذیرفت. در این صورت فقط اعلام این نکته باقی می‌ماند که این دموکراسی به اصطلاح «جامعه‌گرا» چیزی نیست جز صفت ملازم با جامعه سرمایه‌داری و حکومت پارلمانی طبقه متوسط - یعنی تأیید آنچه ابرتهای^{۲۴}، شیدمانها^{۲۵} و

34. Ebert

۳۵. فیلیپ شیدمان Philip Scheidmann ۱۸۶۵ تا ۱۹۳۷ و فریدریش ابرت Friedrich Ebert ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۵ دو سوسیال دموکرات جناح راست، رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان که از نقش میهن خود در جنگ جهانی اول پشتیبانی

رنودلها^{۳۶} به آن عمل می‌کنند و آنچه ظاهراً هنوز کائوتسکی به زبان به آن معترض است.

جنگ آزمائی جنبه قوی کمون نبود. کاملاً صحیح است؛ و به همین دلیل است که درهم کوبیده شد. و چه بیرحمانه کوبیده شد!

فیو^{۳۷} آزادیخواه بسیار معتدل در زمان خود نوشت: «برای پاسخگوئی به این‌گونه کشتارها در تاریخ ملت‌های متمدن باید شدت عمل‌های سولا^{۳۸} و آنتونیوس و اکتاویوس^{۳۹} را بیاد بیاوریم. جنگ‌های دینی زمان آخرین پادشاهان والوا^{۴۰} و شب‌سن بارتلمی^{۴۱} و حکومت وحشت پیش اینها بازیمائی بچگانه شمرده می‌شوند. فقط در هفته آخر ماه مه در پاریس ۱۷،۰۰۰ نعش شورشیان فدرالها جمع‌آوری شد... و کشتار تا ۱۵ ژوئن همچنان ادامه داشت.»

«بعد از همه چیز، جنگ آزمائی جنبه قوی طبقه زحمتکش نیست.»

→ کردند. با عنوان عضو دولت، مسؤول فرونشاندن طغیان انقلابی آلمان در ۱۹۱۸، و کشتن کارل لیب‌کنشت Karl Liebknecht و روزالوکزامبورگ Rosa Luxemburg بودند. [ن]

36. Renaudel

37. Fiaux

۳۸. سولا Sulla، لوکیوس کرنلیوس (۱۳۸-۷۸ ق.م.) سردار و دیکتاتور رومی.
۳۹. اکتاویوس Octavius خانواده‌ای رومی که مردان شمشیر و سیامت متعدد از آن بیرون آمدند، که از آن میان Gnaeus (متوفی ۸۷ ق.م.) باسولا همکاری داشت.

۴۰. والوا، سلسله پادشاهی فرانسه از ۱۳۲۸ تا ۱۵۸۹.
۴۱. سن بارتلمی، شب، قتل عام ۳۰۰۰ از پروتستانهای فرانسه به‌دستور شارل نهم پادشاه فرانسه در شب ۲۳ اوت ۱۵۷۲، موجب از سرگرفته شدن جنگ‌های مذهبی شد.

راست نیست! کارگران روسی نشان داده‌اند که می‌توانند «ابزار جنگ» را هم خوب بکار ببرند. در اینجا ناظر گامی بسیار بزرگ به پیش در جهت مقایسه با کمون هستیم. هرگز موضوع انکار کمون در کار نیست - زیرا که سنتهای کمون در بیچارگی آن نیست - بلکه در ارائه کار آن است. کمون ضعیف بود. برای کامل کردن کار او ما نیرومند شده‌ایم. کمون درهم شکست. ما ضربت پشت سر ضربت بر جلادان کمون فرو می‌باریم. ما انتقام کمون را می‌گیریم و کین او را خواهیم خواست.

✱

از ۱۶۷،۰۰۰ گارد ملی که حقوق می‌گرفتند بیست تا سی هزار تن به میدان جنگ رفتند. این عددها وسیله جالب دقتی هستند برای نتیجه گرفتن نقش دموکراسی صوری در يك دوره انقلابی. در باره رأی کمون پاریس تصمیم گرفته شد اما نه در انتخابات، بلکه در نبردهای بالشکریان تی‌یر. یکصد و شصت و هفت هزار گارد ملی نماینده توده بزرگ رأی دهندگان بودند. اما در حقیقت، در عرصه‌های نبرد، سرنوشت کمون به وسیله بیست تا سی هزار تن مشخص شد؛ اقلیت فداکار جنگجو. این اقلیت تنها نماند؛ فقط با روشی دلیرانه‌تر و فداکارانه‌تر خواست اکثریت را بیان کرد. اما با این همه اقلیت بود. دیگران که در لحظه بحرانی رو پنهان کردند دشمن کمون نبودند؛ بعکس فعالانه یا منفعلانه از آن پشتیبانی کردند، اما از جنبه سیاسی کمتر هوشیار و کمتر مصمم بودند. در عرصه دموکراسی سیاسی سطح پائینتر هشیاری سیاسیشان به آنان مجال داد که فریب

ماجرای جوانان و حقه‌بازان و نادرست‌های طبقه متوسط را بخورند، و نیز فریب‌دوست‌هایی کودن و نادان را، که در حقیقت خودشان خود را گول می‌زدند. اما در جنگ طبقاتی آشکار، تعداد بیشتر یا کمتری از اقلیت فداکار پیروی کردند. و این پیروی بود که به صورت تشکیل گارد ملی جلوه‌گر شد. اگر عمر کمون درازتر می‌بود این رابطه بین جلوداران و عمده‌قوای توده زحمتکش بیشتر از پیش استوار می‌شد.

سازمانی که در جریان آنی مبارزه آشکار وجود می‌آید، همانند سازمان توده‌های کارگر بدل به سازمان دیکتاتوری آنها می‌شود، یعنی شورای نمایندگان زحمتکش مسلح.

در يك قطار نظامی شوروی، ۱۹۲۵

www.iran-archive.com

ماركس و... كائوتسكى

کائوتسکی با بلند نظری نظریات مارکس دربارهٔ
ترور (وحشت) را که در نویه‌راینشه تسایتونگدا^۱ بیان
شده بود بدین صورت کنار می‌گذارد که در آن زمان، می
بیند که مارکس خیلی «جوان» بوده است و نظریاتش هنوز
مجال نیافته بود که به وضع ضعف کاملی برسد که بوضوح
در مورد برخی نظریه‌پردازان در دههٔ هفتم عمرشان دیده
می‌شود. در برابر مارکس بی‌تجربهٔ سالهای ۱۸۴۸ تا
۱۸۴۹ (مؤلف بیانیهٔ کمونیست) کائوتسکی از مارکس پخته و
رسیدهٔ زمان کمون پاریس نقل می‌کند - و این
مارکس در زیر قلم کائوتسکی یالهای شپروش خود را از
دست می‌دهد و در برابر ما به صورت استدلال‌کنندهٔ بسیار
محترمی ظاهر می‌شود که در برابر اماکن مقدس دموکراسی
سر تعظیم فرود می‌آورد و به تقدیس آدمی اذعان می‌کند و
در مقابل جاذبه‌های سیاسی شیدمان و واندرولده^۲، و
بخصوص نوهٔ جسمانی خودش ژان لونگه کمر تکریم خم می
کند. خلاصهٔ کلام، مارکس که از زندگی تجربه‌ها آموخته
است، ثابت می‌کند که یکی از پیروان شایستهٔ کائوتسکی
است.

از کتاب فن‌اناپذیر جنگ داخلی در فرانسه، که صفحاتش

1. *Neue Rheinische Zeitung*

۲ Vandervelde ← یادداشت پای صفحهٔ ۱۰۸ مربوط به لونگه.

در زمان خود ما از زندگی تازه و پرتحرکی بهره‌ور است، کائوتسکی فقط سطرهائی را به عنوان شاهد می‌آورد که در آنها نظریه پرداز توانای انقلاب اجتماعی به بیان تباین جوانمردی کمونیان با وحشیگری خاص طبقه سوم حکومت ورسای پرداخته است. کائوتسکی این سطره‌ها را به تباهی کشانیده و به ابتذال رسانیده است. مارکس به صورت واعظ بشریت از هم‌گسیخته و حواری عشق کلی به نوع بشر جلوه می‌کند! درست مثل این که از بودا یا لئو تولستوی^۳ صحبت کنیم... از طبیعی هم طبیعی‌تر است که در مقابل آن تبلیغات بین‌المللی که مردان کمون را رجاله و زنان کمون را بدکاره نمایان می‌ساخت، در مقابل اتهامات زشتی که برای جنگجویان مغلوب قیافه‌ای را می‌ساخت که از تخیل منحط طبقه متوسط غالب ترشح کرده بود، مارکس مجبور بود بر آن خصایل محبت و شرافتی تکیه کند که پیشتر اوقات روی دیگر سکه بی‌ارادگی بود. مارکس مارکس بود. نه فضل فروشی میان تهی بود و نه هم مدافع قانونی انقلاب: وی تحلیلی علمی از کمون را با دفاع انقلابی از آن ترکیب کرده بود؛ نه تنها توضیح داد و انتقاد نمود، بلکه به دفاع پرداخت و مبارزه کرد. اما با تأکید بر ملایمت کمون که شکست خورد، جای تردید در اقداماتی که کمون بایستی کرده باشد تا شکست نخورد باقی نگذاشت.

مؤلف جنگ داخلی کمیته مرکزی، یعنی نمایندگان شورای گارد ملی آن روز، را متهم می‌کند که جای خود را

۳. تولستوی، لو (۱۸۲۸-۱۹۱۰) نویسنده نامدار روس. «جنگ و صلح، آناکارینا، رستاخیز...»

زودتر از حد لزوم به کمون انتخابی وا گذاشت. کائوتسکی دلیل چنین ملامتی را «نمی‌فهمد». این نافرمانی صادقانه یکی از نشانه‌های تنزل فکری کائوتسکی در مورد مسائل کلی انقلاب است. بنابر نظر مارکس، مقام اول در امور بایستی به هیأت صرفاً مبارزی، یعنی مرکزی برای شورش و برای عملیات نظامی علیه ورسای، داده شده باشد نه به مرکز سازمان یافته حکومت دموکراسی کارگری. نوبت این مرکز بعد می‌رسید.

مارکس کمون را متهم می‌کند که در دم به ورسای حمله نکرد و وضع تدافعی به خود گرفت، وضعی که همواره «مردمی‌تر» جلوه می‌کند، و امکان بیشتر به توسل به قوانین اخلاقی و به تقدس زندگی آدمی می‌دهد. اما در شرایط جنگ داخلی هرگز به پیروزی نمی‌انجامد. از سوی دیگر مارکس قبل از هر چیز و بیشتر از هر چیز خواستار پیروزی انقلابی بود. هیچ‌جا، حتی با یک کلمه، این اصل را القا نمی‌کند که دموکراسی چیزی است که بالاتر از مبارزه طبقاتی قرار دارد. بعکس، باید دید که مارکس، نه آن سردبیر جوان «روزنامه» این بلکه مؤلف پخته سرمایه (کاپیتال) است؛ مارکس راستین ما با آن یالهای انبوه چون شیر که هنوز زیر دست آرایشگران مکتب کائوتسکی نیفتاده است، با چه تحقیر پرمایه‌ای از «جو تصنعی حکومت پارلمانی» سخن می‌گوید، حکومتی که در آن کوتوله‌هایی جسمی و روحی مانند تی‌یر غول جلوه می‌کنند! بعد از انتشار جزوه خشک و فضل‌فروشانه کائوتسکی، جنگ داخلی مانند باد توفنده‌ای عمل می‌کند که فضا را صاف و

روشن می‌سازد.

با وجود تهمتهای کائوتسکی، میان مارکس و این نظریه که دموکراسی آخرین و مطلق‌ترین و عالیترین محصول تاریخ است هیچ‌وجه مشترکی نیست. گسترش جامعه طبقه متوسط، که دموکراسی معاصر از آن سربر آورده است. بهیچ روی نماینده سیر آن دموکراسی کودنی نیست که پیش از جنگ در رؤیای بزرگترین خیالباف سوسیالیست درباره دموکراسی - یعنی ژان ژورس^۴، و اکنون در رؤیای فاضلترین فضل فروش - یعنی کارل کائوتسکی، بوده است. مارکس در حکومت امپراتوری ناپلئون سوم «تنها صورتی از حکومت» را می‌بیند «که در زمان آن طبقه متوسط امکان حکومت بر مردم را از دست داد حال آن که طبقه کارگر هنوز آن را بدست نیاورده بود.» بدین ترتیب، در نظر مارکس، بناپارت‌گرایی^۵ آخرین صورت قدرت طبقه متوسط است، نه دموکراسی. ممکن است فرهیختگان بگویند که مارکس اشتباه می‌کرد زیرا که امپراتوری بناپارتی برای مدت نیم قرن جای خود را به «جمهوری دموکراتی» داد. اما مارکس اشتباه نمی‌کرد. در عمق مطلب حق با او بود. جمهوری سوم دوره پوسیدگی کامل دموکراسی بوده است. بناپارت‌گرایی در بازار بورس

۴. ژورس، ژان Jean Jaurès (۱۸۵۹-۱۹۲۴)، سیاستمدار فرانسوی. مؤسس حزب

جامعه‌گرای فرانسه در ۱۹۰۱ و همکار در تأسیس حزب جامعه‌گرای SFIO

۵. بناپارت‌گرایی Bonapartism اصطلاحی مارکسیستی است، که مبین حکومتی دیکتاتوری یا رژیم داری رنگی از دیکتاتوری که در دوره‌ای زمامدار است که حکومت طبقاتی تأمین نیست؛ بنای آن بیشتر بر دیوانسالاری دولت و نیروهای پلیس و نظامیان است تا بر احزاب پارلمانی یا جنبش توده‌ای. [ن]

جمهوری پوانکاره - کلمانسو تجلی صیقلی تری داشت تا در امپراتوری دوم. راست است که جمهوری سوم تاج امپراتوری بر تارک نداشت، اما در عوض سایه تزار روسیه بر روی آن تصویر انداخته بود.

مارکس در ارزشیابی که از کمون کرده با کمال دقت از سکه های از رواج افتاده اصطلاحات دموکراتی اجتناب کرده است. می نویسد: «کمون پارلمان نبود بلکه بنیانی کارگری بود، و در خود قوه های اجراکننده و قانونگذار را یکی کرده بود.» مارکس در مقام اول صورت خاص دموکراتی کمون را پیش نمی کشد بلکه به جوهر طبقاتی آن توجه دارد. می دانیم که کمون ارتش منظم و پلیس را منحل کرد و امر به ضبط دارائی کلیسا داد. کمون این کارها را با حقی که از دیکتاتوری انقلابی پاریس کسب کرده بود اجرا کرد بی آنکه از دموکراسی کلی کشور که در آن زمان صورت «قانونی تر» آن در انجمن ملی تی.یر. دیده می شد اجازه بگیرد. اما انقلاب با آرای عمومی به منصفه بروز نمی رسد. مارکس می گوید: «انجمن ملی نه چیزی بیشتر بود و نه چیزی کمتر از یکی از فروع انقلاب که تجسم راستین آن پاریس مسلح بود.» و این چقدر با دموکراسی صوری فاصله دارد!

مارکس می گوید: «لازم بود که نظامات کمون در پاریس و در مراکز فرعی اجرا شود و دستگاه حکومت مرکزی در شهرستانها به حکومت مردمی تولیدکنندگان تسلیم گردد.» پس مارکس مسأله پاریس انقلابی را نه با توجه به پیروزی آن به مجمع ظریف مؤسسان می نگرد بلکه نگران

يك سازمان متمرکز کمون‌هاست که به‌جای آنکه براساس اصول خارجی دموکراسی ساخته شده باشد پایه‌اش بر اصالت حکومت مردمی تولیدکنندگان باشد.

از دلایل کائوتسکی علیه قانون اساسی شوروی نامستقیم بودن انتخابات است که با قوانین تثبیت شده دموکراسی طبقه متوسط مغایرت دارد. مارکس نهاد کارگری پیشنهادی برای فرانسه را با این عبارتها مشخص می‌کند: «اداره امور کلی کمونهای ده هر بخش به انجمن نمایندگان مختاری که در شهر عمده آن بخش تشکیل می‌شود محول گردد و انجمنهای بخش به نوبت خود نمایندگان به مجمع ملی که مقر آن در پاریس است بفرستند.»

بطوری که می‌بینیم مارکس، به‌هیچ‌وجه از درجه‌های مختلف انتخابات نامستقیم کوچکترین نگرانی نداشت، و این تا جایی بود که مربوط به سازمان کشوری خود طبقه زحمتکش می‌شد. در چارچوب دموکراسی طبقه متوسط نامستقیم بودن انتخابات موجب درهم‌شدن خطوط فاصل بین حزبها و طبقه‌ها می‌شود، اما در «حکومت مردمی تولیدکنندگان»، یعنی در حکومت طبقاتی کارگران، نامستقیم بودن انتخابات مسأله‌ای سیاسی نیست بلکه از مقتضیات فنی حکومت مردم بر مردم است، و تا حدودی ممکن است دارای همان مزایایی باشد که در قلمرو سازمان اتحادیه‌های کارگری برقرار است.

صاحبان غرض در دموکراسی از نابرابری تعداد نمایندگان کارگران و دهقانان خشمگین هستند، اما در قانون اساسی شوروی این نابرابری بازتاب تفاوت نقش-

های انقلابی شهر و روستاست. مارکس می نویسد: «کمون میل داشت که تولید کنندگان روستائی را زیر رهبری فکری شهرهای مرکزی بخشهای آنها قرار دهد و بدین ترتیب کارگران شهری را نگاه دارندگان طبیعی منافع آنان سازد.» مسأله این نبود که بر روی کاغذ دهقان با کارگر شهری مساوی شناخته شود بلکه دهقان از نظر معنوی می بایست به سطح کارگر ارتقا پیدا کند. مارکس درباره همه مسائل کشوری کارگری براساس پویائی انقلابی نیروهای زنده تصمیم می گیرد نه برطبق رفت و آمد سایه ها بر روی پرده های بازاری حکومت دموکراسی. کائوتسکی برای به انتهای حد رسانیدن عدم توازن مغزی خود منکر قدرت جهانی شوراها را می گوید، بر این پایه که مرزی قانونی بین طبقه زحمتکش و طبقه متوسط وجود ندارد. کائوتسکی منشأ قدرت قراردادی دیکتاتوری شوروی را در ماهیت نامشخص تقسیمات اجتماعی درمی یابد. مارکس درست عکس این را می بیند: «کمون شکل حکومتی فوق العاده کشدار بود حال آنکه شکل های دیگر حکومت مقدم بر آن متحمل محدودیت بسیار بودند. راز آن در این نهفته است که کمون در جوهر خود حکومت طبقه کارگر بود و نتیجه مبارزه بین طبقه تولیدکنندگان و طبقه صاحبان درآمدهای اختصاصی، و شکلی سیاسی بود که از مدتی پیش جست و جو می شد و به وسیله آن ممکن بود آزادی اقتصادی کار تحقق پذیرد.» راز کمون عبارت از این بود که در واقع در ذات خود يك حکومت طبقه کارگر بود. این راز، که مارکس آن را

برملا ساخته است، برای کائوتسکی هنوز رازی است که باهفت مهر ممهور شده است.

فریسیان^۶ دموکراسی با خشم از اقدامهای ستمگرانه حکومت شوروی در بستن روزنامه‌ها و در توقیفها و اعدامها سخن می‌گویند. مارکس به «سوءاستفاده‌های زشت مزدوران مطبوعاتی» و به سرزنشهای «نظریه بافان خوش نیت طبقه متوسط» در باره شدت عملهای کمون چنین پاسخ می‌گوید: «ورسای نشینان که به آتش جنگهای علنی خونینی که علیه پاریس افروخته بودند قانع نبودند می‌کوشیدند که محرمانه با فساد و دسیسه در آن رخنه کنند. آیا کمون می‌توانست در چنان زمانی بی‌آنکه بی‌شرمانه به رسالت خود خیانت کند همان صورتهای عادی آزادی‌گرا را مراعات کند که گوئی صلح کامل در اطراف آن برقرار است؟ اگر حکومت کمون در روحیه با حکومت تی‌پر برابری می‌کرد دیگر مجال برای تعطیل روزنامه‌های حزب در پاریس یا حذف روزنامه‌های کمون در ورسای نمی‌ماند.» بدین ترتیب آنچه را کائوتسکی به نام اصول مقدس دموکراسی خواستار است مارکس با انگت خیانت در امانتی شرم‌آور قرین می‌سازد.

در مورد ویرانگری که کمون به آن متهم است و اکنون حکومت شوروی در مظان آن اتهام است مارکس از آن با عنوان «مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر و نسبتاً بی‌اهمیت در منازعه‌ای غول‌آسا بین نظام نوزاد و نظام کهن در حال

۶. «فریسیان»، یکی از دو فرقه دینی و سیاسی یهود که افراطی بود و تا ۱۳۵ م. فعالیت داشت. فرقه دیگر «صدوقیان» بود.

سقوط یاد می‌کند.» در هر جنگی از ویرانی و بیرحمی گریزی نیست. فقط چاپلوسان می‌توانند این دو کار را «در جنگی که بین بردگان و کسانی که بر آنان ستم می‌کنند درگیر می‌شود» و به قول مارکس عادلانه‌ترین جنگهاست جنایت بنامند و باز هم کائوتسکی، این مرد مخوفی که ما را متهم می‌سازد، در کتابش يك کلمه از این واقعیت سخن به میان نمی‌آورد که در وضع دفاع انقلابی دائمی از خویش هستیم زیرا که در جنگی شدید باستمگران جهانی درگیریم، «تنها جنگ عادلانه تاریخ».

و باز هم کائوتسکی موی می‌کند و مویه می‌کند که حکومت شوروی در دوره جنگ داخلی از روش سخت‌گروگان‌گیری استفاده کرده است؛ و بار دیگر مقایسه بیمورد و ناشرافتمندانه بین حکومت وحشی شوروی و حکومت مردمی کمون را پیش می‌کشد. عقیده مارکس در این باره روشن و قاطع‌ترین می‌افکند: «وقتی که تیر، هم از آغاز اختلاف، عمل انسانی تیرباران کردن کمونیان اسیر را به‌موقع اجرا گذاشت، کمون برای حفظ جان آنان چاره‌ای نداشت جز دست زدن به عادت پروس‌گروگان‌گرفتن. جان‌گروگانها بارها و بارها به‌تاوان تیرباران‌شدن اسیران از طرف ورسای‌نشینان برباد رفت. چگونه ممکن بود بعد از حمام خونی که سربازان ماک ماهون ورود خود به پاریس را با آن جشن گرفتند جان آن گروگانها مصون بمانند؟» و اینک ما، همصدا با مارکس، می‌پرسیم ممکن بود در شرایط جنگ داخلی رفتار دیگری شود در حالی که ضد انقلاب، که بخش قابل توجهی از سرزمینهای کشور

را زیر اشغال داشت، هر وقت که می‌خواست می‌توانست کارگران نامسلح و زنان و مادران آنان را بگیرد و تیرباران کند یا به‌دار آویزد؟ چه می‌توانستیم کرد جز این که تا می‌شد از این طبقه متوسط محبوب و مورد اعتماد، گروگان بگیریم و بدین ترتیب همه طبقه متوسط را زیر شمشیر داموکلس مسؤولیت متقابل قرار دهیم؟

دشوار نیست نشان دادن این که، روز به‌روز در طول جنگ داخلی، همه اقدامهای شدیدی که حکومت شوروی می‌کرد به‌عنوان وسایل دفاع انقلابی به آن تحمیل می‌شد. در اینجا به بیان جزئیات نمی‌پردازیم. اما برای آنکه محکی جزئی برای ارزیابی اوضاع مبارزه داده باشیم به یادخواننده می‌آوریم که در زمانی که گاردهای سفید با شرکت متحدان انگلیسی و فرانسویشان بی‌استثنا هر کمونیستی را که به‌دستشان می‌افتاد تیرباران می‌کردند، ارتش سرخ همه اسیران جنگی، از جمله افسران بلندپایه آنان، را از کشتن معاف کردند.

مارکس نوشته است: «طبقه کارگر، که وظیفه تاریخیش را کاملاً درک کرده و قهرمانانه مصمم به اجرای هرچه کاملتر وظیفه خود شده است، ممکن است به افراطهای زشت روزنامه‌نگاران مزدور و به‌توجه آگاهانه نظریه‌بافان خوش‌نیت طبقه متوسط، که مبتذلات باسماه‌ای جاهلانه و مهملات سرشتی خود را بالحن دانشمندان مبشران آثار منزه علمی بیان می‌کنند، با تبسمی از سر تحقیری ملایم پاسخ گوید.»

اگر نظریه‌بافان خوش‌نیت طبقه متوسط گاهی در

لباس نظریه پردازان بازنشسته بین الملل دوم ظاهر شوند
این امر حق مهمل بودن را از مهملات سرشتی آنان سلب
نمی کند.

درد یک قطار نظامی شوروی، ۱۹۲۰

www.iran-archive.com

درسهای کمون پاریس

هر بار که در تاریخ کمون پژوهش می‌کنیم آن را در سیمای تازه‌ای می‌بینیم؛ و این از برکت تجربه‌ای است که در مبارزه‌های انقلابی بعدی و، بالاتر از همه، از آخرین انقلاب‌های، نه تنها روسی بلکه آلمانی و مجارستانی نیز، کسب کرده‌ایم. جنگ فرانسه و آلمان انفجاری خونین بود و منادی کشتار بزرگ جهانی، کمون پاریس آذرخشی بود مبشر انقلاب جهانی کارگری.

کمون دلیری توده‌های کارگری، و استعدادشان برای یکپارچه شدن، و هنرشان برای فدا کردن خود در راه آینده را به ما نشان می‌دهد؛ اما در همان زمان بی‌استعدادی توده‌ها را در انتخاب مسیر، و بی‌تصمیمی آنها را در رهبری جنبش، و تمایل شوم آنها را به متوقف ماندن بعد از نخستین کامیابی‌ها، و در نتیجه دادن مجال تازه کردن نفس و استقرار مجدد در موضعها به دشمن را، نمایان می‌سازد.

کمون خیلی دیر تشکیل شد. برای آن امکان داشت که روز چهارم سپتامبر قدرت را قبضه کند، و اگر چنین کرده بود کارگر پاریسی می‌توانست با يك ضرب خود را در مقام رهبری کارگران کشور قرار دهد و مبارزه آنان را علیه همه نیروهای گذشته و علیه بیسمارک، و نیز علیه تی‌یر رهبری کند. اما این همه به دست یاهو گویان دموکرات،

یعنی نمایندگان پاریس در مجلس افتاد. طبقه زحمتکش پاریس نه حزبی داشت و نه رهبرانی که به سبب مبارزه-های قبلی با آنان پیوند نزدیک یافته باشد. افراد طبقه متوسط خرده پای میهن پرست، که خود را جامعه گرامی پنداشتند و چشم پشتیبانی از طرف کارگران را داشتند، در واقع نسبت به یکدیگر بی اعتماد بودند. آنان موجب شدند که اعتماد طبقه کارگر به خودش متزلزل شود؛ پیوسته در پی یافتن حقوقدانان نامور و روزنامه نگاران و نمایندگان مجلس، باتوشه‌ای فقط مرکب از مشتی عبارتهای انقلابی، بودند تا رهبری جنبش را به آنان واگذارند.

همان دلیلی که موجب شد فاور^۱، پیکار^۲ و گارنیه-پاژ^۳ و شرکا در چهارم سپتامبر در پاریس به قدرت برسند مجال داد که پل بنکور^۴، وارن^۵ و رنودل^۶ و بسیاری دیگر، چندی اربابان حزب طبقه کارگر شوند.

۱. فاور، ژول Jules Favre ، (۱۸۰۹-۱۸۸۰)، وکیل دعاوی و سیاستمدار فرانسوی. جمهوریخواه، عضو حکومت دفاع ملی، عضو آکادمی فرانسه.

2. Picard

۳. لوئی انتوان گارنیه پاژ Louis-Antoine Garnier-Pages (۱۸۰۳ تا ۱۸۷۸)، و ژول فاور Jules Favre (۱۸۰۹ تا ۱۸۸۰) ارنست پیکار Ernest Picard (۱۸۲۱ تا ۱۸۷۷): جمهوریخواهان طبقه متوسط میانه‌رو؛ وزیران دولت تییر Thiers ، درهم-کوبندگان کمون پاریس. [ن]

۴. پل بنکور، ژوزف Joseph Paul- Boncour ، (۱۸۷۳-؟)، روزنامه نگار و سیاستمدار فرانسوی. نماینده مجلس، وزیر کار، سنااتور، نخست‌وزیر. طرفدار جدی جامعه ملل بود.

5. A. Varenne

۶. پییر رنودل P. Renaudel (۱۸۷۱ تا ۱۹۳۵) و ژوزف پل بنکور- Joseph Paul Boncour (۱۸۷۳ - ؟) الکساندر وارن Alexandre Varenne (۱۸۷۰ تا ۱۹۴۷) رهبران حزب سوسیالیست فرانسه، میهن پرستان افراطی سوسیال در جنگ جهانی اول. [ن]

رنودلها و پل بنکورها، حتی لونگه‌ها و پرسمانها^۷، به حکم علائق و نیز عادت‌های روشنفکریشان به ژول فاور و ژول فری^۸ نزدیکترند تا به طبقه کارگرانقلابی. عبارت-پردازیهای جامعه‌گرا مآبانه آنان چیزی جز نقابی تاریخی نیست که به آنان مجال می‌دهد خود را بر توده‌ها تحمیل کنند؛ و درست به سبب آنکه فاور و سیمون و پیکار و دیگران از يك سلسله عبارت دموکراتی و آزادیخواهانه استفاده و سوءاستفاده کردند پسران و پسرزادگان آنان باید به عبارت‌پردازیهای جامعه‌گرا مآبانه توسل جویند. اما پسران و نوگان همچنان لایق پدران خود باقی مانده‌اند و به کار خود ادامه می‌دهند. و وقتی که لازم آید که نه درباره گروهی از وزیران، بلکه درباره داشتن این مسأله خیلی مهمتر تصمیم گرفته شود که کدام طبقه باید در فرانسه به قدرت برسد رنودل و وارن ولونگه و همانندهای آنان در اردوگاه میلران، همکار گالیفه قصاب کمون، قرار می‌گیرند... وقتی که ژاژخوایان انقلابی تالارها و پارلمان خود را، در زندگی حقیقی، با انقلاب رویاروی می‌بینند هرگز آن را بازنمی‌شناسند.

حزب کارگران - حزب راستین کارگران - دستگاهی برای نماینده‌های پارلمانی نیست؛ بلکه تجربه انباشته و سازمان‌یافته طبقه کارگر است. فقط با کمک این حزب - که بر تاریخ کامل گذشته‌اش استوار است - می‌توان از

7. Pressemane

۸. فری، ژول Jules Ferry (۱۸۳۲-۱۸۹۳)، سیاستمدار فرانسوی. وقتی وزیر آموزش و پرورش بود تحصیلات رایگان را اجرا کرد و در وزارت خارجه به توسعه مستعمرات پرداخت.

جنبه نظری، راه گسترش و مرحله‌های مختلف آن را پیش-بینی کرد و دستورهای لازم برای کار را از آن بیرون کشید، و طبقه کارگر را از این که همیشه تاریخ خود را از نو آغاز کند، و نیز از تردید و از بی‌تصمیمی و اشتباه، بازداشت.

طبقه کارگر پاریس چنین حزبی نداشت - جامعه-گرایان طبقه متوسط، که در کمون می‌لولیدند، چشم به آسمان می‌دوختند و انتظار معجزه‌ای یا رهبری پیمبرانه‌ای داشتند، با تردید عمل می‌کردند، و در همان حال توده‌ها کورانه با دست مالیدن راهی می‌جستند و از بی‌تصمیمی بعضی و هوسبازی بعضی دیگر سرگیجه گرفته بودند. نتیجه آن که انقلاب در میان آنان خیلی دیر ظهور کرد، زمانی که پاریس در حلقه محاصره بود - شش ماه گذشت تا طبقه کارگر توانست درسهای انقلابهای گذشته و جنگهای زمان سابق و خیانت‌های مکرر دموکراسی را به یاد آورد و قدرت را در دست گیرد.

ثابت شد که این شش ماه فرصت از دست رفته جبران‌ناپذیری بود. هرگاه حزبی با عمل متمرکز انقلابی در سپتامبر ۱۸۷۰ در رأس طبقه کارگر فرانسه بود، تمام تاریخ فرانسه و همه تاریخ بشر در مسیر دیگری قرار می‌گرفت.

اگر در هجدهم مارس قدرت به دست کارگران پاریس افتاد نه از آن روی بود که قدرت بعمد قبضه شده باشد، بلکه بدان سبب بود که دشمنان پاریس را ترك گفته بودند. این دشمنان زمینه را به طور مداوم از دست می‌دادند؛

کارگران آنان را خوار می‌شمردند و دشمن می‌داشتند، طبقه متوسط خرده‌پا دیگر به آنان اعتماد نداشت و طبقه متوسط بالا می‌ترسید که آنان دیگر قدرت دفاع از خود را نداشته باشند. سربازان، خصم افسران بودند. دولت از پاریس گریخت تا نیروهای خود را در جای دیگری متمرکز سازد. در این هنگام بود که طبقه کارگر حاکم بر وضعیت شد.

اما این واقعیت را فقط روز بعد دریافت. انقلاب بنحوی نامنتظر سررسید.

این نخستین توفیق منشأ دیگری برای بی‌ارادگی بود. دشمن به ورسای گریخته بود. آیا این خود پیروزی نبود؟ در آن لحظه درهم شکسته شدن دستگاه حکومت ممکن بود تقریباً بی‌ریختن خون صورت بپذیرد. در پاریس ممکن بود همه وزیران، تی‌یر را در رأس آنان، به اسارت گرفت. هیچ‌کس برای دفاع آنان دست بلند نمی‌کرد. اما سازمانی از يك حزب متمرکز وجود نداشت تا نظر جامعی درباره وقایع و وسایل خاصی برای اجرای تصمیمهای خود داشته باشد.

باقیمانده پیاده‌نظام نمی‌خواست به ورسای عقب‌نشینی کند. رابطه بین افسران و سربازان به‌موئی بسته بود. اگر دستگاه مرکزی اداره‌کننده‌ای در پاریس بود چند صد نفر، و حتی چند ده نفر، از کارگران مطمئن و ارادتمند را جزء ارتشی که عقب‌نشینی می‌کرد جا می‌داد (امکان این کار بود) و به آنان تعلیم می‌داد که به‌آتش نارضائی سربازان از افسران دامن بزنند و از نخستین

لحظهٔ روانی مساعد استفاده کنند و سربازان را از بند افسرانشان آزاد سازند و به پاریس بازگردانند تا با ملت متحد شوند. بنا بر تأیید خود پشتیبانان تی‌پیر این کار تحقق‌پذیر بود. اما حتی يك تن به فکر این کار نیفتاد. اصلاً کسی نبود که به فکر چنین کاری بیفتد. وانگهی در گرماگرم چنان رویدادهای بزرگ چنین تصمیم‌هایی فقط به وسیلهٔ حزبی انقلابی گرفته تواند شد که خواستار انقلاب باشد و خود را برای آن آماده کند، و گنج نشود؛ به وسیلهٔ حزبی که عادت کرده باشد به داشتن نظر جامع و نترسیدن از عمل کردن.

حزبی عملی، و درست همان چیزی که کارگران فرانسوی نداشتند.

کمیتهٔ مرکزی گارد ملی در حقیقت در حکم شورای نمایندگان کارگران مسلح و طبقهٔ خرده‌پاست. چنین شورائی که مستقیماً به وسیلهٔ توده‌هایی که راه انقلاب را برگزیده‌اند انتخاب شده است ابزاری عالی برای عمل است. اما در عین حال، و درست به سبب ارتباط مقدماتی و بیواسطه با توده‌هایی که در حالتی هستند که انقلاب آنان را در بر بوده است، نه تنها جنبه‌های قوی بلکه جنبه‌های ضعیف توده‌ها را نیز منعکس می‌سازد؛ و در آغاز جنبه‌های ضعیف را بیشتر از جنبه‌های قوی منعکس می‌کند: روح بی‌تصمیمی و انتظار و گرایش به فعال نبودن بعد از نخستین موفقیتها.

کمیتهٔ مرکزی گارد ملی نیاز به رهبری شدن داشت. لازم بود سازمانی باشد که تجربهٔ سیاسی طبقهٔ زحمتکش

را تجسم بخشید و همیشه، نه تنها در کمیته مرکزی بلکه، در لشکرها، و در گردانها، و در ژرفترین بخشهای طبقه کارگر فرانسوی حاضر باشد. حزب می توانست به وسیله شوراهای نمایندگان، در صورتی که این شوراها عضو گارد ملی بودند، با توده ها تماس دائم داشته باشد و وضع روحی آنها را بداند. مرکز رهبری آن می توانست هر روز شعاری را برگزیند که به وسیله جنگجویان حزب به میان توده ها راه یابد و فکر و اراده آنها را متحد کند.

هنوز حکومت که به ورسای عقب نشسته بود به ورسای نرسیده بود که گارد ملی با شتاب شانه از زیر بار مسؤولیت، درست در همان لحظه ای که مسؤولیت بسیار خطیر بود، خالی کرد. کمیته مرکزی به فکر انتخابات «قانونی» برای کمون افتاد. و با شهرداران پاریس وارد مذاکره شد تا برای خود پوششی از «قانونی بودن» فراهم سازد.

اگر در همان زمان حمله شدیدی به ورسای پی ریزی شده بود، مذاکره با شهرداران حيله ای جنگی می بود که از دیدگاه نظامی موجه می نمود و با هدف مطابقت داشت. اما حقیقت این بود که این مذاکرات به منظور آن انجام می شد که معجزه ای مبارزه را متوقف سازد. طبقه متوسط خرده پای تندرو (رادیکال) و جامعه گرایان غیر واقع بین، که به «قانونی بودن» احترام می گذاشتند، و مردانی مانند نمایندگان و شهرداران و مانند آنان که جزئی از دولت «قانونی» بودند، در ته دل امیدوار بودند که در لحظه ای که پاریس زیر پوشش کمون «قانونی» قرار گیرد تی یسر محترمانه در برابر پاریس انقلابی ایست کند.

در این مورد اصول مقدس فدراسیون و خودمختاری پشتیبانهای بی ارادگی و بی تصمیمی بودند: می بینید، پاریس يك کمون در میان کمونهای متعدد دیگر است. پاریس نمی خواهد هیچ چیز را به هیچ کس تحمیل کند؛ قصد ندارد برای دیکتاتوری مبارزه کند، مگر این که صحبت از «دیکتاتوری نمونه» باشد.

خلاصه کلام، منظوری نبود جز اینکه به جای انقلاب کارگری، که در حال گسترش بود، خودمختاری کمونی، که اصلاحی در طبقه متوسط خورده پا شمرده می شد، پایه گذاری شود. وظیفه راستین انقلابی عبارت از آن بود که در سراسر کشور قدرت برای طبقه کارگر تأمین شود. پاریس می بایست مبنا و پایگاه و نقطه اتکای این کار باشد. برای رسیدن به این هدف لازم بود که ورسای بی فوت وقت مسخر گردد و محرکان و سازمان دهندگان و نیروهای مسلح به سراسر فرانسه گسیل شوند. لازم بود که با همدلان تماس برقرار گردد و مرددان به راه آورده شوند و مخالفت رقیب درهم کوفته شود. به جای پیروی از این خط مشی هجوم و حمله - که تنها راهی بود که به نجات وضع منتهی می شد - رهبران پاریس سعی کردند در خودمختاری کمونی خود منزوی شوند: اگر کسی به آنان حمله نکند آنان به کسی حمله نخواهند کرد، هر شهری حق مقدس خودمختاری را داراست. این زمزمه آرمانگرایانه - که از نوع هرچ و مرجهای این جهانی است - در واقع سرپوشی بود برای بزدلی در مقابل عملی انقلابی که حق این بود که تا رسیدن به مقصد بی انقطاع دنبال شود،

و گرنه نمی بایستی آغاز گردد...

خصوصیت با سازمان سرمایه‌داری - که از دلبستگی طبقه متوسط خرده‌پا به استقلال محلی و خودمختاری به ارث رسیده بود - بی‌تردید جنبه ضعیف بخشی از طبقه کارگر فرانسه است. خودمختاری برای هر ناحیه، برای بخشها، برای گردانها، برای شهرها، در نظر برخی انقلابیان بالاترین تضمین است برای فعالیت راستین و استقلال فردی. اما خبطی است بزرگ که این خبط برای طبقه کارگر فرانسوی خیلی گران تمام شد.

برای حفظ گروهها و زیر گروههای مختلف طبقه کارگر، و مصالح جزئی آنها و رهبران بخشهای کوچک و مدیران محلی آنها جنگی به صورت «مبارزه با مرکزگرائی مستبدانه» یا انضباط «خشک» درمی‌گیرد. همه طبقه کارگر، می‌تواند با حفظ اصالت فرهنگی و تمایلات متنوع سیاسی بنحوی اصولی و استوار و بی‌ماندن در کشاکش رویدادها عمل کند و در هر زمان ضربه‌های کشنده خود را به قسمتهای ضعیف دشمن فرود آورد، به شرط آنکه در رأس آن، در بالای بخشها و ناحیه‌ها و گروهها، دستگاهی متمرکز باشد که با انضباطی آهنین به هم پیوسته باشد. گرایش به سوی استقلال داخلی، به هر صورت که باشد، میراثی است از گذشته درگذشته. هرچه زودتر کمونیسم فرانسوی، کمونیسم جامعه‌گرا و کمونیسم سندیکائی، خود را از این میراث برهاند برای انقلاب کارگری آن بهتر خواهد بود.

حزب انقلاب را به اراده خود نمی آفرینند؛ زمان قبضه کردن قدرت را به دلخواه خود معین نمی کند؛ اما فعالانه در رویدادها مداخله می کند، در هر لحظه در وضع روحی توده های انقلابی نفوذ، و قدرت مقاومت دشمن را برآورد می نماید و مناسبترین لحظه برای عمل قطعی را در نظر می گیرد. این دشوارترین جنبه مسأله است. حزب تصمیمی ندارد که برای همه موارد معتبر باشد. آنچه مورد نیاز است نظریه ای است دقیق، و تماس صمیمانه با توده ها، و درک موقعیت، و دید انقلابی، و ثبات عزم زیاد. هرچه حزب انقلابی در همه قلمروهای مبارزه زحمتکشانش عمیقتر نفوذ کند، و هر قدر بر اثر وحدت هدف و انضباط متحدتر باشد زودتر و بهتر به انجام وظیفه اش موفق می شود.

دشواری کار عبارت است از داشتن سازمان این حزب متمرکز، که با انضباطی پولادین در داخل خود جوش خورده، و با جنبش توده ها و جزر و مد آن پیوند نزدیک داشته باشد. پیروزی بر قدرت دست نخواهد داد مگر به شرط يك فشار انقلابی نیرومند از سوی توده های رنجبر. اما در این عمل از داشتن عنصر آماده کننده گزیری نیست. هر قدر حزب پیشامد و زمان را بهتر درک کند، هرچه مبناهای مقاومت بهتر مهیا شده باشند، هر اندازه نیروها و نقشهای آنها بهتر توزیع شده باشند توفیق یقین تر و تلفات کمتر خواهد بود. کار سیاسی و جنگی برای قبضه کردن قدرت داشتن همبستگی است بین عملی که با دقت تهیه شده باشد، و جنبش توده ها.

مقایسه ۱۸ مارس ۱۸۷۱ با ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ از این

دیدگاه بسیار آموزنده است. در پاریس از ابتکار در عمل، از طرف محافل رهبری انقلاب کوچکترین اثری نیست. طبقه کارگر که از طرف حکومت طبقه متوسط مسلح شده است در حقیقت صاحب شهر است، همه وسایل مادی قدرت را در اختیار دارد - توپ و تفنگ در دست آنان است، اما خود به آن وقوف ندارد. طبقه متوسط کوشش می‌کند که اسلحه را از غول پس بگیرد: می‌خواهد توپ را از طبقه کارگر بدزدد. این کوشش شکست می‌خورد. حکومت با ترس و لرز از پاریس به ورسای می‌گریزد. میدان رزم از رقیب خالی است. اما فقط روز بعد طبقه کارگر می‌فهمد که صاحب پاریس است. «رهبران» در قفای رویدادها حرکت می‌کنند، وقتی آنها را ثبت می‌کنند که صورت پذیرفته‌اند. و هرچه در قوه دارند به فعل درمی‌آورند تا لبه تیغ انقلاب را کند کنند.

در پتروگراد حوادث به صورت دیگری گسترش یافت. حزب با عزم استوار و مصممانه برای گرفتن قدرت به حرکت درآمد، مردانش همه جا بودند، هر موضع را تحکیم می‌کرد و هر شکاف را، که میان کارگران و پادگانها در يك طرف و حکومت در طرف دیگر آن بود، وسیعتر می‌ساخت.

تظاهرات مسلحانه روزهای ماه ژوئیه از عملیات شناسائی وسیعی بود که حزب انجام داد تا درجه تماس نزدیک بین توده‌ها و قدرت مقاومت دشمن را بسنجد. عملیات شناسائی به زد و خورد بین پاسداران انجامید. ما عقب رانده شدیم، اما در عین حال این عمل ارتباطی بین حزب و اعماق توده‌ها برقرار کرد. ماههای اوت، سپتامبر

و اکتبر شاهد مد انقلابی عظیمی بود: حزب از آن استفاده کرد و تکیه‌گاه‌های خود در میان طبقه کارگر و پادگانها را به تعداد قابل توجهی افزایش داد. پس از آن هماهنگی بین تهیه پنهانی مقدمات و عمل توده‌ای تقریباً خودبخود صورت می‌پذیرد. تاریخ تشکیل کنگره دوم شوراهای برای ۲۵ اکتبر (سوم آبان) معین شده بود. همه برانگیختنهای قبلی ما برای این بود که به قبضه کردن قدرت به وسیله کنگره کشانیده شود. بدین ترتیب روز ۲۵ اکتبر از پیش برای واژگون کردن حکومت معین شده بود. این وضع کاملاً برای دشمن معلوم بود. کرنسکی و مشاورانش نمی‌توانستند از هر اقدامی برای تقویت خود در پتروگراد در لحظه قاطع، ولو برای مدتی کوتاه، خودداری کنند. پس لازم بود که بیشتر بخش شورشی پادگان را از پتروگراد به خارج بفرستند. ما، از جانب خود، از این تلاش کرنسکی استفاده کردیم تا آن را سرچشمه منازعه تازه‌ای قرار دهیم، و این کار اهمیتی قاطع داشت. علناً حکومت کرنسکی را متهم کردیم که مصمم است يك سوم پادگان پتروگراد را، نه به ملاحظات نظامی بلکه برای توطئه‌های ضدانقلابی نقل و انتقال دهد - و این اتهام بعدکتاباً در يك سند رسمی تأیید شد. این منازعه ما را باز به پادگان نزدیکتر کرد و برای آن وظیفه‌ای کاملاً مشخص معین کرد: و آن پشتیبانی از کنگره شوراهای بود که برای ۲۵ اکتبر معین شده بود. و چون دولت، هرچند بنحوی بسیار ضعیف، اصرار داشت که پادگان به خارج فرستاده شود ما در شورای پتروگراد، که در دست خودمان بود، يك کمیته انقلابی جنگ ایجاد

کردیم، به بهانه اینکه در دلایل نظامی این نقشه دولت تحقیق کند.

بدین ترتیب ما یک عامل نظامی خالص در رأس پادگان پتروگراد داشتیم که در واقع عامل قانونی شورش مسلحانه بود. در همان زمان کمیسرهایی (کمونیست) در همه واحدهای نظامی و همه مخزنهای نظامی و مانند آنها معین کردیم. سازمان سری نظامی وظایف فنی خاصی انجام داد و برای کمیته انقلابی جنگ جنگجویانی بسیار قابل اعتماد برای وظایف مهم نظامی فراهم آورد. کار اصلی که عبارت بود از آماده کردن و عملی ساختن و اجرای قیام مسلحانه آشکارا صورت پذیرفتند و چنان اصولی و ماهرانه، که حکومت طبقه متوسط که کرنسکی در رأس آن بود درست نفهمید که در مقابل دیدگانش چه روی می دهد (در پاریس طبقه کارگر فقط روز بعد فهمید که برآستی پیروز شده است - پیروزی که خود بعمد در طلب آن برنیامده بود - و صاحب اختیار موقعیت است. در پتروگراد عکس آن بود - حزب ما که بر کارگران و پادگان تکیه کرده بود قدرت را قبضه کرد، طبقه متوسط شبی را تقریباً به آرامی گذراند و صبح روز بعد دریافت که سکان کشتی کشور در دست کسانی است که گور او را کنده اند.)

اما درباره خط مشی جنگی اختلاف عقیده بسیار در حزب ما حکمفرما بود.

همانطور که دانسته است، جزئی از کمیته مرکزی خود را با قبضه کردن قدرت مخالف اعلام کرد، زیرا که معتقد بود هنوز موقع این کار نرسیده است، و پتروگراد

از بقیه کشور و طبقه کارگر از طبقه دهقان جداست،
و از این قبیل.

بعضی رفیقان دیگر معتقد بودند که ما برای عناصر
توطئه نظامی اهمیت لازم را قائل نیستیم. یکی از عضوهای
کمیته مرکزی تقاضا داشت که تئاترالکساندرین، که جلسه
کنفرانس دموکراتی در آن منعقد بود محاصره شود و
دیکتاتوری از طرف کمیته مرکزی حزب اعلام گردد. او
می گفت: با متمرکز کردن تحریکهایمان و کارهای تهیه
نظامیان برای لحظه انعقاد کنگره دوم نقشه خود را برای
رقیب آشکار کرده ایم و به او امکان داده ایم که خود را آماده
کند و حتی يك ضربه پیشگیرانه بر ما وارد آورد. اما
تردید نیست که تلاش برای يك توطئه نظامی و محاصره
کردن تئاترالکساندرین عملی بود بسیار بیگانه با پیشرفت
حوادث و شاید هم سبب تشویش مردم می شد. ممکن بود
چنین اقدامی که پیش از گسترش منطقی مبارزه انجام
شود حتی در شورای پتروگراد که دارودسته ما در آنجا
غلبه داشت، در آن لحظه، موجب بی نظمی بزرگی شود،
خاصه در پادگان، که هنگهای دودل و خیلی کم قابل
اعتماد، در آنجا وجود داشتند، علی الخصوص هنگهای
سوار نظام. برای کرنسکی درهم شکستن توطئه ای که توده
منتظر آن نبود خیلی آسانتر بود تا حمله به پادگانی که
بیشتر از هر وقت موضع خود را، که دفاع از تعرض -
ناپذیری آن به نام کنگره آینده شوراها بود، تحکیم می کرد.
بنابراین اکثریت کمیته مرکزی نقشه احاطه کردن کنفرانس
دموکراتی را رد کردند، و چه خوب کردند. درباره جریان

پیشامد هم خیلی درست داوری شده بود: شورش مسلح، تقریباً بی خونریزی، درست در همان روزی که از پیش معین شده بود و به طور علنی، برای تشکیل کنگره دوم شوراها، پیروز گردید.

اما برای فنون جنگی نمی توان قاعده ای کلی قائل شد، بستگی به اوضاع خاص دارد. دیگر هیچ کس به جنگ با آلمانها معتقد نبود و سربازانی هم که کمتر از همه انقلابی بودند حاضر به ترك کردن پتروگراد برای رفتن به جبهه نبودند. و حتی اگر دلیل آنکه پادگان به طور کامل در کنار کارگران قرار گرفت همین بوده باشد، این دلیل وقتی قویتر شد که نقشه های کرنسکی آشکار گردید. اما این رفتار پادگان پتروگراد دلیل عمیقتری در وضع طبقه دهقان و گسترش جنگ جهانی داشت. اگر شکاف کوچکی در پادگان پیدا می شد و اگر کرنسکی امکان پشتیبانی از طرف چند هنگ را پیدا می کرد نقشه ما باشکست روبرو می شد. عناصر توطئه کاملاً نظامی (توطئه چینی و سرعت عمل زیاد) غلبه می کردند. و البته لازم می آمد که لحظه دیگری برای قیام در نظر گرفته شود. کمون هم امکان غلبه، حتی بر هنگهای دهقانی را داشت، زیرا که آن هنگها همه اعتماد و همه احترام خود را برای مرجع قدرت و برای فرماندهی از دست داده بودند. اما کمون در این راه قدمی برنداشت. در اینجا گناه به گردن روابط بین طبقه های دهقان و کارگرنیست، بلکه متوجه فنون جنگی انقلابی است.

در زمان حاضر وضع از نظر کشورهای اروپائی چگونه است؟ به هیچ روی پیشگویی در این مورد آسان

نیست. اما با کندی گسترش رویدادها، و باتوجه به این که حکومت‌های طبقه متوسط همه تلاش خود را برای استفاده از تجربه‌های گذشته مصروف می‌دارند می‌توان پیش‌بینی کرد که برای آن که طبقه کارگر همدردی سربازان را جلب کند باید در لحظه‌ای معین بر مقاومت کاملاً سازمان‌یافته‌ای غلبه کند. پس یک حمله ماهرانه و کاملاً بموقع از طرف انقلاب لازم است. وظیفه حزب این است که خود را برای این کار آماده کند. درست به این دلیل است که باید سرشت خود را به عنوان یک سازمان متمرکز بسط دهد، سازمانی که آشکارا جنبش انقلابی توده‌ها را رهبری کند و در خفا ابزار شورش مسلحانه باشد.

مسأله انتخابی بودن فرماندهی یکی از دلایل اختلاف گارد ملی و تی‌یر بود. پاریس از قبول فرماندهی که تی‌یر برگزیده بود سرپیچید. در نتیجه وارلن^۹ این تقاضا را کرد که کادر فرماندهی گارد ملی، از بالا تا پایین به وسیله مردان خود گارد انتخاب شوند. در اینجا است که کمیته مرکزی گارد ملی از پشتیبانی برخوردار شد.

این موضوع را باید از دو جنبه مورد توجه قرار داد: از جنبه سیاسی و از جنبه نظامی، که با یکدیگر پیوسته‌اند اما باید جداگانه در آنها به بررسی پرداخت. وظیفه سیاسی پیراستن گارد ملی بود از فرماندهی ضدانقلابی، انتخابی بودن تام و تمام تنها وسیله این کار بود زیرا که اکثریت گارد ملی از کارگران و طبقه متوسط خرده‌پا

9. Varlin

تشکیل شده بود، به علاوه شعار «انتخابی بودن فرماندهی» به پیاده نظام هم سرایت داده می‌شد. تی‌یر با یک ضربت از سلاح عمده خود، یعنی افسران ضد انقلابی، محروم می‌شد. برای تحقق یافتن این نقشه یک سازمان حزبی لازم بود که مردانش در تمام واحدها حضور داشته باشند. در یک کلمه، وظیفه عاجل انتخابی بودن فرماندهی این نبود که برای گردانها فرماندهان خوب تأمین کند، بلکه این بود که آنها را از فرماندهانی که نسبت به طبقه متوسط سرسپرده بودند رها سازد. انتخابی بودن در حکم گوه‌ای بود که ارتش را در امتداد خطوط طبقاتی به دو شقه کند. این وضع در دوره کرنسکی، بخصوص در روز پیش از اکتبر، برای ما پیش آمد.

اما رها ساختن ارتش از دستگاه فرماندهی قدیم به ناچار موجب ضعف همبستگی سازمانی و کم شدن نیروی رزمی می‌شود. قاعده کلی این است که فرماندهی انتخابی از دیدگاه فنی - نظامی خیلی ضعیف و از حیث حفظ نظم و انضباط ناتوان است. پس در لحظه‌ای که ارتش خود را از فرماندهی قدیم ضدانقلابی که بر آن ستم می‌کرد خلاص می‌کند، این مسأله پیش می‌آید که به آن یک فرماندهی انقلابی داده شود که قادر به انجام مأموریت خود باشد. و این مسأله را بهیچ روی نمی‌توان به وسیله انتخابات ساده حل کرد. پیش از آن که توده‌های سربازان تجربه لازم برای خوب انتخاب کردن فرماندهان پیدا کنند انقلاب به وسیله دشمن، که در انتخاب فرماندهی از تجربه‌های قرن‌ها استفاده می‌کند، مغلوب خواهد شد. روشهای دموکراسی

بی شکل (انتخاب ساده) باید تکمیل شود و تا حدی انتخاب از بالا جای آن را بگیرد. انقلاب باید هیأتی را خلق کند مرکب از سازمان‌دهندگان آزموده و شایان اطمینان که بتوان به آن اعتماد مطلق داشت و همه قدرت لازم برای انتخاب و انتصاب و تربیت فرماندهان را به آن تفویض کرد. اگر استقلال داخلی و خودمختاری برای انقلاب کارگری به طور کلی بغایت خطرناک باشد برای ارتش ده‌چندان خطر دارد. ما در مثال فاجعه‌آمیز کمون ناظر این امر بوده‌ایم.

قدرت کمیته مرکزی گارد ملی از حق انتخاب دموکراتی نشأت می‌کرد. در لحظه‌ای که کمیته مرکزی نیاز داشت که ابتکار خود در حمله را به حداکثر برساند، چون از رهبری حزب کارگری محروم بود سرگیجه گرفت و در نهایت شتاب قدرتهای خود را به نمایندگان کمون، که خواستار مبانی دموکراتی وسیعتری بودند، منتقل کرد. و در آن زمان بازی کردن با انتخابات اشتباهی بزرگ بود. اما وقتی که انتخابات انجام شد و کمون گردهم آمد لازم بود که همه چیز به یک ضربت در کمون متمرکز شود و هیأتی ایجاد گردد که دارای قدرت واقعی برای تجدید سازمان گارد ملی باشد؛ چنین نشد. پهلوی کمون انتخابی کمیته مرکزی باقی ماند؛ سرشت انتخابی سازمان اخیر به آن قدرتی سیاسی بخشیده بود که از برکت آن می‌توانست با کمون هم‌چشمی کند؛ اما در عین حال آن را از نیرو و استحکامی محروم می‌ساخت که لازمه موضوع نظامی صرفی بود که پس از سازمان کمون وجود آن را توجیه می‌کرد.

روش دموکراتی انتخابی بودن جز یکی از ابزارهایی که در دست طبقه کارگر و حزب آن است نیست. انتخابی بودن نه طلسم است و نه درمان همه دردها. روشهای انتخابی باید با روشهای انتصابی ترکیب شوند. قدرت کمیته از گارد ملی انتخابی ناشی می‌شد. اما پس از خلق شدن لازم بود گارد ملی را از بالا تا پایین تجدید سازمان دهد و به آن قدرت بخشد و رهبران قابل اعتماد بر آن بگمارد و رژیم با انضباطی شدید برقرار کند. اما کمون چنین نکرد، زیرا که خود از یک مرکز قوی انقلابی رهبری کننده محروم بود. در نتیجه آن نیز در هم شکسته شد.

پس می‌توانیم همه تاریخ کمون را با انگشت ورق به ورق برگردانیم، تنها در آن یک درس می‌بینیم: یک رهبری نیرومند حزبی لازم است. بیشتر از هر طبقه‌ای، کارگران فرانسوی برای انقلاب قربانی دادند. اما بیشتر از همه هم فریب خوردند. بارها طبقه متوسط آن را با زرق و برق جمهوریخواهی و تندروی و سوسیالیسم خیره کرد، برای این که هر بار بندهای سرمایه‌داری را بر آن استوارتر کند. طبقه متوسط به وسیله عاملانش، حقوقدانانش و روزنامه‌نگارانش انبوهی فرمولهای دموکراتی و پارلمانی و خود مختاری عرضه کرده است، فرمولهایی که جز پابندهایی برپاهای طبقه زحمتکش نیستند که آن را از حرکت به جلو باز می‌دارند.

مزاج طبقه زحمتکش فرانسه چون گدازه‌های آتشفشانی انقلابی است. اما این گدازه‌ها اکنون با خاکستر شك پوشانیده شده‌اند و این وضع نتیجه فریب

خوردگیها و دلزدگیهای متعدد است. همچنین کارگران انقلابی فرانسوی باید نسبت به حزب خود سختگیر باشند و بیرحمانه نقاب از رخسار هرناسازی میان گفتار و کردار بردارند. کارگران فرانسوی محتاج به سازمانی هستند به صلابت فولاد با رهبرانی که در هر گام از حرکت انقلابی به وسیله توده‌ها مراقبت شوند.

تاریخ به ما چقدر فرصت می‌دهد تا خود را آماده کنیم؟ معلوم نیست. طبقه متوسط پس از آن که جمهوری سوم را از میان استخوانهای کمونیان برگزید مدت پنجاه سال قدرت را در دست نگاه داشت. آن جنگجویان سال ۷۱ فاقد دلیری نبودند. آنچه فاقد بودند روشنی در روش و سازمان رهبری متمرکز بود؛ و بدین سبب مغلوب شدند. نیم قرن سپری شد پیش از آن که طبقه کارگر فرانسوی مسأله گرفتن انتقام مرگ کمونیان را بتواند مطرح کند. اما این بار عمل استوارتر و متمرکزتر خواهد بود. میراث‌خواران تیری مجبور به پس‌دادن تمام وام تاریخ خواهند بود.

زلاتوست^{۱۰}، چهارم فوریه ۱۹۲۱

۱۰. Zlatoust یا Zlatoust شهری در جمهوری سوسیالیستی شوروی روسیه در قسمت جنوبی کوههای اورال و در ۱۲۵ کیلومتری مغرب شهر چلیابینسک Cheliabinsk، مرکز صنعت فولاد. م.

فہرست انتشارات خوارزمی

فلسفہ

- تیمائوسی نوشتہ افلاطون ترجمہ محمدحسن لطفی
دورہ آثار افلاطون (۷ جلد) نوشتہ افلاطون ترجمہ محمدحسن لطفی و
رضا کاویانی
۲۹۴۵
- آلبر کامو (چاپ دوم) نوشتہ کانر کروزاوبراین ترجمہ عزت اللہ فولادوند
۱۵۵
- فلسفہ تحلیل منطقی (چاپ دوم) نوشتہ منوچہر بزرگمہر
۲۱۵
- فلسفہ چیست؟ (چاپ دوم) نوشتہ منوچہر بزرگمہر
۲۳۰
- تحلیل ذہن (چاپ دوم) نوشتہ برتراندراسل ترجمہ منوچہر بزرگمہر
۳۱۵
- مسائل فلسفہ (چاپ دوم) نوشتہ برتراندراسل ترجمہ منوچہر بزرگمہر
۱۷۵
- قانون (چاپ دوم) نوشتہ دیوید کات ترجمہ رضا براہنی
۲۱۵
- زان پل سالتر (چاپ دوم) نوشتہ مورس کرنسٹن ترجمہ منوچہر بزرگمہر
۱۶۵
- منطق سمبلیک نوشتہ سوزان لنکر ترجمہ منوچہر بزرگمہر
۱۹۰
- انقلاب یا اصلاح (چاپ دوم) گفتگو با ہربرت مارکوزہ و کارل پوپر
ترجمہ ہ۔ وزیری
۱۱۵
- مارکوزہ (چاپ دوم) نوشتہ السدرمک اینتایر ترجمہ حمید عنایت
۱۶۵
- پوپر نوشتہ برایان مکی ترجمہ منوچہر بزرگمہر
زیر چاپ
- کلرناپ نوشتہ آرن نائس ترجمہ منوچہر بزرگمہر
۱۹۵
- ویتگنشتاین نوشتہ یوستوس ہارتناک ترجمہ منوچہر بزرگمہر
۱۹۵
- چہ گوارد نوشتہ اندرو سینکلر ترجمہ حیدر علی رضائی
زیر چاپ
- خدایگان و بندہ (چاپ سوم) نوشتہ ہگل ترجمہ حمید عنایت
۱۰۵
- افلاطون نوشتہ کارل یاسپرس ترجمہ محمدحسن لطفی
۲۶۵
- سقراط نوشتہ کارل یاسپرس ترجمہ محمدحسن لطفی
۱۷۵

دین

- نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت نوشته سیدحسین نصر
علم و تمدن در اسلام نوشته سیدحسین نصر ترجمه احمد آرام
تاریخ طبیعی دین (چاپ دوم) نوشته دیوید هیوم ترجمه حمید عنایت

زیر چاپ
زیر چاپ
زیر چاپ

آموزش و پرورش

- فقر آموزش در امریکای لاتین (چاپ سوم) نوشته ایوان ایلینج ترجمه
هوشنگ وزیری
آموزش ستمدیدگان نوشته پائولو فریره ترجمه احمد پیرشک و سیف‌الله داد

۱۷۵

۲۹۰

جامعه‌شناسی

- ساختهای خانواده و خویشاوندی در ایران (چاپ سوم) نوشته جمشید بهنام
مقدمه بر جامعه‌شناسی نوشته شاپور راسخ و جمشید بهنام
امریکای دیگر (چاپ دوم) نوشته مایکل هرینگتن ترجمه ابراهیم یونسی

زیر چاپ

۲۵۵

سیاست

- نیه‌ره نوشته بنجامین براولی ترجمه سروش حبیبی
امریکای لاتین «دنیای انقلاب» (چاپ چهارم) نوشته ک. بیلز ترجمه
و. ح. تبریزی
ایالات نامتحد (چاپ دوم) نوشته ولادیمیر پوزنز ترجمه محمد قاضی
یادداشت‌های روزانه (چاپ چهارم) نوشته لئو تروتسکی ترجمه هوشنگ وزیری
۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ مرد چین (چاپ دوم) نوشته راس تریل ترجمه حسن
کامشاد
سیمای پنهان برزیل (چاپ دوم) نوشته فرانسیسکو خولیاو ترجمه
محمد علی صفریان
پرتغال و دیکتاتوری آن نوشته آنتونیو دیگرو ترجمه سروش حبیبی
سرمایه‌داری امریکا نوشته ماریان دوبوزی ترجمه محمد قاضی
جنگ ویتنام (چاپ سوم) نوشته برتراند راسل ترجمه صمد خیرخواه
عرب و اسرائیل (چاپ سوم) نوشته ماکسیم رودنسون ترجمه رضا براهنی

۲۸۰

۲۹۵

زیر چاپ

۱۷۵

۳۴۵

۳۴۵

۱۸۵

۳۴۰

زیر چاپ

زیر چاپ

زیر چاپ

زیر چاپ

زیر چاپ

زیر چاپ

- ۲۴۵ استعمارمیرا (چاپ دوم) نوشته فرانتس فانون ترجمه محمد امین کاردان
- ۲۶۵ انقلاب افریقا (چاپ پنجم) نوشته فرانتس فانون ترجمه محمد امین کاردان
- ۵۹۰ وحشت در امریکای لاتین نوشته جان کراسی ترجمه محمدعلی آقائی پور - محمدعلی صفریان
- ۲۸۵ سیاهان امریکا را ساختند نوشته بنجامین کوارلز ترجمه ابراهیم یونسی در جبهه مقاومت فلسطین (چاپ دوم) نوشته روزه کودروا - فایض ا.
- ۱۶۵ سائق ترجمه اسدالله مبشری
- ۳۷۵ ژاپن نوشته هرمان کان ترجمه سروش حبیبی
- زیر چاپ سفری در گردباد نوشته یوگنیا. س. گینزبرگ ترجمه مهدی سمسار
- ۲۱۵ مسأله فلسطین (چاپ دوم) ترجمه اسدالله مبشری
- چهره استعمارگر، چهره استعمارزده (چاپ سوم) نوشته آلبرمی
- ۱۹۰ ترجمه هما ناطق
- زیر چاپ روزهای سیاه غنا نوشته قوام نکرومه ترجمه جواد پیمان
- بیست کشور امریکای لاتین - چاپ دوم - (۳ جلد) نوشته مارسل
- ۹۸۵ نیدرگانک ترجمه محمد قاضی
- هائیتی و دیکتاتور آن نوشته برنارد دیدریچ و البرت ترجمه
- ۳۱۵ سروش حبیبی
- ۳۲۵ آنگولا نوشته داگلاس ویلرورنه پلیسیه ترجمه محمد فخرداعی
- زیر چاپ هیروشیما (چاپ دوم) نوشته جان هرسی ترجمه چنگیز حیات داوودی
- تجارت اسلحه گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح - استکهلم
- ۳۷۵ ترجمه ابراهیم یونسی
- آخرین نامه‌های محکومان به مرگ (بامقدمه توماس مان) نوشته
- ۳۴۵ پیرومالوتسی - جوانی پیرلی ترجمه هوشنگ وزیری
- ۱۴۵ آلبرت لوتولی نوشته مری بنسن ترجمه حسین ابوالحسنی
- ۸۲۰ زندگی من نوشته لئوتروتسکی ترجمه هوشنگ وزیری
- ۳۲۰ زندگی من نوشته ایگور استراوینسکی ترجمه کیکاووس جهاننداری

اقتصاد

- نفت و کشورهای بزرگ جهان (چاپ دوم) نوشته پیتراودل ترجمه
- ۲۵۵ امیرحسین جهانبگلو
- جهان سوم در بن بست (چاپ دوم) نوشته پل بروک ترجمه امیرحسین جهانبگلو ۲۸۷

- جهان سوم در برابر کشورهای غنی (چاپ دوم) نوشته آنجلو آنجلوپولوس
 ۲۹۵ ترجمه امیرحسین جهاننگلو
 بحران دلار (چاپ دوم) نوشته ر. تریفین - ژان دونیزه - فرانسوا پرو
 زیر چاپ ترجمه امیرحسین جهاننگلو
 ۵۲۰ نفت ما و مسائل حقوقی آن (چاپ سوم) نوشته محمدعلی موحد

حقوق

- مجموعه قوانین و مقررات شهرداریها گردآورنده هوشنگ زندی
 زیر چاپ

آموزش زبان

- آموزش حروف انگلیسی
 علی و آذر
 هدیه
 زیر چاپ
 زیر چاپ
 ۴۰

ریاضیات

- لگاریتم نوشته گ. ک. استاپو ترجمه پرویز شهریاری
 ۱۶۵ معادلات دیفرانسیل نوشته محمدجواد افتخاری
 زیر چاپ
 ۳۶۵ مسائل عمومی ریاضیات نوشته باقر امامی
 زیر چاپ
 ۵۰ فلسفه ریاضی نوشته استیفن س. بارکر ترجمه احمد بیرشک
 انعکاس نوشته ایلیایا کولویچ باکلمان ترجمه پرویز شهریاری
 ۳۴۰ ریاضیات نوین (چاپ دوم) نوشته سرژ برمان و رنه بزار ترجمه احمد بیرشک
 رسم فنی (دانشگاهی) نوشته س. بوگولیوف. ا. وینف ترجمه باقر
 ۸۷۰ رجالی زاده
 سرگرمیهای هندسه نوشته یاکوب ایسیدورویچ پرلمان ترجمه پرویز
 ۴۲۵ شهریاری
 جبر و مقاله خوارزمی نوشته محمدبن موسی خوارزمی ترجمه حسین
 خدیوچم
 زیر چاپ
 اشتباه استدلالهای هندسی نوشته یاکوف اسمنویچ دوبنوف ترجمه
 ۵۰ پرویز شهریاری
 ۱۵۰ ۲۵۰ مسأله حساب نوشته واتسلاسرینسکی ترجمه پرویز شهریاری

- ۱۱۰ اصول خط کش محاسبه (چاپ دوم) نوشته م. ه. شفیعیه
- ۵۰۰ روشهای مثلثات (چاپ دوم) نوشته پرویز شهریاری و حمید فیروزنیا
- ۱۰۵ ریاضیات در شرق ترجمه پرویز شهریاری
- ۱۱۵ نظریه مجموعه ها (چاپ دوم) نوشته واتسلاو سرپینسکی ترجمه پرویز شهریاری
- ۶۵ رسم فنی (دیبرستانی) نوشته امیر منصور صدری - جواد افتخاری
- ۵۰ نامساویها نوشته پاول پتروویچ کارو کین ترجمه پرویز شهریاری
- ریاضیات چیست؟ نوشته ریچارد کورانت و هربرت رابینز ترجمه
- ۶۸۰ حسن صفاری
- ورودی به منطق ریاضی نوشته ایزائل سالامونوویچ گرادشتین ترجمه
- ۱۴۵ پرویز شهریاری
- روش مختصاتی و هندسه چهار بعدی نوشته گلفاند -
- ۱۶۰ کلاکوله و اکیریلوف ترجمه پرویز شهریاری
- ۳۶۵ حساب استدلالی (چاپ دوم) نوشته محمود مهدی زاده - مصطفی رنگچی
- ۱۳۵ استقراء ریاضی نوشته سومینسکی گولووینا یا گلوم ترجمه پرویز شهریاری

علوم طبیعی

- ۴۵۰ مبانی زمین شناسی (چاپ دوم) نوشته ابروچف ترجمه عبدالکریم قریب
- ۱۷۵ روش حل مسائل فیزیک نوشته م. اسپرانسکی ترجمه غضنفر بازرگان
- ۳۹۵ آموزش حل مسائل شیمی آلی (چاپ دوم) نوشته پرویز ایزدی
- ۲۷۵ آموزش شیمی (چاپ پنجم) نوشته پرویز ایزدی
- اشعه لایزر نوشته گریبوفسکی - چکالینسکایا ترجمه غضنفر بازرگان
- مسائل مسابقات فیزیک و مکانیک نوشته س. او. گنچارنکو ترجمه
- زیر چاپ غضنفر بازرگان
- ۶۵ مسائل مسابقات شیمی ترجمه باقر مظفرزاده
- زیر چاپ سر گرمیهای شیمی نوشته ولاسف - ترینونف ترجمه باقر مظفرزاده

مردم شناسی

- ۲۱۵ لوی استروس (چاپ دوم) نوشته ادموند لیچ ترجمه حمید عنایت

علوم بزبان ساده

- برای کودکان و نوجوانان
خزندگان و دوزیستان نوشته لوسیلا ساترلند ترجمه احمد ایرانی
سفر به فضا نوشته لوسیلا ساترلند ترجمه احمد ایرانی
درختان نوشته کی ویر ترجمه احمد ایرانی
قورباغه را می شناسید ترجمه مهدخت دولت آبادی
- زیر چاپ
۶۰
زیر چاپ
زیر چاپ

پزشکی

- طب داخلی برای پرستار (چاپ دوم) نوشته محمد بهشتی
۴۰۰

تکنولوژی

- تلویزیون نوشته خداداد القابی
۴۹۵

هنر

- صداشناسی موسیقی نوشته امین شهمیری
راهنمای نقاشی نوشته غلامعلی گنجی
۱۴۵
زیر چاپ

ادبیات

- درباره تئاتر نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد
گزینه ادب فارسی نوشته مصطفی بی آزار، محمدحسن ظهوری، علی
مرتضائیان، نعمت الله مطلوب
اخلاق ناصری نوشته نصیرالدین طوسی به تصحیح محتم. مینوی -
علیرضا حیدری
۵۸۰
زیر چاپ
- بانگ جرس نوشته پرتو علوی
سخن و سخنوران (چاپ دوم) نوشته بدیع الزمان فروزانفر
نامه به پدر (چاپ دوم) نوشته فرانتس کافکا ترجمه فرامرز بهزاد
درباره کلیله و دمنه نوشته محمدجعفر محجوب
درکوی دوست نوشته شاهرخ مسکوب
سوگ سیاوش (چاپ چهارم) نوشته شاهرخ مسکوب
۱۲۸۰
زیر چاپ
۱۰۵۰/۸۹۵
۱۴۵
۱۷۵
۲۶۵
۲۱۵

- داستانها و قصه‌ها (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی ۳۴۵
 نامه تنسر به گشنسب به تصحیح: مجتبی مینوی و تعلیقات مجتبی مینوی -
 محمد رضوانی ۲۶۵
 نقد حال (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی ۹۵۰/۷۹۰
 گفتگو با کافکا نوشته گوستاو یانوش ترجمه فرامرز بهزاد ۱۳۵

شعر

- گلی برای تو از مجدالدین میرفخرائی (کلچین کیلانی) ۱۳۵

نمایشنامه‌ها

- تمثیلات (چاپ دوم) نوشته میرزافتحعلی آخوندزاده ترجمه میرزاجعفر قراجه
 داغی ۴۸۵/۳۶۵
 آدم آدم است (چاپ چهارم) نوشته برتولت برشت ترجمه شریف لنگرانی ۲۵۵
 تک پرده‌ایها نوشته برتولت برشت ترجمه حسینی‌زاد - فرید مجتهدی ۳۲۰
 «شویک» در جنگ جهانی دوم نوشته برتولت برشت ترجمه فرامرز بهزاد ۱۹۰
 نمایشنامه‌های آموزشی نوشته برتولت برشت ترجمه: ف. بهزاد -
 ب. حبیبی - فرید مجتهدی
 زیر چاپ
 تفنگهای خانم کارارو رویاهای سیمون ماشار نوشته برتولت برشت
 ترجمه فرامرز بهزاد ۲۴۵
 مرد سر نوشت نوشته برناردشا ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی ۱۸۵
 مرید شیطان نوشته برناردشا ترجمه حسن رضوی ۲۴۵
 افسانه‌های تبای (چاپ دوم) نوشته سوفوکلس ترجمه شاهرخ مسکوب ۳۷۵
 عروسی کریچینسکی نوشته الکساندر واسیلیوسوخوو کابیلین ترجمه
 ضیاءالله روشانی ۳۲۵
 قضیه رابرت اوپنهاایمر (چاپ دوم) نوشته هاینار کیپهارت ترجمه نجف
 دریا بندری ۱۸۵
 واساژلنوا - یاکاف باگامولوف نوشته ماکسیم گورکی ترجمه ضیاءالله
 روشانی ۲۶۰

رمانها

- آقای رئیس جمهور (چاپ چهارم) نوشته میگل انخل استوریاس ترجمه
 زهرای خانلری (کیا) ۳۷۵
- تورو تومبو (چاپ دوم) نوشته میگل انخل استوریاس ترجمه زهرای خانلری (کیا) ۱۶۵
- بنال وطن (چاپ سوم) نوشته آلن پیتون ترجمه سیمین دانشور ۲۸۰
- بوقلمون صفتان نوشته آنتون چخوف ترجمه ضیاءالله فروشانی ۲۳۵
- جنایت و مکافات (چاپ دوم) نوشته فئودور داستایفسکی ترجمه مهری
 آهی ۸۹۰/۷۵۰
- سوشون (چاپ نهم) نوشته سیمین دانشور ۲۴۰
- شهری چون بهشت نوشته سیمین دانشور ۲۳۵
- به که سلام کنم؟ نوشته سیمین دانشور زیر چاپ
- کمدی انسانی نوشته ویلیام سارویان ترجمه سیمین دانشور ۲۶۵
- تامپین (چاپ دوم) نوشته هاوارد فاست ترجمه حسن کامشاد ۳۸۵
- گذری به هند نوشته ای. ام فورستر ترجمه حسن جوادی ۲۶۰
- آزادی یامرگ (چاپ سوم) نوشته نیکوس کازانتزاکیس
 ترجمه محمد قاضی ۸۸۵
- مسیح باز مصلوب (چاپ سوم) نوشته نیکوس کازانتزاکیس ترجمه
 محمد قاضی ۶۹۰
- زوربای یونانی نوشته نیکوس کازانتزاکیس ترجمه محمد قاضی ۳۸۵
- پزشک دهکده نوشته فرانتس کافکا ترجمه فرامرز بهزاد ۱۲۰
- آبروی از دست رفته کاترینا بلوم نوشته هاینریش بل ترجمه شریف
 لنگرانی ۱۸۵
- داغ ننگ نوشته نائیل هائورن ترجمه سیمین دانشور ۲۶۵
- گرداب نوشته میخائیل شولوخف ترجمه ضیاءالله فروشانی زیر چاپ
- مادرپور نوشته روبر مرل ترجمه محمد مهدی سمسار زیر چاپ

ادبیات کودکان

- اقبال و غول نوشته بنیامین ترجمه مهدخت دولت آبادی زیر چاپ
- سرگذشت فردیناند نوشته رابرت لاوسن ترجمه مهدخت دولت آبادی زیر چاپ

فلسفه تاریخ

- فقر تاریخیگری (چاپ دوم) نوشته کارل ر. پوپر ترجمه احمد آرام ۲۶۵

تاریخ چیست؟ (چاپ چهارم) نوشته ای. اچ. کار ترجمه حسن کامشاد ۲۴۵

سفرنامه

- سفیران پاپ به دربار خانان مغول نوشته دوراکه ویلتس ترجمه
۲۲۵ مسعود رجب‌نیا
سفرنامه جکسن (چاپ دوم) نوشته ویلیامز جکسن ترجمه منوچهر امیری -
فریدون بدره‌ای
۱۴۵۰/۱۱۵۰
سفرنامه ونیزیان در ایران نوشته پنج سوداگر ونیزی در زمان
آق‌قویونلو ترجمه منوچهر امیری
۲۷۵

تاریخ

- امیرکبیر و ایران (چاپ سوم) نوشته فریدون آدمیت
۸۹۵ اندیشه ترقی و حکومت قانون - چاپ دوم - (عصر سپهسالار) نوشته
فریدون آدمیت
۶۹۰/۵۳۰
اندیشه‌های میرزافتحعلی‌آخوندزاده (چاپ دوم) نوشته فریدون آدمیت زیر چاپ
تکامل فتودالیسم در ایران نوشته فرهاد نعمانی
زیر چاپ
۵۶۵ فاجعه سرخپوستان نوشته دی براون ترجمه محمد قاضی
۲۵۰ نامه‌هایی از تبریز نوشته ادوارد براون ترجمه حسن جوادی
۵۸۵ ناپلئون نوشته ی. و. تارله ترجمه محمد قاضی
مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام (چاپ دوم) نوشته دانیل دنت
ترجمه محمدعلی موحد
۲۴۵
تاریخ و فرهنگ (چاپ دوم) تألیف مجتبی مینوی
۸۷۵/۶۷۵
جنگ داخلی اسپانیا (جلد اول) نوشته هیوتامس ترجمه مهدی سمسار زیر چاپ
جنگ داخلی اسپانیا (جلد دوم) نوشته هیوتامس ترجمه مهدی سمسار ۴۷۵
کمون پاریس نوشته لئوتروتسکی ترجمه احمد بیرشک
زیر چاپ
کمون پاریس زیر نظر: ژلوبوفسکایاسلوك - ترجمه محمد قاضی
زیر چاپ
۳۳۵ خاطرات بولیوی نوشته چه گوارا ترجمه بهمن دهگان
۲۰۵ نیکاراگوا نوشته اله‌خاندرو بندانا ترجمه سهراب بهداد

فرهنگ لغات

- فرهنگ استینگاس نوشته ف استینگاس
۲۵۰۰
Oxford Advanced Learner's Dictionary (New Edition) 680 Rls